

ORIGINAL DOCUMENTS IN SAFE

Case No. 213, 215

213-217

Date of filing: 2, 2, 1996

** AWARD - Type of Award _____
- Date of Award _____
_____ pages in English _____ pages in Farsi

** DECISION - Date of Decision _____
_____ pages in English _____ pages in Farsi

** CONCURRING OPINION of _____
- Date _____
_____ pages in English _____ pages in Farsi

** SEPARATE OPINION of _____
- Date _____
_____ pages in English _____ pages in Farsi

** DISSENTING OPINION of Mr Agha Hossien:
- Date 2 Feb 1996
_____ pages in English 129 pages in Farsi

** OTHER; Nature of document: _____

- Date _____
_____ pages in English _____ pages in Farsi

DISSENTING OPINION

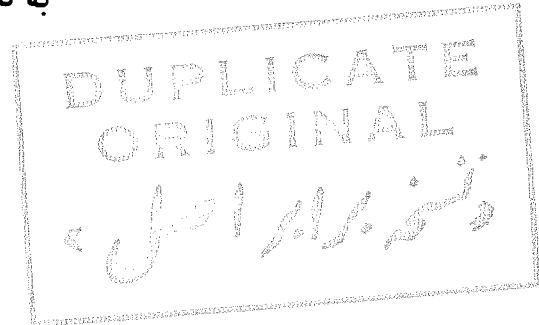
Cases Nos. 213 and 215
Chamber Three

217

به نام خدا

پرونده‌های شماره ۲۱۳ و ۲۱۵
شعبه سه

حکم شماره ۳ - ۲۱۳/۲۱۵ - ۵۶۷



IRAN-UNITED STATES CLAIMS TRIBUNAL	دیوان داورى دعاوى ایران - ایالات متحدہ
FILED	ثبت شد
DATE - 2 FEB 1996	تاریخ ۱۳ / ۱۱ / ۱۳۷۴

دادرى اینترنشنال و

پر - ام کانستراکشن کورپوریشن،

خواهانها،

- و -

جمهورى اسلامى ایران و

شرکت نوسازى و عمران تهران،

خواندگان.

English version	نسخه انگلیسی درج شده
Filed on - 7 NOV 1995	ثبت شده است
۱۳۷۴ / ۱۱ / ۱۶	

نظر مخالف محسن آقاصینی *

در این پرونده نیز باز سر و کار با تبعه دوگانه‌ای است که مانند بسیاری از اشیاء و نظایر خود در این دیوان، وسوسه وجود یک حساب تضمینی هنگامت را سنگین‌تر از آن یافته است که از خلق ادعایی بر مبنای اوراق ساختگی خودداری نماید. اسم او علی شهیدزاده دادرى است.

در گذشته، همراهی دیوان با این گونه خواهانها ماهیتاً محدود بوده است. هرگاه دلایل

* - ترجمه فارسی از متن اصلی به زبان انگلیسی.

جعل آنچنان آشکار بوده که نادیده گرفتنش میسر نمی‌شده است، ادعا لزوماً مردود شناخته می‌شده، ولی در مقابل نهایت تلاش به عمل می‌آمده که رد ادعا بر مبنای دیگری صورت گیرد تا جعل را از داغ ننگ کار ناپسند خود نجات دهد. اما در پرونده حاضر، دیوان پا را از این بسی فراتر نهاده و علیرغم انبوهی از ادله که آشکارا موید جعل دو سندی است که ادعا منحصرًا بر آنها استوار است، اکثریت اعضای شعبه در قضیه حاضر، به دلایلی که درکش دشوار است، به جعل کننده متجاوز از سه میلیون دلار به علاوه بهره پاداش داده‌اند. به این نکته بعداً خواهم پرداخت.

در این نظر مخالف، قصد دارم در فصل اول ابتدا خواننده را با شرح مختصری از سابقه امر آشنا کنم (بخش یک) و بدنبال آن به بررسی اصل موضوع بپردازم، یعنی اینکه آیا خواهانها، همانطور که باید، از عهده اثبات اصالت دو مدرکی که مبنای انحصاری ادعای آنها را تشکیل می‌دهد برآمده‌اند یا خیر (بخش دو) و نتیجه خواهم گرفت که خیر، از عهده برنیآمده‌اند و لذا دیوان نیازی به بررسی موضوع بعدی ندارد که خوانندگان صرفاً به عنوان دفاع ثانوی خود ارائه کرده‌اند و آن اینکه آیا مدارک مورد بحث جعلی است یا خیر. با وجود این، من باب بحث به این موضوع دوم نیز خواهم پرداخت (بخش سه) و در آنجا خواهم گفت که ادله موجود نزد دیوان چنان است که نتیجه‌گیری جز تایید جعلیت مدارک مورد بحث قابل قبول نیست.

نظر اکثریت، که به رغم وجود انبوهی از ادله معارض، ادعای خواهانها را تایید می‌کند در فصل دوم مورد بحث واقع و نشان داده خواهد شد که این نتیجه دلخواه، با محروم کردن خوانندگان از دفاع اولیه آنها و آنگاه ارتکاب اشتباهاتی فاحش در بعضی قواعد بسیار ابتدایی حقوق (بخش یک)، با انتساب مواضعی به خوانندگان که خود اتخاذ نکرده و برعکس کوشیده‌اند که این نکته را کاملاً برای دیوان روشن کنند، و بالاخره با برخوردی کاملاً یکطرفه با اصحاب دعوی و استدلالات آنان (بخش دو) حاصل گردیده و تنها بدین نحو قابل حصول بوده است. برای کسانی که شاید چندان علاقه‌ای به جزئیات ادله ذریبط و یا فرصت بررسی آن را ندارند، شرح بسیار مختصری (در بخش سه) ارائه خواهد شد.

فصل اول - پرونده مطروح نزد دیوان

قسمت اول: شرح مختصری از سابقه

آقای دادرس گرچه آرشیفتکی بود که اجازه کار در ایالت نیویورک داشت، طی دوره ذریبط در بررسی حاضر، بخت و اقبال خود را در جای دیگری می آزمود. وی به عنوان واسطه در بازار ایران بدنبال پروژه‌های عظیم ساختمانی می‌گشت تا علاقه صاحبان آنها را به سیستم ساختمانی موسوم به داینا- فریم - سلدکس ("دی - اف - سی") جلب کند. صاحب امتیاز این سیستم یک شرکت آمریکایی به نام پی‌کی‌دی آر اینترنشنال ("پی‌کی‌دی آر") و آقای دادرس نماینده صاحب امتیاز در ایران بود. نحوه کار سیستم چنین است که قطعات بتونی اسکلت ساختمان در سه کارخانه‌ای که مجاور کارگاه ساختمانی مورد نظر برپا می‌شود، به صورت پیش ساخته تولید می‌گردد.

در اواخر سال ۱۳۵۶، آقای دادرس از وجود یک چنین پروژه‌ای آگاه می‌شود: طرح گسترش شمال شهیاد ("پروژه") که طبق آن قرار بود حدود پنجهزار واحد مسکونی در منطقه‌ای در تهران ساخته شود. تا آن زمان، طرحهای معماری پروژه که به شرکت هاوزینگ اند اربن سرویسز اینترنشنال، اینک ("هاوس") واگذار شده بود، عملاً به پایان رسیده بود.

مذاکرات مقدماتی آقای دادرس با صاحب پروژه، یعنی شرکت نوسازی و عمران تهران، ("عمران تهران") در تاریخ نهم فروردین‌ماه ۱۳۵۷ منجر به انعقاد یک "موافقتنامه" مقدماتی و بدون تعهد می‌شود. متن موافقتنامه که به زبان فارسی و دستنوشته است، از یک سو توسط آقای دادرس و شریکش در تهران - آقای داریوش دره شوری از مهندسین مشاور کن - و از سوی دیگر، توسط بعضی از مسئولین عمران تهران امضا می‌شود. پنج روز بعد، یعنی در تاریخ ۱۴ فروردین‌ماه ۱۳۵۷ متن تایپ شده همان سند را همان افراد امضا می‌کنند.

طبق ماده ۱ موافقتنامه، "مهندس [آقای دادرس] پیشنهاد می‌کند که اسکلت ساختمان‌های بلند..... بوسیله پیمانکاران آمریکایی که به شرکت معرفی خواهد کرد" ساخته شود.

طبق ماده ۲:

مهندس باید حداکثر ظرف مدت [دو ماه] پیمانکاران را انتخاب و همراه خود به ایران آورد تا شرکت با آنها ترتیب عقد قرارداد لازم را بدهد.

موافقتنامه همچنین مقرر می‌دارد که پیمانکارانی که "مهندس انتخاب می‌کند باید از هر جهت صلاحیت داشته و در قبال کاری که باید انجام دهند تضمین بانکی مورد قبول شرکت را بپردازند" (ماده ۳). استفاده از سیستم داینا-فریم - سلدکس مستلزم تغییراتی در محاسبات مهندسی و طرحهای معماری اسکلت ساختمانهاست، اما حک و اصلاحات لازم ظاهراً" آنقدر ناچیز است که نیازی ندارد طرفین در این مرحله راجع به حق‌الزحمه آن مذاکره کنند. بنابراین، در موافقتنامه آمده است که: "راجع به حق‌الزحمه مربوط به تهیه طرح و نقشه‌های اولیه و اجرایی پروژه بعداً" مذاکره و تفاهم خواهد شد" (ماده ۴). هزینه کلی پیشنهادی برای ساختمان مورد نظر متر مربعی چهار هزار ریال است (ماده ۱). کارفرما با این مبلغ موافقت می‌کند، اما به این شرط که "شرکت بابت این موافقتنامه و کاری که مهندس در این مرحله انجام خواهد داد پرداختی نخواهد کرد". (ماده ۵)

سپس آقای دادرس به ایالات متحده می‌رود، اما چون ظاهراً" بصرف دریافت حق دلالتی قانع نیست - زیرا اگر قرار بود نقش خود را منحصر به کاری کند که در موافقتنامه برای وی در نظر گرفته شده بود، جز حق دلالتی چیز دیگری نصیبش نمی‌شد - تصمیم می‌گیرد از معامله مورد نظر سهم بیشتری به چنگ آورد. بنابراین، بجای "انتخاب" و "معرفی" "پیمانکاران واجد صلاحیت آمریکایی" به کارفرما، تصمیم می‌گیرد که خودش نقش پیمانکار سازنده را ایفا کند.

در تاریخ نهم خردادماه ۱۳۵۷ وی شرکت امریکن اینترنشنال دایناسل کورپوریشن را تحت قوانین نیویورک تاسیس کرده، خود وی معاون اجرایی و سهامدار اصلی و شخصی به نام جورج ک. دووه، جوینر که مدیر عامل پی‌کی‌دی آر است، مدیر عامل و تنها سهامدار اقلیت دیگر آن می‌شود. منظور از تاسیس این شرکت، تهیه و نصب و بهره‌برداری از سه کارخانه تولید قطعات پیش ساخته است. در تاریخ ۱۵ خردادماه ۱۳۵۷ [پنجم ژوئن ۱۹۷۸]، آقای دادرس تحت همان قوانین، شرکت پر-ام کانستراکشن کورپوریشن ("پر-ام") را تشکیل می‌دهد که در آن نیز، وی سهامدار اصلی و مدیر عامل شرکت و شخصی به نام اروینگ روبین معاون اجرایی و تنها سهامدار دیگر اقلیت می‌شود. پر-ام شرکتی است که باید قرارداد ساختمان را با کارفرما و نیز قرارداد نصب سه کارخانه را با آی‌دی‌سی منعقد نماید.

آقای دادرس اوایل ژوئن به ایران بازمی‌گردد و موضوع تشکیل دو شرکت را به مسئولین عمران تهران اطلاع می‌دهد. وی همچنین جزئیات پیشنهاد خود را برای اسکلت‌سازی پروژه به انضمام برآورد هزینه به عمران تهران ارائه می‌کند. برآورد هزینه در واقع نسخه‌ای از پیشنهادی است که پی‌کی‌دی آر برای مشتریان آتی خود تهیه کرده است. عمران تهران نیز یک سری از نقشه‌هایی را که هاوس تهیه کرده به دادرس می‌دهد تا وی بتواند مدارک ساختمان را تهیه کند. این کار، چنانکه پیشتر گفته شد، عمدتاً عبارت است از مطابقت دادن نقشه‌های اسکلت پروژه با نقشه‌های لازم برای سیستم پیشنهادی، در صورت لزوم.

در تاریخ ۲۴ خردادماه ۱۳۵۷ طرفین "پیشنهادی" امضا می‌کنند. آقای مهندس رحمن گلزار شبستری، مدیر عامل عمران تهران از طرف عمران تهران و آقای دادرس از طرف پر-ام. پر-ام که در موافقتنامه عنوان سازنده دارد، پیشنهاد می‌کند که اسکلت‌سازی پروژه را در ازای حق‌الزحمه‌ای از قرار متر مربعی ۴۵۱۷ ریال (معادل ۶۳/۹۸ دلار) با استفاده از سیستم ساختمانی دی - اف - سی انجام دهد. این کار شامل طراحی سه کارخانه و تجهیزات آنها، حمل تجهیزات به ایران، نصب کارخانه‌ها، و نظارت بر عملیات آنهاست (ماده

ه - ۹ تا ه - ۱۳ پیشنهاد).

نکته‌ای که باید در اینجا یادآور شد این است که گرچه در پیشنهاد مزبور آقای دادرس و شریک ایرانی وی، مهندسین مشاور کن، مجتمعا" عنوان "مشاور" برنامه را دارند و مشاور متعهد شده است (ماده ه - ۲) که ظرف ۶۰ روز نقشه‌های موجود را حک و اصلاح و آنها را با سیستم سازه مورد نظر منطبق کند، پیشنهاد توسط مشاور امضا نشده است. اشاره‌ای نیز به حق‌الزحمه جداگانه‌ای بابت خدمات مشاور وجود ندارد. در واقع، قید مندرج در موافقتنامه مورخ نهم فروردین ۱۳۵۷ دایر براینکه راجع به حق‌الزحمه انطباق نقشه‌ها در آینده مذاکره خواهد شد دیگر در پیشنهاد مزبور حفظ نمی‌شود. به عبارت دیگر، علیرغم این واقعیت که کار حک و اصلاح نقشه‌های مهندسی موجود را در پیشنهاد مزبور مشاور عهده‌دار گردیده، رقم ۴۵۱۷ ریال (معادل ۶۳/۹۸ دلار) بابت هر متر مربع ساختمان تنها حق‌الزحمه‌ای است که طرفین در پیشنهاد بدان اشاره می‌کنند.

در اینجا نیز طرفین تاکید می‌کنند که سند مزبور تعهدی برای آنها ایجاد نمی‌کند:

هیچیک از طرفین تعهدی در این پیشنهاد برعهده نمی‌گیرد. بعد از آنکه توافق حاصل شد، پرداخت طبق شرایط و مفاد موافقتنامه صورت خواهد گرفت. (ماده ی پیشنهاد)

حدود دو ماه بعد، یعنی در تاریخ ۲۸ مردادماه ۱۳۵۷ آقای دادرس دوباره به تهران سفر می‌کند و نقشه‌هایی را که در این مدت توسط پی‌کی‌دی آر حک و اصلاح شده بود با خود می‌برد و آنها را طی نامه مورخ ۲۸ مردادماه ۱۳۵۷ به عمران تهران تسلیم می‌کند. در آن نامه، چنانکه انتظار می‌رفت، اشاره‌ای به چشم داشت حق‌الزحمه‌ای برای کار انجام شده تا آن زمان وجود ندارد. روشن است که آقای دادرس اینک با این مقدمات امیدوار است قرارداد الزام آوری با وی امضاء شود.

تا اینجای مطلب، من در شرح اجمالی مذاکرات مقدماتی طرفین تنها به بیان مآوقع از زبان آقای دادرس استناد کرده‌ام، بی آنکه اشاره‌ای به موارد آشکار تناقضات موجود در شرح وی از رویدادها بنمایم. این تناقضات بسیارند. اما از آنجا که رویدادهای سفر بعدی و آخرین وی به ایران در ارزیابی مواضع معارض طرفین حایز اهمیت است، دیگر نمی‌توان این تناقضات را نادیده گرفت.

آقای دادرس در شهادتنامه‌اش می‌گوید که:

در ۲۷ مردادماه ۲۵۳۷ من به تهران وارد شدم. در ۳۰ مردادماه ۲۵۳۷ من در دفتر اصلی عمران تهران با آقای گلزار - آقای گلشنی - آقای فرجی - آقای موراگ - آقای جباری و دکتر دره‌شوری ملاقات نمودم [۱] من نامه دادرس اینترنشنال به تاریخ ۲۶ مردادماه را تقدیم کردم. در این نامه نوشته شده بود که نقشه‌ها و محاسبات ساختمان مطابق قرارداد ۲۴ خردادماه تمام شده و مدارک زیر را نیز تسلیم کردم....(۲)

آقای دادرس سپس سری نقشه‌هایی را که برای استفاده سیستم تهیه شده فهرستوار ذکر می‌کند و چنین ادامه می‌دهد:

پس از اینکه این مدارک به عمران تهران تقدیم شد.... آقای گلزار کارهای تمام شده را تمجید کرد و گفت ما بایستی ساختمانها را هر چه زودتر شروع کنیم.

-
- ۱- توجه داشته باشیم که آقای گلزار مدیرعامل آن وقت عمران تهران و آقای دره‌شوری از مهندسين مشاور کن، شریک آقای دادرس در ایران بود. بقیه، در آن زمان از مسئولین اصلی عمران تهران بودند.
 - ۲- اشاره وی به نامه مورخ ۲۶ مرداد صحیح نیست. تاریخ نامه ۲۸ مرداد ۱۳۵۷ است.

چنانکه قریبا" نشان داده خواهد شد، آقای دادرس در جای دیگری می‌گوید که در تاریخ ۲۳ مردادماه ۱۳۵۷ وارد تهران شد، حال آنکه گذرنامه وی که در جلسه استماع ارائه شد حاکی است که تاریخ ورود او به تهران ۲۸ مردادماه ۱۳۵۷ بوده است. و همه این تناقضات، علیرغم اظهار صریح آقای دادرس نزد این دیوان است که وی در بیان رویدادها، نه به حافظه خود، بلکه به یادداشتهای دقیقی که با زحمت فراوان در همان زمان تهیه می‌کرده متکی است. (۳) از این مطلب بگذریم.

اما در جلسه استماع، داستان متفاوتی به دیوان گفته می‌شود.

روز ۲۷ مردادماه که وارد شدم با او [آقای گلزار] تماس گرفتم و وی روز ۲۸ مرداد را برای ملاقات تعیین کرد. من و دکتر دره شوری تمام این مدارک و نقشه‌ها را به دفتر وی بردیم و هنگامی که وارد دفتر آقای گلزار شدیم وی آنجا بود، آقای امینی بود، آقای موراگ بود و آقای فرجی. ما همه مدارک را گذاشتیم روی میز و آقای گلزار مشغول کار پشت میزش بود. وی مشغول کار خود بود که ناگهان بلند شد و شروع کرد به قدم زدن. بدون آنکه سلام کند یا چیزی بگوید از اتاق بیرون رفت و من که ۶۰ روز مثل سگ شبانه روز کار کرده بودم تا نقشه‌ها را تهیه کنم و برای او بیاورم انتظار چنین رفتاری را نداشتم. خیلی عصبانی شدم و در واقع می‌خواستم منفجر شوم. واقعا" ناراحت شدم. (۴)

بعدا"، در همان جلسه استماع، آقای دادرس حالت آقای گلزار را در بازگشت خود چنین خلاصه کرد:

۳- این گفتگو در جلسه استماع صورت گرفت:

[سوال داور]: این مطالب را با استعانت از حافظه خود عنوان می‌کنید یا اینکه یادداشتهایی از آن زمان دارید و براساس آن یادداشتهای حالا این حرفها را می‌زنید؟

آقای دادرس: بله، من از تاریخها و زمان ملاقات و کسانی را که ملاقات کرده‌ام یادداشت دارم.

۴- در این مطلب و سایر جاهایی که از آقای دادرس نقل قول می‌شود، نحوه بیان وی بی‌آنکه دخل و تصرفی در آن به عمل آید حفظ شده است.

شکایت من از نحوه رفتار و عکس‌العمل او در آن روز ۲۸ مردادماه بود. او با من مثل سگ رفتار کرد و من عادت به این گونه رفتار ندارم.

شرح آقای دادرس از مراودات خود با عمران تهران تا این مرحله، علیرغم تناقضات موجود در جزئیات آن، اساساً مورد معارضه خوانندگان واقع نشده است. بله این مقدار، چنانکه در موقع مقتضی توضیح داده خواهد شد، درست است که موضع خوانندگان در بدو امر چنین بوده است که سابقه‌ای از مذاکرات ادعایی در بایگانی عمران تهران راجع به این مساله وجود ندارد. اما بعداً که خوانندگان نامه‌ای از آقای دادرس یافتند و آن را داوطلبانه به دیوان تسلیم کردند که در آن، رویدادهای مشروحه بالا بدون ذکر جزئیات بیان گردیده، لواط خود را نیز بر آن اساس اصلاح کردند. اما راجع به رویدادهای بعد از آن، طرفین دو شرح کاملاً متناقض ارائه می‌کنند.

نخست، اظهارات آقای دادرس. نامبرده پس از آنکه شرح می‌دهد که چگونه در جلسه مورخ ۲۸ مردادماه ۱۳۵۷ نسبت به وی با بی‌ادبی رفتار شد، ادعا می‌کند که وضعیت ناگهان تغییر کرد. آقای دادرس می‌گوید، وقتی که آقای گلزار به حالت قهر جلسه را ترک کرد، "ما نقشه‌ها را نزد آنها گذاشتیم و من رفتم بیرون". اما صبح روز بعد، یعنی ۲۹ مردادماه ۱۳۵۸:

من با آقای دره شوری صحبت کردم... گفتم بیا به جباری تلفن کنیم. هر چه باشد، او بود که ما را به عمران تهران معرفی کرد... و بگوئیم که چه اتفاقاتی دارد می‌افتد. گفتم که من همه کارها را انجام دادم و همانطور که در پیشنهاد ذکر شده، رفتم. همه مدارک هم آنجاست. پس، چرا او با من اینطور رفتار می‌کند؟

آقای جباری از آقای دادرس می‌خواهد که عصر همان روز به دفتر کار وی برود. در آنجا آقای جباری توضیح می‌دهد که دلیل رفتار آقای گلزار این است که پروژه دیگر وی "۸-۹ سال از برنامه عقب است". آقای جباری پیشنهاد می‌کند که آقای دادرس نامه‌ای به آقای

گلزار بنویسد و رویدادهای تا آن زمان را تفصیلاً شرح دهد. آقای جباری، حسب ادعا، می‌گوید که از این طریق بهتر می‌شود در آقای گلزار "نفوذ" کرد. اما قبل از آنکه آقای دادرس فرصت این کار را پیدا کند، روز بعد، یعنی ۳۰ مردادماه ۱۳۵۷ آقای گلشنی به صورت غیرمنتظره از آقای دادرس و آقای دره شوری دعوت می‌کند که با مسئولین عمران تهران ملاقات کنند. در آنجا، آقای امینی به آقای دادرس می‌گوید که کلیه نقشه‌ها و مدارک ساختمان بررسی و تصویب شده است. در واقع، آقای امینی نه تنها به آقای دادرس اطلاع می‌دهد که کلیه نقشه‌های اصلاحی ظرف کمتر از ۴۸ ساعت تصویب شده، بلکه می‌خواهد متن قرارداد ۶۳،۹۸۰،۰۰۰/- دلاری مورد نظر (۵) نیز، نه توسط خود عمران تهران که ظاهراً دارای اداره حقوقی وسیعی بوده، بلکه توسط آقای دادرس که حرفه‌اش معماری است ظرف فقط چند ساعت تهیه شود. "شروع کنید به تنظیم قرارداد... من آن را همین امروز بعد از ظهر می‌خواهم".

بعد از ظهر همان روز، آقای دادرس ابتدا پیش‌نویس قرارداد را تهیه می‌کند و آنگاه، طبق توصیه آقای جباری نامه‌ای به آقای گلزار می‌نویسد و هر دو مدرک را به عمران تهران می‌برد و درست پس از تحویل آنها و در موقع ترک محل، "در نهایت تعجب" به وی گفته می‌شود که آقای گلزار می‌خواهد او را ببیند. وی "غرق خوشحالی می‌شود".

در این موقع، آقای گلزار به رسم ایرانیها مرا بغل کرد و بابت رفتار خود در روز ۲۸ مردادماه پوزش خواست و گفت که کلی کار دارد و حرفهایی از این قبیل.

جزئیات ملاقاتهای بعدی دو طرف که منجر به امضای ادعایی قرارداد مورخ ۱۸ شهریورماه ۱۳۵۷ می‌شود، اهمیتی در این گفتار ندارد. اما نکته‌ای که باید ذکر کرد ادعای بعدی آقای دادرس است که در جلسه روز ۳۰ مردادماه ۱۳۵۷ وی نامه‌ای به تاریخ

۵- این رقم، کل هزینه اسکلت ساختمان مورد نظر است که بعداً در قرارداد ادعایی تعیین شده است، و حاصل ضرب مساحت زیر بناست (یک میلیون متر مربع) در ۴۵۱۷ ریال (معادل ۶۳/۹۸ دلار) هزینه هر متر مربع.

۲۸ مردادماه ۱۳۵۷ به آقای گلزار تسلیم می‌کند که طی آن مدارک ساختمان رسماً به عمران تهران تسلیم می‌شود. در تاریخ پنجم شهریورماه ۱۳۵۷ آقای دادرس از عمران تهران تقاضای نامه‌ای می‌کند "تا به همکارانم که در این پروژه کار کرده‌اند نشان دهم که عمران تهران کارها را تصویب کرده و از این قبیل". در نتیجه این تقاضا، نامه مورخ پنجم شهریورماه ۱۳۵۷ صادر می‌شود که حسب ادعا توسط آقای گلزار امضا شده، و طی آن عمران تهران نه تنها رسماً تصویب مدارک ساختمان را اعلام، بلکه بدون قید و شرط تعهد می‌کند که حق‌الزحمه‌ای برابر ۶/۷۵ درصد کل هزینه سیستم سازه (یا با محاسبه صحیح، مبلغ ۳،۲۳۵،۷۵۶/۸۱ دلار) بابت تهیه مدارک ساختمان و نیز نظارت آتی بر کار ساختمان به آقای دادرس بپردازد.

این سند اخیرالذکر، به انضمام قرارداد ادعایی مورخ ۱۸ شهریورماه ۱۳۵۷ تنها موافقتنامه‌های تعهدآوری است که خواهانها در پرونده حاضر و در توجیه خواسته خود، منحصرأ بدانها استناد می‌کنند. اینها در عین حال اسنادی است که اصالتشان، چنانکه در موقع مقتضی توضیح داده خواهد شد، مورد ایراد خوانندگان است. بر مبنای سند اول، آقای دادرس تحت نام تجاری دادرس اینترنشنال (که منبعده، مترادف با آقای دادرس به کار برده خواهد شد) غرامتی به مبلغ ۳،۲۳۵،۷۵۶/۸۱ دلار (به علاوه بهره) بابت حق‌الزحمه‌ای مطالبه می‌کند که حسب ادعا در نامه مزبور عمران تهران برای وی تعیین نموده است. و بر مبنای مدرک دوم، آقای دادرس به عنوان نماینده پر-ام خواستار خساراتی به مبلغ ۳،۱۱۲،۸۸۰/- دلار بابت قصور عمران تهران در اقدام به اجرای قرارداد ادعایی است. این نکته را اضافه کنیم که مفاد نامه ادعایی مورخ پنجم شهریورماه ۱۳۵۷، منجمله استحقاق آقای دادرس نسبت به حق‌الزحمه تعیین شده، با جزئیات بیشتر در قرارداد ادعایی مورخ ۱۸ شهریورماه ۱۳۵۷ آمده است.

و اما شرح ماقوع به روایت خوانندگان. آنها اظهار می‌دارند که بطور کلی شرح آقای دادرس از برخوردش با مدیر عامل عمران تهران در تاریخ ۲۸ مردادماه ۱۳۵۷ صحیح است

و اضافه می‌کنند که تا آن وقت، ناآرامیهای حاکم بر ایران عمران تهران را وادار کرده بود که عذر کلیه کارمندان خارجی، خصوصا" کارمندان آمریکایی شرکت را بخواهد. آن وقت، زمانی بود که سرمایه‌داران ایرانی آماده سرمایه‌گذاری سنگین در برنامه‌های تجاری که آینده نامطمئن داشت نبودند و عمران تهران که عذر کارمندان آمریکایی خود را خواسته بود، طبیعتا" نمی‌توانست که همزمان از یک شرکت آمریکایی دیگر دعوت کند که در ایران کارخانه‌هایی دایر کند و دست به ساختمان یک پروژه بسیار عظیم مسکونی بزند. خوانندگان می‌گویند که این واقعیات بود که باعث شد آقای گلزار از تبدیل یک تفاهم مقدماتی فاقد تعهد با آقای دادرس به یک قرارداد چند میلیون دلاری تعهدآور خودداری کند. خوانندگان استدلال می‌کنند که به همین دلایل بود که آقای گلزار - به گفته خود آقای دادرس - حتی حضور وی را در جلسه ۲۸ مردادماه ۱۳۵۷ نادیده گرفت. خلاصه اینکه، آقای گلزار در آن تاریخ و بدلیل شرایط حاکم، دیگر علاقه‌ای به مدارکی که آقای دادرس برای وی آورده بود نداشت.

خوانندگان می‌گویند که آقای دادرس چند روزی در تهران ماند و سعی کرد عمران تهران را معذک ترغیب به امضای قرارداد پیشنهادی خود کند. ادله موجود، منجمله نامه‌ای که حسب اذعان در تاریخ ۲۰ شهریورماه ۱۳۵۷ توسط آقای دادرس نوشته شده، بدون تردید حاکی از عدم توفیق تلاشهای اوست. بدلیل همین عدم توفیق، و احتمالا" مدتها بعد از آن بود که آقای دادرس در صدد برمی‌آید کار اولیه خود را - که داوطلبانه انجام داده بود، و عرفا" نیز رایگان انجام می‌شود، تا صاحب پروژه آتی را تشویق به اعطای قرارداد کند. تبدیل به کار در قبال حق‌الزحمه، آنهم حق‌الزحمه‌ای چنان گزاف کند که در تصور نمی‌گنجد. برای این منظور، وی به ساخت دو مدرک می‌پردازد. یکی، نامه مورخ پنجم شهریورماه ۱۳۵۷ از عمران تهران به آقای دادرس، که طی آن شرکت مزبور تصدیق کرده است که حق‌الزحمه‌ای به مبلغ ۳،۲۳۵،۷۵۶/۸۱ دلار بابت کارهای انجام شده قبل از عقد قرارداد و نیز بابت نظارت آتی بر ساختمان باید به آقای دادرس پرداخت شود. و دوم، قراردادی به تاریخ ۱۸ شهریورماه ۱۳۵۷ است که طی آن، عمران تهران نه تنها کار اسکلت‌سازی را

در ازای مبلغ ۶۳/۹۸ میلیون دلار به پر- ام واگذار می‌کند بلکه دوباره و با تفصیل بیشتر، تعهد خود را - که بیشتر در نامه فوق‌الذکر برعهده گرفته بود - به پرداخت به مشاور بابت "کارهایی که تا بحال برای طراحی و تهیه مدارک ساختمان توسط کامپیوتر انجام شده" و نیز "نظارت بر ساخت مورد نظر"، تایید می‌کند. (مواد ه- ۱ و ه- ۲ قرارداد ادعایی)

اکنون باید بررسی شود که کدامیک از این دو شرح متضاد از مآوقع حقیقت دارد. اما، قبل از آن جا دارد که اشاره‌ای گذرا به یک نکته حقوقی کنیم.

خواهانهای پرونده‌های حاضر مدعی اصالت دو مدرک شده‌اند، ادعایی که اثبات آن از لوازم اثبات دعاوی آنهاست. این دو مدرک، چنانکه پیشتر گفته شد، عبارت است از: الف - نامه مورخ پنجم شهریورماه ۱۳۵۷ که طی آن، عمران تهران به صورت یکجانبه حق‌الزحمه خدمات گذشته و آینده آقای دادرس را تعیین می‌کند و ب - قرارداد مورخ ۱۸ شهریورماه ۱۳۵۷ که طی آن، عمران تهران یکبار دیگر آن حق‌الزحمه را تایید و کار اسکلت سازی پروژه را به پر- ام، که نمایندگی آن را آقای دادرس برعهده دارد، واگذار می‌کند. از این دو مدرک، مدرک اول، در بررسی حاضر حایز اهمیت بیشتر است زیرا در آنجاست که برای اولین بار تعهد پرداخت حق‌الزحمه ادعایی بر عهده گرفته شده است.

خوانندگان، از طرف دیگر، منکر ادعای اصالت این دو مدرک شده و ادله‌ای در تایید این انکار ارائه کرده‌اند. در واقع، خوانندگان این معنی را برای دیوان کاملاً روشن کرده‌اند که دفاع اولیه و عمده آنان، صرفاً "انکار اصالت مدارک مورد بحث است. در اینجا، اظهارات نهایی وکیل خوانندگان در جلسه استماع را عیناً نقل می‌کنیم:

من اینک موضع خوانندگان را برای شما تشریح کردم و گفتم که نیازی به ورود در موضوع جعل نیست.

به عبارت دیگر، دفاع خوانندگان در اینجا صرفاً این است که ادله‌ای که آنان تسلیم کرده‌اند، صحت ادله خواهانها را نفی می‌کند و بدین ترتیب، دیوان نمی‌تواند قانوناً حکم به اصالت مدارک مورد بحث دهد. بله، خوانندگان این موضع اضافی را نیز اتخاذ کرده‌اند که مدارک مورد بحث جعلی است و در تایید این موضع نیز اقامه دلیل کرده‌اند.

راجع به این موضع اخیر - یعنی دفاع اثباتی - وظیفه اثبات البته برعهده خوانندگان است. معبداً، عدم ایفای وظیفه اثبات، گر چه در قضیه جعل تعیین کننده است، تعیین کننده دعاوی مطروح توسط خواهانها نیست. راجع به دفاع اول خوانندگان، باز یکایک ادله‌ای که هر دو طرف تسلیم کرده‌اند باید بررسی شود. اگر در پایان کار، محکمه از اصالت مدارک مورد نزاع اطمینان حاصل نکرد، نمی‌تواند آن دعاوی را تایید کند. و این، چنانکه بیشتر گفته شد، بدان سبب است که اصالت ادعایی مدارک مورد بحث جزء لاینفک دعاوی خواهانها را تشکیل می‌دهد. در واقع، به همان دلیل، ولو آنکه خوانندگان در مقام دفاع، اصالت مدارک را انکار نکرده بلکه تنها دفاع جعل را اقامه کرده بودند، باز هم خواهانها ملزم به اثبات اصالت مدارک خود می‌بودند. راجع به این موضوع، بعداً" بیشتر توضیح داده خواهد شد.

بخش دو - عدم اصالت مدارک مورد استناد خواهانها

۱ - نامه مورخ پنجم شهریورماه ۱۳۵۷

یادآور می‌شویم که این همان نامه‌ای است که در آن، آقای گلزار با اشاره به "پیشنهاد"، تصدیق می‌کند که مدارک ساختمانی تسلیم شده توسط آقای دادرس به تصویب رسیده و حق الزحمه آقای دادرس را "برمبنای توافق ما بابت کارهای فوق از جمله نظارت بر ساخت" به "ماخذ ۶/۷۵ درصد کل هزینه سیستم سازه" تعیین می‌نماید. باز یادآور می‌شویم که این، نامه‌ای است که به آقای دادرس داده می‌شود، زیرا وی در یکی از ملاقاتهایش با

آقای گلزار - در زمانی که دو طرف در حال مذاکره راجع به قرارداد اصلی ساختمان بودند - درخواست کرده بود مدرکی به وی داده شود تا "به همکارانم که روی این پروژه کار کرده‌اند نشان دهم" که عمران تهران کارها را تصویب کرده است.

در نامه مزبور "کل هزینه سیستم سازه" تعیین نشده است. هزینه مزبور نخست در قرارداد ادعایی که حدود دو هفته بعد امضا می‌شود، به مبلغ ۶۳/۹۸ میلیون دلار تعیین می‌گردد. نیز در نامه ذکر نشده که چه قسمت از رقم ۶/۷۵ درصد حق‌الزحمه "تهیه مدارک ساختمان" - که قبلاً انجام شده بود - و چه قسمت از آن حق‌الزحمه "نظارت بر ساختمان" - که باید در آینده و صرفاً" در صورت عقد قرارداد اصلی ساختمان، انجام می‌شد - بوده است. به علاوه، در نامه مزبور اشاره‌ای به سهم مهندسین مشاور کن نشده، و حال آنکه شرکت مزبور، چنانکه پیشتر گفته شد، همراه با آقای دادرس در "پیشنهاد" به عنوان "مشاور" پروژه نامیده شده و مشترکاً مسئول تهیه مدارک ساختمان قلمداد شده‌اند. به این دو مورد نیز اولین بار در قرارداد پرداخته شده، بدین ترتیب که حق‌الزحمه "تهیه مدارک ساخت" ۵/۴ درصد و حق‌الزحمه "نظارت بر ساخت" ۱/۳۵ درصد کل هزینه تعیین و سهم دادرس و مهندسین مشاور کن بابت هریک از این دو کار جداگانه مشخص گردیده است.

آقای دادرس در تایید اصالت ادعایی مدرک مزبور منحصراً" بر: الف - خود مدرک، ب - شهادت خود، ج - شهادت یک کارشناس بررسی اسناد مجعول و د - مدارک پیش‌قراردادی موید مذاکرات مقدماتی بین طرفین، استناد می‌کند. از این چهار مورد، مورد آخر موثر در مقام نیست، زیرا موضوع منحصر به این است که آیا مذاکرات مقدماتی که وجود آن انکار نشده منجر به انعقاد موافقتنامه تعهدآور شده است یا خیر. شهادت کارشناس نیز بهتر است در ارتباط با دفاع ثانوی خوانندگان یعنی جعل مورد بررسی قرار گیرد. اکنون به ترتیب، به دو مورد اول می‌پردازیم.

خود نامه، که مرکب از دو پاراگراف کوتاه است، اگر هم ارزش اثباتی داشته باشد، چندان

نیست. البته درست است که نامه روی کاغذ مارک دار عمران تهران تایپ شده، اما با در نظر گرفتن مذاکرات پیش قراردادی بالنسبه طولانی آقای دادرسی با عمران تهران، دسترسی وی به چنین کاغذهایی جای تعجب ندارد. از طرف دیگر، شهادت داده شده است که نوع حروف تایپی کاغذ کاملاً متفاوت با حروف ماشینهای تحریری است که در آن زمان در دفتر عمران تهران وجود داشته است.

در قبال این صورت ظاهر، نامه حاوی بسیاری نکات فوق العاده تردید برانگیز است که اکنون به آنها می پردازیم:

۱-۱- گرچه در نامه صحبت از $\frac{6}{75}$ درصد حق الزحمه تهیه "مدارک ساختمان" و حق الزحمه "نظارت بر ساخت" شده، اما جای تعجب اینکه حق الزحمه این دو نوع خدمت مشخص، به طور جداگانه در آن تعیین نشده است. خدمت نوع اول، چنانکه پیشتر ملاحظه شد، قبل از تاریخ نامه انجام شده و بنابراین حق الزحمه مربوط به آن قبلاً عاید شده بود. اما، خدمت دوم، خدمتی بود که باید بعد از آن تاریخ انجام می شد و آنهم تنها در صورتی که قرارداد ساختمانی در کار می بود.

البته درست است که در قرارداد ادعایی مورخ ۱۸ شهریورماه ۱۳۵۷ حق الزحمه هریک از این دو خدمت مشخص گردیده: $\frac{5}{4}$ درصد بابت تهیه مدارک ساختمان و $\frac{1}{35}$ درصد بابت نظارت بر ساخت. اما این کار حدود دو هفته بعد که طرفین حسب ادعا توافق اصلی خود را نهایی کرده بودند صورت گرفت. قبل از آن، یعنی در تاریخ پنجم شهریورماه ۱۳۵۷ قطعاً هیچ اطمینانی بر اینکه چنین توافقی حاصل می شد - یعنی قراردادی امضا می شد - وجود نداشت. چطور امکان داشت که طرفین حق الزحمه این خدمات جداگانه را، جدا از هم تعیین نکنند؟ اگر مذاکراتی که تازه شروع شده بود، منجر به توافقی نمی شد که حسب ادعا دو هفته بعد حاصل شد، چه وضعی پیش می آمد؟ به عبارت دیگر، حق الزحمه تهیه مدارک، یعنی خدمتی که

قبلاً" ارائه شده بود، در مقایسه با حق الزحمه نظارت بر ساخت که در غیاب قرارداد ساختمان نیازی بدان نمی بود، چقدر می شد؟

۱-۲- طبق "پیشنهاد"، که نامه یاد شده مبتنی بر آن است، وظیفه تهیه مدارک ساختمان - یعنی انجام حک و اصلاحات لازم در نقشه ها - چنانکه پیشتر توضیح داده شد، بر عهده "مشاور" قرار گرفته و در آنجا قید شده که منظور از مشاور، دادرس اینترنشنال و مهندسین مشاور کن است. بنابراین، هر دو آنها ذیحق نسبت به حق الزحمه بابت این کار می بودند. معهذاً، در نامه ادعایی، آقای گلزار کل حق الزحمه را نه به "مشاور" بلکه به "پروفسور دادرس" ارائه می کند.

این نیز درست است که در قرارداد ادعایی مورخ ۱۸ شهریورماه ۱۳۵۷ حق مهندسین مشاور کن نسبت به این بخش از حق الزحمه پذیرفته شده است. در واقع، در قرارداد مزبور ارقام دقیق استحقاقی این دو صراحتاً تعیین گردیده است. اما تکلیف این مطلب نیز حدود دو هفته بعد معین می شود. به هیچوجه منطبق با عقل سلیم نیست که عمران تهران در تاریخ پنجم شهریورماه ۱۳۵۷ تعهدی قطعی و لازم الاجرا برعهده گرفته، آقای دادرس را ذیحق نسبت به کل حق الزحمه "مشاور" نماید و مهندسین مشاور کن را مستثنی کند. اگر قرارداد ادعایی حدود دو هفته بعد نبود، حق الزحمه مربوط به خدمات انجام شده توسط مهندسین مشاور کن چقدر می بود؟ در واقع، چگونه امکان داشت که آقای دادرس ترغیب شده، موافقت کند که بخشی از این حق الزحمه را - که اکنون تنها حق وی بود و بس - به مهندسین مشاور کن بپردازد و اگر ترغیب وی امکان پذیر نمی بود، عمران تهران در برابر ادعایی در این خصوص از ناحیه مهندسین مشاور کن چه دفاعی می داشت؟

۱-۳- در نامه مزبور صحبت از "حق الزحمه حرفه ای" (Professional fee) آقای دادرس شده است. اما ادله و مدارک نشان می دهد که این عبارت عجیب ساخته و پرداخته خود

آقای دادرس است و نه پرسنل عمران تهران. راجع به این موضوع لازم است مختصر توضیحی داده شود.

چنانکه قریبا خواهیم دید، آخرین داستان آقای دادرس این است که این نامه ابتدا به فارسی دیکته و سپس توسط دبیرخانه عمران تهران به انگلیسی ترجمه شد. مساله اینکه، چنین اصطلاحی در فارسی وجود ندارد که ترجمه انگلیسی آن "Professional fee" باشد. و حقا" نیز چنین است، زیرا فی المثل می توان گفت "حق الزحمه بابت خدمات حرفه ای"، اما خود واژه حق الزحمه نمی تواند متصف به صفت حرفه ای یا نظایر آن باشد. از طرف دیگر، متن اصلی موافقتنامه مورخ نهم فروردین ماه ۱۳۵۷ که به زبان فارسی است، اشاره به "حق الزحمه" آقای دادرس دارد - نه حق الزحمه حرفه ای، صرفا" حق الزحمه - بابت تهیه مدارک ساختمان. معینا، آقای دادرس در ترجمه متن مزبور که حسب اذعان توسط خود وی صورت گرفته، واژه فارسی معادل "fee"، یعنی حق الزحمه را به "Professional fee" تبدیل کرده است.

۴-۱- اگر سناریوی آقای دادرس را بپذیریم، در تاریخ پنجم شهریورماه ۱۳۵۷ آقای گلزار هنوز در حال مذاکره با پر- ام راجع به شرایط قرارداد مربوط به اسکلت سازی پروژه بود. البته آقای گلزار کاملا" از این واقعیت آگاه بود که حک و اصلاح نقشه های موجود تنها در صورتی برای وی و یا مثلا" هر شخص دیگری فایده می داشت که اسکلت سازی عملا" با سیستم جدید صورت می گرفت. به عبارت دیگر، آقای گلزار می دانست که در غیاب قراردادی با پر- ام نقشه های اصلاحی به قدر همان کاغذی که صرف تهیه آنها شده بود ارزش نخواهد داشت. پس این تصور بعید است که آقای گلزار در اثنای آن مذاکرات، باز هم موافقت کند که حدود سه میلیون دلار صرفا" بابت آن حک و اصلاحات به آقای دادرس بپردازد. آیا وی آنقدر ساده لوح بود که امکان عدم حصول توافق با پر- ام را نادیده بگیرد؟ آیا

هیچ مدیر شرکتی می‌تواند از لحاظ مالی آنقدر غیرمسئولانه عمل کند؟

۱-۵- چنانکه در بالا گفته شد، بخش نامشخصی از حق‌الزحمه ۶/۷۵ درصد مندرج در نامه مورخ پنجم شهریورماه ۱۳۵۷ بابت "نظارت برساخت" است. از طرفی، نظارت بر ساخت خدمتی است که تماماً متکی و منوط به این است که ساختمانی در کار باشد. در وضعیتی که شرایط قرارداد ساخت هنوز مورد مذاکره بود، چگونه است که آقای گلزار در تاریخ پنجم شهریورماه ۱۳۵۷ عمران تهران را بلاشرط متعهد به پرداخت حق‌الزحمه بابت نظارت بر آن نمود؟

۱-۶- اگر منظور از این خدمت، نظارت بر ساخت اسکلت ساختمان باشد، در آن صورت، چنین خدمتی هم در "پیشنهاد" (۶) و هم در قرارداد ادعایی مورخ ۱۸ شهریورماه ۱۳۵۷ (۷) باید توسط سازنده (پرو- ام) انجام می‌شد و نه مشاور (یعنی آقای دادرس و مهندسین مشاور کن). بنابراین، قابل تصور نیست که آقای گلزار بابت خدمتی که باید توسط واحد دیگری انجام می‌شد برای آقای دادرس حق‌الزحمه تعیین کند. البته گفته شده است که شاید منظور طرفین از این نظارت، "هماهنگی کارهای سازه، معماری و مکانیکی" بوده، یعنی کاری که هم طبق "پیشنهاد" و هم در قرارداد ادعایی مورخ ۱۸ شهریورماه ۱۳۵۷ به مشاور واگذار شده است. اما در آنصورت، این امر با مفاد قرارداد معماری عمران تهران با آرشیفتکت اصلی پروژه،

۶- ماده هـ - ۱۲: "سازنده برکار احداث و نصب اسکلت ساختمان داخل پروژه نظارت خواهد کرد...!"

۷- ماده الف - ۱۲، با همان عبارات.

یعنی هاوس تضاد مستقیم دارد و بلکه با ادعای هاوس نزد همین دیوان (۸) و نیز با اظهارات آقای لیمن (۹) در جلسه استماع پرونده‌های حاضر تضاد دارد که گفت قرار بود خدمات اخیرالذکر را هاوس انجام دهد. علیهذا، طبق هر دو تفسیر، آقای گلزار عمران تهران را متعهد به پرداخت مضاعف بابت خدمت واحد می‌کرد.

۱-۷- مدلول نامه‌ای که آقای دادرس در تاریخ ۲۰ شهریورماه ۱۳۵۷ به آقای گلزار نوشته نیز با اصالت ادعایی نامه مورخ پنجم شهریورماه ۱۳۵۷ مابینت دارد. نامه مورخ ۲۰ شهریورماه ۱۳۵۷ را به زودی بررسی خواهیم کرد. در اینجا تنها کافی است بگوییم که در پایان نامه مزبور آقای دادرس پس از آنکه اقدامات مقدماتی پر- ام را فهرست وار ذکر می‌کند از آقای گلزار تقاضا می‌کند که امضای قرارداد با پر- ام را با نظر مساعد مورد بررسی قرار دهد. پس، اگر حدود دو هفته قبل آقای گلزار طی نامه الزام‌آوری عمران تهران را متعهد کرده بود که بابت نقشه‌های اصلاحی حدود سه میلیون دلار به آقای دادرس بپردازد - نقشه‌هایی که آقای گلزار می‌دانست که تنها در صورتی برایش مفید خواهد بود که پر- ام قبول کند اسکلت سازی را با سیستم جدید انجام دهد - در آنصورت باید آقای گلزار اصرار به امضای قرارداد می‌داشت و نه پر- ام، چرا که در غیاب توافقی با پر- ام برای اسکلت سازی ساختمان، مقادیری نقشه روی دست آقای گلزار باقی می‌ماند که بابت آنها متعهد شده بود حدود سه میلیون دلار بپردازد و هیچ سازنده‌ای توانایی یا اجازه اقدام براساس آنها را نداشت.

۸- حکم شماره ۱-۱۷۴-۲۰۱ مورخ اول آذرماه ۱۳۶۴ [۲۲ نوامبر ۱۹۸۵] در پرونده هاوزینگ اند آرین سرویسز اینترنشنال، اینکوریوریتد و دولت جمهوری اسلامی ایران و دیگران، چاپ شده در Iran-U.S. C.T.R. 313 9.

۹- آقای تنودور لیمن، مدیرعامل هاوس، به عنوان شاهد معارض از طرف خواهانها در اولین جلسه استماع پرونده‌های حاضر شرکت کرد.

۱-۸- نامه مزبور، چنانکه آقای دادرس ادعا می‌کند تنها به انگلیسی نوشته شد و متن فارسی ندارد. این ادعا نیز بسیار غریب است. باید بخاطر داشت که این نامه‌ای است که حسب ادعا عمران تهران را متعهد به پرداخت حق‌الزحمه معتناهی به یک تبعه بیگانه می‌کرد و بدین ترتیب، نه تنها مستلزم دخالت نزدیک حداقل بخش امور مالی عمران تهران بوده، بلکه با مقامات مالیاتی ایران نیز ارتباط پیدا می‌کرد. مع‌الوصف، این نامه‌ای است که حسب ادعا تنها به زبان انگلیسی نوشته شده و لذا امکان نداشت که بخش امور مالی عمران تهران بتواند اقدامی روی آن به عمل آورد و یا برای مقاصد مالیاتی بتوان آن را به وزارت دارایی ایران فرستاد. ترجمه نیز نمی‌تواند جایگزین سند اصلی امضا شده تعهدآوری گردد که مقامات ایرانی همواره نسبت به آن اصرار دارند.

پس از بررسی کیفیات این نامه فوق‌العاده کوتاه اینک می‌پردازیم به شهادت آقای دادرس در محضر دیوان در تایید اصالت این نامه و اوضاع و احوالی که نامه تحت آن، حسب ادعا نوشته شد. ملاحظه خواهد شد که وی پیوسته راجع به یکایک جنبه‌های پر اهمیت نامه دچار تناقض‌گویی می‌شود.

۱-۹- آقای دادرس درباره تاریخی که حق‌الزحمه ۶/۷۵ درصد حسب ادعا مورد مذاکره و توافق واقع شد ضد و نقیض می‌گوید. وی یک جا اظهار می‌دارد که رقم ۶/۷۵ درصد مذکور در نامه مورد بحث، نتیجه مذاکرات جدی بود که در تاریخ پنجم شهریورماه ۱۳۵۷ صورت گرفت.

در تاریخ پنجم شهریور ما با آقای گلزار جلسه داشتیم و روی قرارداد کار کردیم..... راجع به پورسانت ما از هزینه ساخت از وی سوال کردم و او گفت به نظر شما باید چقدر باشد؟ من گفتم که ما بابت کار خود معمولاً ۱۰ درصد از کل هزینه ساخت می‌گیریم. و او در جواب از ۴ تا ۵ درصد شروع کرد و چانه زدیم و دست آخر روی رقم ۶/۷۵ درصد توافق کردیم با این تفاهم که ۵/۴ درصد آن بابت کارهای قبلاً انجام شده و ۱/۳۵

درصد از ۶/۷۵ درصد بابت نظارت بر ساخت باشد.

اما هم او در شهادتنامه خود می‌گوید که این مذاکرات در تاریخ ۳۱ شهریورماه ۱۳۵۷ صورت گرفت و نه در تاریخ پنجم شهریور:

در ۳۱ مردادماه ۲۵۳۷ من در ساعت چهار و نیم بعد از ظهر در دفتر اصلی عمران تهران با آقای گلزار، آقای گلشنی، آقای امینی و آقای موراگ ملاقات کردم. آقای امینی به آقای گلزار گزارش ملاقات قبلی ما را دادند. آقای گلزار نقشه‌ها و محاسبات ساختمانی و قیمت‌های داده شده را تصویب کردند. آقای گلزار از همکاری ایشان خواستند که قرارداد را هر چه زودتر تمام کرده با همکاری آقای جباری. تصویب شد که حق‌الزحمه دادرسی اینترنشنال برای کارهای تمام شده و نظارت ساختن ساختمانها ۶/۷۵ درصد قیمت اسکلت‌های ساختمانی فقط.

باید توجه داشت که آقای دادرسی در هر دو مورد فوق رویدادها را به ترتیب تاریخ شرح می‌دهد و وقایعی را که در هر روز ذیربط اتفاق افتاده بیان می‌کند. بنابراین به هیچوجه مساله یک اشتباه ساده در قید تاریخ در میان نیست.

۱۰-۱- آقای دادرسی مضافاً درباره رقمی که حسب ادعا به عنوان حق‌الزحمه خود پیشنهاد کرده، دچار تناقض‌گویی می‌شود. در جلسه استماع، وی مدعی شد که اولین پیشنهاد وی ۱۰ درصد کل هزینه ساخت بود، و حال آنکه در جای دیگری می‌گوید که با رقم ۱۲ درصد مذاکره را شروع کرد. ضمناً توجه داشته باشیم که صحبت از حدود ده میلیون دلار بابت حداکثر دو ماه کار یک واسطه در میان است.

۱۱-۱- آقای دادرسی راجع به اینکه نامه به چه زبانی در حضور خود وی دیکته شد خلاف شهادت اولیه خود می‌گوید. آقای دادرسی در شهادت شفاهی ادعا می‌کند که وی شاهد بود آقای گلزار نامه را به منشی خود به زبان انگلیسی دیکته می‌کرد:

آقای دادرس: بعد من از وی خواهش کردم نامه‌ای راجع به این موضوع به ما بدهد و وی مطلب را به منشی خود گفت و دیکته کرد....

[سؤال داور]: وقتی گلزار نامه را به منشی دیکته می‌کرد، به انگلیسی دیکته می‌کرد یا به فارسی؟

آقای دادرس: به انگلیسی بود.

[سؤال داور]: به انگلیسی؟

آقای دادرس: بله.

این مکالمات صبح اولین روز جلسه استماع اول انجام شد. اما در بعد از ظهر همان روز، آقای دادرس داستان دیگری می‌گوید.

[وکیل آقای دادرس]: امروز صبح شما شهادت دادید که [نامه] به انگلیسی دیکته شد. ممکن است راجع به این موضوع توضیح بدهید؟

آقای دادرس: من گفتم که نامه‌ها توسط آقای گلزار دیکته شد و من اصرار داشتم که یکایک نامه‌هایی که برای ما فرستاده می‌شود باید به زبان انگلیسی باشد و او از منشی خود خواست که نامه ترجمه شود....

[سؤال داور]: امروز صبح شما در پاسخ به سؤال من گفتید که آقای گلزار نامه را به زبان انگلیسی به منشی خود دیکته کرد.

آقای دادرس: اگر من چنین حرفی زدم، درست نگفتم.

نگران‌کننده‌تر اینکه آقای دادرس چند دقیقه بعد اقرار کرد که در وقت ناهار راجع به این مطلب با وکیل خود صحبت کرده بود، وکیلی که هیچ سابقه‌آشنایی با این امر موضوعی نداشت، اما احتمالا با ادله موجود نزد این شعبه در پرونده دیگری آشنا بود که ثابت می‌کرد آقای گلزار حداقل در آن زمان به زبان انگلیسی آشنایی نداشت.

[سؤال داور]: بعد از آنکه امروز صبح از شما سؤال کردم و شما هم جوابی درست یا غلط دادید آیا راجع به این موضوع با کسی صحبت کردید؟

آقای دادرس: خیر، صحبت نکردم. بله با وکیل صحبت کردم...

[سؤال داور]: منظورتان این است که وقت ناهار صحبت کردید؟

آقای دادرس: بله.

۱۲-۱- راجع به این نکته مهم که این حق الزحمه متجاوز از سه میلیون دلار بابت چه خدماتی بود نیز کذب گفتار آقای دادرس برملا می شود. وی در کلیه لوایح خود و نیز در مراحل اولیه جلسه استماع اول اظهار داشت که این حق الزحمه بابت تغییراتی بود که باید در نقشه های اسکلت ساختمان انجام می شد، به علاوه نظارت بر ساخت. مدلول نامه ادعایی مورخ پنجم شهریورماه ۱۳۵۷ عمران تهران هم البته همین است:

حق الزحمه حرفه ای شما... بابت کار اصلاح نقشه ها منجمه نظارت بر ساخت، ۶/۷۵ درصد کل هزینه سیستم سازه است.

در جلسه استماع، از آقای لیمن، شاهد آقای دادرس، سؤال شد که آیا به نظر وی به عنوان یک متخصص، بابت چنین خدماتی پرداخت چنین حق الزحمه گزافی قابل تصور است؟

[سؤال داور]: ممکن است به ما بگویید که بابت کار آرشیفتکت، نه بابت ساخت بلکه کار آرشیفتکتی که پیشنهاد می کند تغییراتی فقط در نقشه های اسکلت ساختمان بدهد، اگر بشنوید که فقط بابت آن کار حق الزحمه ای متجاوز از سه میلیون دلار تعیین شده، دچار بهت و حیرت یا حداقل دچار تعجب می شوید؟

آقای لیمن شهادت داد که این رقم چنان به نظر او غریب آمد که مطلب را خود با خواهانها در میان گذاشت. اما خواهانها به وی گفتند که این حق الزحمه صرفاً بابت "محاسبات و تطبیق" نقشه های اسکلت ساختمان نبوده، بلکه مضافاً بابت طراحی سه کارخانه و تجهیزات آنها که باید در محوطه برپا شود و نیز بابت "نبوغی" است که

صرف آن کار شده:

آقای لیمن: اگر متوجه می‌شدم که حق الزحمه مورد بحث فقط بابت طراحی اسکلت ساختمان توسط یک مهندس سازه برای آن پروژه بود دچار بهت و حیرت می‌شدم. اما در واقع، آنطور که فهمیدم، زیرا همین سؤال را از این افراد کردم، طراحی کارخانه‌ها و همه کارهای دیگر مشمول حق امتیاز که فوق‌العاده دشوار بود و سالها وقت صرف آن شده بود، همه اینها در حق الزحمه منظور شده بود و در واقع بخش بسیار ناچیزی از آن مبلغ سه میلیون و اندی دلار بابت محاسبات سازه برای تطبیق با این سیستم بود. در واقع نوعی که صرف طراحی سیستم‌ها شده و ساخت کارخانه‌ها برای تولید سیستم‌ها بود که هزینه برمی‌داشت.

[سؤال داوور]: پس آقای دادرس یا اشخاص دیگری به شما گفته‌اند که هزینه کارخانه‌هایی که به ایران فروخته می‌شود و ساخت آنها نیز در حق الزحمه منظور شده؟

آقای لیمن: طراحی کارخانه‌ها، نه هزینه ساخت کارخانه‌ها!

[سؤال داوور]: به شما اینطور گفته‌اند؟

آقای لیمن: بله!

بعداً در جلسه استماع، وکیل خواهانها که از این واقعیت آگاه است که کار طراحی سه کارخانه مورد بحث، موضوع قرارداد دیگری - یعنی قرارداد بین عمران تهران و پر- ام - است و بنابراین کلاً بی‌ارتباط به حق الزحمه‌ای که در اینجا آقای دادرس مطالبه می‌کند، درصدد برآمد که این شهادت صریح را "روشن" کند. وکیل اظهار داشت که آنچه که شاهد گفته این است که حق الزحمه قرار بود بابت طراحی مجدد نقشه‌های (plans) اسکلت ساختمان باشد، و نه طراحی سه کارخانه و تجهیزات آنها (plants). اما آقای دادرس که شاید متوجه بود که عین حرفهای شاهد توسط دیوان ضبط شده، در شهادت بعدی خود مجدداً و به صراحت ادعا کرد که "کارخانه‌ها... هزینه طراحی کارخانه‌ها در حق الزحمه ما منظور شده است".

اما قضیه به اینجا ختم نمی‌شود. آقای دادرس چون در فاصله جلسات استماع اول و دوم متوجه می‌شود که با این اقرار اخیر خود هیچ توجیهی برای تعقیب ادعایش

بابت کل حق الزحمه مندرج در نامه نخواهد داشت - زیرا وی ادعا نکرده است که این خدمت اضافی را نیز انجام داده است - یکبار دیگر از حرف خود برمی‌گردد:

[سؤال داور]: من عین حرف شما را از صفحه ۵۷۲ صورت جلسه استماع نقل می‌کنم ... در پایین آن صفحه، سطر ۲۱، شما اینطور می‌گویید که هزینه طراحی کارخانه‌ها در حق الزحمه ما منظور شده است. و البته منظور شما از حق الزحمه، مبلغ ۳ میلیون دلار است. می‌توانید در این باره توضیح دهید؟

آقای دادرس: قربان، کاملاً "حق با شماست... من این حرف را زدم... ولی، طراحی کارخانه وقتی مطرح می‌شود که پیمانکار ۱۵ درصد خود را گرفته و برای طراحی کارخانه با آمریکاییان - فریم کورپوریشن قرارداد بسته و آن را به آمریکا فرستاده باشد. این کار در حق الزحمه آنها منظور شده.

[سؤال داور]: توجه بفرمائید، آقای پروفسور دادرس، شما طرف یک تعهد هستید. شما به این دیوان مراجعه کرده می‌گویید که طی یک نامه تعهد شده است که سه میلیون دلار بابت خدماتی که انجام شده و یا قرار بود انجام شود به شما بپردازند. من می‌خواهم بدانم که آن خدمات چه خدماتی بود... من عین اظهار شما را دارم که گفته‌اید حق الزحمه در واقع شامل طراحی کارخانه‌ها می‌شود. فقط می‌خواهم بدانم کدامیک از این دو گفته درست است تا مطمئن شوم که دست کم خود شما می‌دانید که این حق الزحمه بابت چه کاری بوده.

آقای دادرس: قربان، با کمال احترام، الساعه عرض کردم که کاملاً "حق با شماست. من آن حرف را روز هفتم بهمن ۱۳۷۱ زدم. اما وقتی به قرارداد و نامه نگاه می‌کنم، می‌گویم که حق الزحمه بابت کاری است که تا آن موقع انجام شده بود. من اشتباه کردم که آن حرف را زدم و عذر می‌خواهم و حرفم را تصحیح می‌کنم. حرف من اشتباه بود. باید می‌گفتم نه... طراحی کارخانه‌ها هنوز انجام نشده بود، و بنابراین طبیعتاً نمی‌توانست در حق الزحمه منظور شده باشد.

وقتی کسی سعی کند داستانی مغایر با همه واقعیات و نیز با متن صریح شهادت خود سرهم بندی کند، احتمالاً "دچار چنین مخمصه‌ای نیز می‌شود. خواهانی متجاوز از سه میلیون دلار بابت خدماتی مطالبه می‌کند که شاهد کارشناس خودش نیز باورش نمی‌شود که چنین خدماتی شایسته آن حق الزحمه باشد. و چون این معنی روشن

می‌شود، ادعا می‌کند که خدمات دیگری نیز - یعنی خدماتی که موضوع قرارداد جداگانه‌ای است و ثمن جداگانه‌ای دارد - در حق‌الزحمه منظور شده است. و سرانجام، وقتی متوجه می‌شود که آخرین اقرار وی در هر حال او را از حق‌الزحمه ادعایی‌اش محروم خواهد کرد، یکبار دیگر حرف خود را پس می‌گیرد و مدعی می‌شود که آن خدمات اضافی ارتباطی به حق‌الزحمه وی ندارد.

۱۳-۱- راجع به یک نکته مهم دیگر که چه کسی قرار بود کاری را انجام دهد که بابت آن، در نامه مورد بحث حق‌الزحمه‌ای متجاوز از سه میلیون دلار تعیین شده نیز گفته آقای دادرسی خلاف در می‌آید. آقای دادرسی برخلاف همه اظهارات دیگرش، در نامه مورخ ۲۰ شهریورماه ۱۳۵۷ خود به آقای گلزار - همان نامه‌ای که، چنانکه ملاحظه خواهیم کرد، خود به اصالت آن اذعان دارد ولی ادعا می‌کند که در قید تاریخ آن اشتباه کرده - چنین می‌نویسد:

طبق قرارداد مقدماتی [پیشنهاد امضا شده در تاریخ ۲۴ خردادماه ۱۳۵۷ شرکت پر-ام مکلف گردید که با آرشیوکت شما، یعنی هاوس اینترنشنال در نیویورک تماس گیرد و ظرف دو ماه، نقشه‌های پروژه شمال شهیاد را با سیستم داینا-فریم - سندکس منطبق نماید و محاسبات مقدماتی را انجام دهد.

این عین گفته خود آقای دادرسی است. اگر قرار براین بود که پر-ام ظرف دو ماه محاسبات را انجام و نقشه‌ها را تطبیق دهد و این کار را نیز کرد، پس چطور آقای گلزار در اثنای مذاکراتش با پر-ام، حق‌الزحمه ادعایی را بابت همان خدمات به آقای دادرسی می‌بخشد؟

ماهیت ادعای آقای دادرسی در تایید اصالت نامه مورد بحث نیز ملاحظه شد. ادعای او اجمالاً این است که در تاریخ پنجم شهریورماه ۱۳۵۷ و در حالیکه وی درگیر مذاکره با عمران تهران راجع به شرایط قرارداد ساخت اسکلت پروژه با استفاده از

سیستم مورد نظر بود، تقاضا کرد نامه‌ای برایش صادر شود تا به همکاری‌اش نشان دهد که بعضی تغییرات مقدماتی که در طرح‌های معماری اسکلت پروژه انجام شده به تصویب رسیده است. در پاسخ به این تقاضا و قبل از توافق طرفین راجع به استفاده از سیستم، نامه‌ای به وی داده می‌شود که طی آن کارفرما نه تنها تغییرات اعمال شده در نقشه‌ها را تصویب می‌کند، بلکه تعهد می‌کند برای اعمال آن تغییرات حق‌الزحمه‌ای معادل سه میلیون دلار پرداخت نماید. سوای غیرمحمول بودن مدعی، نامه‌ای که در تایید آن ارائه شده - چه از لحاظ کیفیات ظاهری و چه از نظر محتویات - چنان است که هر نوع بررسی، ولو سطحی، بلافاصله عدم اصالت آنرا آشکار می‌سازد. در مورد شهادت آقای دادرس در تایید اصالت نامه نیز، حتی یک جنبه واجد اهمیت وجود ندارد که در آن باره آقای دادرس تناقض‌گویی آشکار نکرده باشد. اما مطلب به همین جا ختم نمی‌شود. دلایلی دیگری هم وجود دارد که مضافاً نشان می‌دهد داستان آقای دادرس ساختگی است.

۱۴-۱- ماهیت کاری که حق‌الزحمه مورد بحث حسب ادعا در ازای آن تقبل شده، بسیار ناچیز و بی‌اهمیت است. این البته نکته‌ایست مستقیماً موثر در مقام، زیرا چنانچه ثابت شود که کار انجام شده توسط آقای دادرس در مورد نقشه‌های قبلاً تکمیل شده^۶ پروژه ماهیتاً ناچیز - و به گفته خواندگان، صرفاً بخشی از بازاریابی آقای دادرس - بوده، در آن صورت، مشکل بتوان پذیرفت که آقای گلزار که خود آرشیتکت و بازرگان مجربی است، با این وصف موافقت کرده یک چنین رقم هنگفتی را بعنوان حق‌الزحمه آن تعهد نماید.

تصادفاً، این واقعیت که خدمات مزبور واجد اهمیت نبوده و رایگان پیشنهاد شده بود، به آسانی از ادله خود خواهانها قابل استنتاج است، به ویژه از سندی که آن نیز عنوان "پیشنهاد" دارد و طی آن شرکت پی‌کی‌دی آر، یعنی صاحب امتیاز سیستم، برای مشتریان آتی خود شرح مفصلی از کار متضمن استفاده از سیستم و

هزینه آن ارائه کرده است. به عبارت دیگر، سند مزبور، حاوی کلیه "شرایط فروش" سیستم توسط ابداع کننده آن است.

توجه داشته باشیم که پروژه مورد بحث، پروژه‌ای بود که کار معماری آن، منجمله طرحها و محاسبات مهندسی اسکلت ساختمان، موضوع قرارداد با شرکت دیگری بود و توسط آن شرکت تکمیل شده بود. استفاده از سیستم ساختمانی پیشنهادی داینا- فریم - سلدکس بجای روش سنتی بتن ریزی، مستلزم اقدامات زیر بود:

- انطباق محاسبات مهندسی اسکلت ساختمان با سیستم جدید.
- عنداللزوم، اعمال تغییراتی در طرحهای معماری اسکلت ساختمان جهت تطبیق آنها با سیستم جدید.
- طراحی سه کارخانه و تجهیزات آنها برای نصب در نزدیکی محوطه جهت تولید قطعات پیش ساخته.
- نظارت بر ساخت اسکلت بنا.

این خدمات، تنها زمینه‌هایی است که صاحب امتیاز سیستم احتمالاً می‌تواند خدمات خود را ارائه کند و بابت آن استحقاق حق‌الزحمه داشته باشد. از این خدمات، آخرین مورد، یعنی نظارت بر ساخت اسکلت بنا در اینجا مورد پیدا نمی‌کند. بطوریکه ادله نشان می‌دهد، اسکلت سازی پروژه هیچگاه چه با روش سنتی و چه با روش داینا- فریم انجام نشد. از طرف دیگر، باید به فهرست مزبور حق‌الزحمه‌ای بابت "حق امتیاز" افزوده شود. اکنون یکایک این موارد را بررسی می‌کنیم.

الف - محاسبات مهندسی اسکلت بنا: آقای دادرس تصدیق می‌کند که این کار توسط پی‌کی‌دی آر انجام شد و نقش وی منحصر بود به کنترل نتایج محاسبات:

کاری که ما می‌کردیم این بود که نقشه‌های هاوس اینترنشنال... یعنی کاری را که هاوس اینترنشنال کرده بود می‌گرفتیم و نسخه‌ای برای پی‌کی‌دی آر می‌فرستادیم. آنها محاسبات را انجام می‌دادند و پس از آنکه محاسبات انجام شد، به دفتر ما ارسال می‌شد و در آنجا پروفیسور گراس... و همچنین آقای مانوسوف... هر دوی آنها کار پی‌کی‌دی آر را کنترل می‌کردند تا مطمئن شوند که همه چیز درست است....

آقای دووه، رئیس پی‌کی‌دی آر این اذعان را کاملاً تایید می‌کند:

آنها [هاوس] از ما پرسیدند... که آیا می‌توانیم سیستم خودمان را با سیستم آنها منطبق کنیم... و من گفتم بله می‌توانیم... و ما مهندسی کار بردی تمام آن ساختمانها را انجام دادیم... و کار را در مرداد یا شهریورماه ۱۳۵۷ تمام کردیم و برای علی دادرس فرستادیم و او کار را با خود به ایران برد... (۱۰)

در واقع، کلیه نقشه‌هایی که پروفیسور دادرس در تایید ادعای خود به دیوان تسلیم کرده، روی کاغذهای مارک دار پی‌کی‌دی آر است و در آنجا ذکر شده که پی‌کی‌دی آر مسئول تهیه آن محاسبات است.

اکنون ببینیم که حق‌الزحمه پی‌کی‌دی آر بابت این خدمت چقدر است؟ پاسخ کاملاً روشن است: صرفاً "حق‌الزحمه‌ای به صورت "حق امتیاز"، که تنها در صورتی مطالبه می‌شود که سه کارخانه آغاز به بهره‌برداری کند. چنانکه خود آقای دووه اظهار داشته:

۱۰- وی همچنین شهادت داده است که: ما همه کارها را از طریق دفتر پروفیسور دادرس انجام دادیم. او کار را برداشت و روی نقشه‌های خود گذاشت و برگشت... به ایران".

کلیه نقشه‌های طرح مهندسی ما در حق امتیاز جاری و مهندسی کاربرد منظور شده، که ۱۶ سنت در هر فوت مربع ساختمان بود.

این واقعیت که بابت این کار هیچ حق الزحمه اضافی مطالبه نمی‌شود در پیشنهاد خود پی‌کی‌دی آر نیز صراحتاً تأیید گردیده که چنانکه در بالا گفته شد، حاوی صورت جامعی از کلیه هزینه‌هایی است که پی‌کی‌دی آر بابت خدمات خود مطالبه می‌کند. پی‌کی‌دی آر می‌گوید که کار در سه مرحله (۱۱) و منحصرأ در ازای هزینه‌های زیر انجام می‌شود:

مرحله یک: هزینه طراحی سه کارخانه ۲۱۳،۴۰۰/ـ دلار

مراحل دو و سه ۶۴۹،۰۰۰/ـ دلار

علاوه بر اینها، یک قلم هزینه دیگر وجود دارد: حق امتیاز جاری، مهندسی کاربرد و حق الزحمه کنترل. هزینه اینها ۱۶ سنت در هر فوت مربع بوده و زمانی وصول می‌شود که کارخانه‌ها شروع به بهره‌برداری می‌کنند (۱۲)

۱۱- مرحله یک: پی‌کی‌دی آر اینترنشنال کلیه دستگاهها، ماشین آلات، پی ریزی‌ها و نیروی برق لازم را طراحی و مشخص خواهد کرد تا خرید و تدارک کلیه مصالح لازم برای اتمام سه کارخانه تسهیل گردد.
مرحله دو: پی‌کی‌دی آر اینترنشنال کلیه شاخص‌های طرح را به مناقصه خواهد گذارد تا نازلترین قیمتها را دریافت و همراه با کیفیت و کارکرد دستگاهها و ماشین آلات لازم به خریدار ارائه کند. پی‌کی‌دی آر اینترنشنال به دستور خریدار وسایل فوق را سفارش داده و بر ساخت و حمل آنها به بندری که خریدار تعیین می‌کند نظارت خواهد کرد.
مرحله سه: پی‌کی‌دی آر برای انجام ترتیبات صحیح حمل با خریدار همکاری و قبل از ورود ماشین آلات و مصالح مشخص شده، از محل کارخانه و ساختمان بازدید و پرسنل خریدار را جهت آماده کردن کارخانه برای دریافت کلیه دستگاهها راهنمایی خواهد کرد. پی‌کی‌دی آر اینترنشنال به محض ورود دستگاههای یاد شده، برکار پرسنل خریدار نظارت خواهد کرد تا کلیه دستگاهها طبق طرح کارخانه نصب شود. سپس پی‌کی‌دی آر اینترنشنال پرسنل خریدار را در کلیه روشها و تکنیک‌های تولید که برای شروع بهره‌برداری از کارخانه لازم است آموزش خواهد داد.

۱۲- و بالاخره، یک قلم هزینه دیگر به مبلغ ۳،۷۰۳،۶۰۰/ـ دلار وجود دارد (هزینه ماشین آلات و دستگاههای سه کارخانه، شامل هزینه حمل از ایالات متحده، نصب و هزینه‌های تقریبی ساختمان) در صورتی که مشتری بخواهد این امور را به پی‌کی‌دی آر واگذار کند.

با این ترتیب، کل مبلغی که طبق پیشنهاد پی‌کی‌دی آر، کارفرما در صورت تمایل به استفاده از سیستم‌های داینا - فریم - سلدکس باید سرمایه‌گذاری کند، بدین شرح است:

کل سرمایه‌گذاری:

۲۱۳،۴۰۰٫۰۰۰ دلار	طراحی [کارخانه‌ها]
۳،۷۰۳،۶۰۰٫۰۰۰ دلار	کارخانه و ساختمانها
	مناقصه، نظارت بر ساخت و نصب،
۶۴۹،۰۰۰٫۰۰۰ دلار	آموزش پرسنل
<hr/>	
۴،۵۶۶،۰۰۰٫۰۰۰ دلار	جمع کل

پس اجمالاً، محاسبات مهندسی لازم برای ساخت اسکلت بنا با استفاده از سیستم داینا- فریم - سلدکس همیشه توسط پی‌کی‌دی آر انجام می‌شود و در مورد حاضر نیز، چنانکه ادله، از جمله نقشه‌های تسلیمی، نشان می‌دهد، محاسبات مزبور را پی‌کی‌دی آر انجام داده و نه آقای دادرس. بابت این کار، پی‌کی‌دی آر هزینه جداگانه‌ای مطالبه نمی‌کند. پی‌کی‌دی آر علاوه بر هزینه طراحی کارخانه‌ها، حق امتیازی مطالبه می‌کند که تنها وقتی وصول می‌شود که مصالح تولید شده باشد. و بدیهی است، محصول موقعی تولید می‌شود که قرارداد اصلی ساختمان امضا و کارخانه‌ها طراحی شده و آغاز به تولید مصالح لازم نمایند.

ب - تغییر در طرحهای معماری اسکلت بنا: این خدمت را قرار بود آقای دادرس انجام دهد. اما همه شهود تایید کرده‌اند که این کار بسیار ناچیز بود:

آقای دادرس: از من تقاضا شد که هرکاری که لازم است انجام دهم. اما تصور می‌کنم تغییراتی که ما در طرح هاوس دادیم واقعا کمتر از ۵ تا ۶ درصد بود. ما چندان تغییری ندادیم. ما سعی کردیم طرح را همانطور که بود حفظ کنیم. آنها اینطور می‌خواستند و ما هم طبق نظر آنها عمل می‌کردیم. نیازی نبود که تغییرات اساسی داده شود.

[سؤال داور]: به عبارت دیگر، اگر من درست فهمیده باشم، استفاده از سیستم داینا فریم در این ساختمان، باعث نمی‌شد که هیچ اصلاح عمده‌ای در نقشه‌های تهیه شده توسط آرشیکتها بعمل آید؟

آقای دادرس: کاملا "حق با شماست. بله، همین طور است.

و در جای دیگر:

آقای دووه: لیکن در پروژه شمال شهیاد، اگر لازم بود تغییری در نقشه‌های معماری داده شود بسیار اندک بود، زیرا آنها از سیستم بتن‌ریزی در جا استفاده کرده بودند و تعداد قطعات بتنی، در واقع کمتر از تعداد قطعاتی بود که آنها نشان داده بودند.

شاهد دیگری نیز که خواهان معرفی کرده بود، یعنی آقای لیمن، این نکته را تایید کرد. نامبرده در اشاره به مدارک تسلیمی توسط آقای دادرس به دیوان می‌گوید:

اینها طرحهای معماری نیست. اینها نقشه‌ها و محاسبات سازه است.

وقتی این کار را با کار معماری هاوس، یعنی آرشیکت پروژه مقایسه می‌کنیم بهتر متوجه ناچیزی آن می‌شویم. هاوس در قبال حق‌الزحمه‌ای معادل ۲,۳۰۰,۰۰۰/- دلار که مبلغ ۵۰۰,۰۰۰/- دلار آن منحصرآبابت نظارت بر ساخت بود، عهده‌دار تهیه طرحهای معماری و انجام خدمات مهندسی برای کلیه کارگاه شد. آن کار به گفته آقای لیمن، شامل طرحهای مربوط به ۵۰۰ واحد مسکونی، ساختمانهای اداری، مراکز خرید،

پارکها، گذرگاهها، تقاطعها، بیمارستانها و مساجد بود.

هاوس در ارتباط با کار خود چندین مشاوره، از جمله شرکتهای آمریکایی انگلیسی و ایرانی را به خدمت گرفت... خود پرسنل هاوس دهها هزار ساعت کار صرف پروژه کردند. (۱۳)

به علاوه، هاوس موظف بود گروهی آرشیتکت به سرپرستی یک آرشیتکت مسئول و یک آرشیتکت پروژه در سراسر مدت قرارداد که بیش از یک سال و نیم طول کشید در تهران به خدمت گمارد. هاوس باید مجموعههای مختلفی نقشه در مراحل مختلف پروژه، از جمله نقشههای شمایی (مرحله یک)، نقشههای مقدماتی (مرحله دو)، نقشههای اجرایی و مشخصات اصلی (مرحله سه) مربوط به کلیه کارهای معماری، سازه، مکانیکی و برق پروژه ارائه می داد.

در مقام مقایسه، کاری که آقای دادرس انجام داد، حسب ادعا ۵ تا ۶ درصد تغییر، آنهم نه درکل کار انجام شده توسط هاوس، بلکه در بخشی از آن، یعنی کار معماری، باز هم نه در کلیه کارهای معماری، بلکه در بخشی از آن، یعنی کار معماری مربوط به اسکلت سازی پروژه بود. به همین دلیل است که آقای لیمن، در اشاره به کار آقای دادرس، قاطعانه می گوید: از نظر کار آرشیتکتی، این اصلاً "کاری نبود..." مضافاً، آقای مهندس تابش، شاهد کارشناس خواندگان، با استناد به قرارداد هاوس، شهادت داد که فقط ۱۲ درصد (معادل ۲۷۶،۰۰۰/- دلار) کاری که طبق آن قرارداد انجام شد مربوط به محاسبات مهندسی و کار معماری اسکلت بنا بود:

۱۳- دادخواست (مدرک شماره ۱) در پرونده شماره ۱۷۴، صفحه ۳ (خط تاکید افزوده شده است). همچنین بنگرید به: شهادتنامه لیمن، منضم به مدرک شماره ۷۷، که در تاریخ ۱۷ مردادماه ۱۳۶۲ [هشتم اوت ۱۹۸۳] در پرونده شماره ۱۷۴ به ثبت رسید.

مبلغ حق الزحمه مشاور هاوس برای طراحی، شهرسازی و ساختمانهای مسکونی و تجاری بالغ بر ۲،۳۰۰،۰۰۰/ـ دلار در ازای مطالعات، و تهیه نقشه‌های معماری و شهرسازی، محاسبات فنی، تهیه نقشه‌های برقی و مکانیکی است که در نحوه پرداخت، تنها ۱۲ درصد از این مبلغ (یعنی ۲۷۶،۰۰۰/ـ دلار) برای انجام محاسبات و تهیه نقشه‌های اسکلت است در حالی که مبلغ حق الزحمه در پیمان مورد ادعای خواهان برای طراحی و تهیه نقشه‌های اسکلت پیش ساخته آنهم فقط برای ساختمانهای مسکونی و تکراری بیش از ۳،۰۰۰،۰۰۰/ـ دلار درج گردیده است که مایه تعجب است.

پس به طور خلاصه و با قبول اظهارات خود آقای دادرس و شهودش، کاری که آقای دادرس در این خصوص انجام داده، صرفاً حک و اصلاحات جزئی - یعنی حداکثر ۵ تا ۶ درصد - در بعضی طرحهای معماری بوده، که بابت آن طرحها، به انضمام محاسبات مهندسی لازم، آرشیتکت اصلی فقط ۲۷۶،۰۰۰/ـ دلار حق الزحمه دریافت کرده است.

ج - طراحی سه کارخانه و تجهیزات آنها: این کار، چنانکه در بالا ملاحظه شد، قرار بود توسط پی‌کی‌دی آر انجام گردد. طبق اظهار آقای دووه و نیز به موجب پیشنهاد پی‌کی‌دی آر، حق الزحمه پیشنهادی بابت این خدمت ۲۱۳،۰۰۰/ـ دلار بود. ادله موجود - از جمله نامه مورخ ۲۸ مردادماه ۱۳۵۷ آقای دادرس به کارفرما و همچنین نقشه‌هایی که خود وی به این دیوان تسلیم کرده - نشان می‌دهد که این خدمت هیچگاه انجام نشد. و مهم‌تر اینکه، قرار بود این خدمت از طریق پر-ام در قبال حق الزحمه مورد توافق در قرارداد اصلی ساختمان بین پر-ام و کارفرما انجام شود. لذا، این خدمت هیچ ارتباطی به حق الزحمه مورد ادعای آقای دادرس در این پرونده ندارد.

د - حق امتیاز احتمالی: این موضوع را قبلاً بررسی کرده‌ایم. بدیهی است تنها طرفی که ذیحق نسبت به حق امتیاز است، صاحب امتیاز، یعنی پی‌کی‌دی آر است. با این وصف، چنانکه در بالا نشان داده شد، اظهارات مدیر عامل پی‌کی‌دی آر در جلسه استماع و نیز خود متن پیشنهادی پی‌کی‌دی آر کاملاً روشن می‌کند که این حق امتیاز، چنانکه منطبق حکم می‌کند، پس از نصب کارخانه‌ها و تولید محصول مطالبه می‌گردد و نه در هنگامی که محاسبات موجود مهندسی برای انطباق با سیستم جدید حک و اصلاح می‌شود.

تنها مطلبی که ذکر نکردم این بود که حق امتیازی هم باید بابت سیستم پرداخت می‌شد و این جزو هزینه‌های اضافی جاری بود. مقدار حق امتیاز براساس مساحت قطعاتی بود که از طریق این کارخانه‌ها تولید و نصب می‌شد.

نیاز به تکرار نیست که این حق الزحمه نیز موضوع قرارداد اصلی ساختمان - یعنی قرارداد ادعایی بین پر-ام و صاحب کار - بوده و لذا هیچ ارتباطی با خدمات آقای دادرس ندارد.

اکنون این مطالب را خلاصه می‌کنیم. با استناد به ادله و اظهارات خود آقای دادرس، خدماتی که احتمال داشته توسط مشاور ارائه گردد، منحصر به دو نوع بوده:

اول، محاسبات مهندسی اسکلت ساختمان که منحصراً توسط پی‌کی‌دی آر و به صورت رایگان انجام می‌شده است. متن زیر، به نقل از آقای دووه جای هیچ تردیدی باقی نمی‌گذارد که این خدمت به عنوان بخشی از بازاریابی توسط مخترع سیستم ارائه می‌شد:

وقتی که او [آقای دادرس] در ایران مشغول پروژه کن بود، کسی به او گفت که ... اگر این سیستم به همان خوبی و به

همان سرعتی است که شما می‌گویید و شما به این سرعت می‌توانید ساختمان سازی کنید، ما مایلیم ببینیم که می‌توانید از این سیستم در پروژه شمال شهید استفاده کنید یا خیر. وی گفت: من اگر اجازه داشته باشم آن نقشه‌ها را ببرم می‌توانم این سیستم را پیاده کنم... ما به هاوس اینترنشنال مراجعه و نقشه‌ها را گرفتیم و نقشه‌های خود را به همان ترتیب تهیه کردیم، بطوریکه ساختمانها به همان شکل باشد که ساختمان آنها، با همان ارتفاع و با همان آپارتمانهای ممتاز. ما این اطلاعات را گرفتیم و بعد پس فرستادیم.

دوم، انجام مقادیری حک و اصلاحات مختصر، حداکثر در حدود ۵ تا ۶ درصد در طرحهای معماری اسکلت پروژه. برای اینکه برآوردی واقع بینانه از ارزش احتمالی این کار بدست آوریم، باید بخاطر داشته باشیم که بابت طرحهای اولیه معماری و نیز محاسبات مهندسی اسکلت پروژه حوالزحمه‌ای که مورد توافق واقع شده بود فقط -/۲۷۶،۰۰۰ دلار بود.

از سوی دیگر، ادعا شده است که معامله مزبور متضمن مجموعه‌ای از خدمات بود که فروش تکنولوژی را نیز شامل می‌شد و بدان دلیل، ارزش ثمنی را که آقای دادرس ادعا کرده، داشت. این ادعا نیز مطلقاً بی‌وجه است و باز ناشی از قایل نشدن تمایز از یک طرف، بین قرارداد ساختمانی مورد نظر که تحت آن قرار بود پر- ام تکنولوژی خود را در قبال قیمت توافق شده‌ای ارائه کند، و از طرف دیگر خدمات آقای دادرس است. خدمت اخیرالذکر که ادعای حاضر بابت آن اقامه شده، هیچ ارتباطی با تکنولوژی پیشنهاد شده ندارد.

حال، با این کار ماهیتاً ناچیزی که آقای دادرس انجام داد گفته می‌شود که آقای گلزار موافقت کرد عمران تهران را متعهد به پرداخت حدود سه میلیون دلار بابت حق‌الزحمه این کار کند. چنین اظهاری را نمی‌توان جدی گرفت، خصوصاً اگر به این واقعیت توجه کنیم - که جای توجه نیز دارد - که در تاریخ پنجم شهریورماه ۱۳۵۷

که آقای گلزار حسب ادعا نامه مزبور را می‌نوشت، پیشنهاد پی‌کی‌دی را پیش رویش داشت و در حال مذاکره راجع به شرایط آن بود. بنابراین آقای گلزار می‌دانست که صاحب امتیاز هزینه‌ای در قبال محاسبات مهندسی مطالبه نخواهد کرد و این را نیز می‌دانست که این کار در هر حال جزو خدماتی بود که سازنده قرار بود ارائه کند و نه مشاور (آقای دادرس). مضافاً، برخلاف آقای لیمن، امکان نداشت بتوان آقای گلزار را فریفت و بدین تصور واداشت که حق‌الزحمه دادرس شامل طرحهای سه کارخانه و یا حق امتیاز برای سیستم نیز می‌شد. آقای گلزار در پیشنهاد می‌دید که طراحی کارخانه‌ها را قرار بود سازنده انجام دهد و نیز اینکه حق امتیاز را پر-ام مطالبه می‌کرد و نه آقای دادرس و آنهم نه در زمانی که حک و اصلاح نقشه‌ها انجام می‌شد بلکه در زمانی که کارخانه‌ها شروع به تولید می‌کرد. و بالاخره، آقای گلزار خودش مهندس ساختمان بود و چون طرف قرارداد با هاوس بود، کاملاً با حق‌الزحمه خدمات معماری آشنایی داشت.

بنابراین، قابل تصور نیست که آقای گلزار بابت حک و اصلاحات مختصری که آقای دادرس در طرحهای اولیه معماری به عمل آورده بود، رضایت به پرداخت یک چنین مبلغ حق‌الزحمه واقعا "گزافی داده باشد.

راجع به اهمیت شناخت درست ماهیت کار مورد بحث در بررسی حاضر هر قدر گفته شود باز هم کم است. وقتی تشخیص داده شود که کار محاسبات مهندسی و طرحهای معماری اسکلت بنا چقدر ناچیز بوده، تفاهم طرفین، که در مدارک تسلیمی منعکس گردیده، کاملاً روشن می‌شود. برای مثال، روشن می‌شود که چرا در موافقتنامه مورخ نهم فروردین‌ماه ۱۳۵۷ وظیفه‌ای که برای آقای دادرس پیش‌بینی و تعیین شده، معرفی پیمانکاران واجد صلاحیت است و نه اصلاح طرحهای اولیه معماری. مضافاً، روشن می‌شود که به چه سبب، طرفین که راجع به کلیه نکات ذیربط مذاکره و بنحو مشروط توافق کرده بودند زحمت به خود نداده‌اند که راجع به

حق الزحمه محاسبات مهندسی و تطبیق طرحهای معماری، حتی صحیت کنند مسلماً" این وظیفه‌ای بود که آقای دادرس آماده بود قبل از آنکه حق الزحمه‌اش مورد مذاکره واقع شود، انجام دهد.

و نیز روشن می‌شود که چرا سند "پیشنهاد"، که طی آن مشاور متعهد می‌شود نقشه‌ها را ظرف دو ماه اصلاح و تطبیق نماید، توسط مشاور حتی امضا نشده و اشاره‌ای نیز درباره هرگونه مذاکره آتی درباره حق الزحمه احتمالی در آن به عمل نیامده است. به عبارت دیگر، این سندی است که طی آن، مشاور (منجمله آقای دادرس) بدون قید و شرط خود را متعهد به اصلاح طرحها می‌کند و پر-ام موافقت می‌نماید تا بشرط انعقاد قرارداد نهایی، اسکلت سازی ساختمان را انجام دهد. با این وصف، طرفی که باید طرحهای اصلاحی را تسلیم کند، سند را امضا نمی‌کند و اشاره‌ای هم به هیچ حق الزحمه‌ای بابت چنین خدمتی در سند مزبور وجود ندارد. در واقع، علیرغم تعهد بدون قید و شرط آقای دادرس در این سند، کارفرما کاملاً تصریح می‌کند که هیچ تعهدی بابت کار انجام شده به موجب "پیشنهاد" برعهده نمی‌گیرد (ماده ی). هیچ چیزی جز بی‌اهمیت بودن کار و این که کار مزبور به عنوان بخشی از بازاریابی برای قرارداد ساختمان مورد نظر ارائه شده، نمی‌تواند چنین ترتیباتی را توجیه کند یا توضیح دهد.

علاوه بر این روشن می‌شود که چرا در نامه مورخ ۲۸ مردادماه ۱۳۵۷ که طی آن آقای دادرس طرحهای اصلاحی را تسلیم می‌کند هیچ حق الزحمه‌ای بابت این کار مطالبه نمی‌کند و حتی اشاره‌ای نیز بدان به عمل نمی‌آید. این نکته محتاج تأکید است. در پرونده حاضر یک طرف، یعنی آقای دادرس، حسب ادعا کارهایی را انجام می‌دهد و نتیجه کار را به طرف دیگر تسلیم می‌کند، حال آنکه به اعتراف خود آقای دادرس، راجع به حق الزحمه‌اش تا مدتی بعد از تسلیم کار حتی بحثی نمی‌شود، چه رسد به اینکه توافق شده باشد. آقای دادرس کار را تسلیم می‌کند،

اما حتی در آن مرحله، حق الزحمه‌ای مطالبه نمی‌کند و این خود گویای مقدار کاری است که انجام شده بود.

وبالآخره، روشن می‌شود که به چه سبب آقای دادرس، در هیچ مرحله‌ای بعد از تسلیم نتیجه کار، هیچگاه اصرار به دریافت حق الزحمه‌ای که اکنون ادعا می‌کند به وی تعلق می‌گرفته، نکرد. چنانکه به زودی خواهیم دید، در فاصله پنجم شهریورماه ۱۳۵۷ که حسب ادعا آقای گلزار خود را متعهد به پرداخت حق الزحمه ادعایی کرد، تا حداقل خردادماه ۱۳۵۸ که آقای گلزار ایران را ترک نمود (۱۴)، آقای دادرس فرصت کافی برای مطالبه آن داشت.

تنها توضیح برای همه این واقعیات این است که کاری که بابت آن اکنون ادعایی متجاوز از سه میلیون دلار اقامه شده، هیچگاه طی این مذاکرات مقدماتی ذهن طرفین را به خود مشغول نکرد و چرا ذهن آنان را مشغول نکرد؟ به این دلیل ساده که کار ناچیزی بود که به عنوان بخش اساسی از بازاریابی برای فروش سیستم ارائه می‌شد.

۱۵-۱- فقد هیچ کلامی از ناحیه هیچ شخصی در تایید اصالت نامه. اهمیت این نکته البته روشن است. به خاطر داشته باشیم که در تاریخ پنجم شهریورماه ۱۳۵۷ که نامه حسب ادعا توسط عمران تهران امضا شد، آقای دادرس و عمران تهران در حال مذاکره - و در واقع در حال نهایی کردن - متن قراردادی بودند که طی آن، چنانکه اکنون می‌دانیم، تصویب تغییرات انجام شده در نقشه‌ها توسط عمران تهران و نیز حق الزحمه مورد توافق بابت خدمات مزبور منعکس گردید. بنابراین، برای عمران

۱۴- بند ۲۲ حکم شماره ۳-۸۱۲-۵۴۶ مورخ ۱۱ اسفندماه ۱۳۷۱ [دوم مارس ۱۹۹۳] در پرونده ابراهیم رحمان گلشنی و دولت جمهوری اسلامی ایران.

تهران هیچ دلیل صحیح حقوقی وجود نداشت که پیشاپیش نامه‌ای بنویسد که در آن تنها این دو نکته منعکس شود. اما آقای دادرس به دیوان گفته است که تنها دلیل درخواست صدور نامه چنین بود:

در تاریخ پنجم شهریور ما با آقای گلزار جلسه داشتیم و روی قرارداد کار می‌کردیم. من به او گفتم که می‌خواهم به نامه‌ام پاسخ داده شود تا بتوانم به همکارانم که روی این پروژه کار کرده‌اند نشان دهم تا ببینند که شما کار را تصویب کرده‌اید و از این قبیل. او هم گفت، بسیار خوب، می‌دهم.

پس، اگر نامه بدین سبب تقاضا شد که به همکاران آقای دادرس اطمینان داده شود که عمران تهران کار را تصویب کرده، بنابراین، بعد از صدور نامه، یقیناً باید موضوع به آنها اطلاع داده می‌شد، چرا که عمران تهران نه تنها کارشان را تصویب کرده بود، بلکه حق‌الزحمه معتناهی هم به آنان پاداش داده بود. با اینحال، کلمه‌ای از زبان هیچیک از این "همکاران" شنیده نشده که این واقعه مهم در همان زمان به آنان اطلاع داده شد. فقد چنین اظهاری، بخصوص در ارتباط با یکی از آن "همکاران"، یعنی آقای دووه چشمگیر است، که به عنوان رئیس پی‌کی‌دی‌آر، در واقع خود کار را انجام داده بود. نامبرده گر چه در محضر دیوان حاضر شد و راجع به سایر موضوعات شهادت داد، اما راجع به اصالت ادعایی نامه مورخ پنجم شهریورماه ۱۳۵۷ حرفی نزد.

۱۶-۱- نحوه عمل طرفین، بعد از امضای ادعایی نامه مورد بحث. این نکته نیز ارتباط مستقیم با مساله اصالت نامه دارد، زیرا بدیهی است که وجود یا فقد تعهد از ناحیه عمران تهران منجر به این می‌شد که طرفین اقدامات کاملاً متفاوتی در پیش گیرند.

آقای دادرس ادعا می‌کند که در تاریخ پنجم شهریورماه ۱۳۵۷ وی نامه‌ای از عمران تهران دریافت کرد که طی آن شرکت مزبور تعهد نمود که حدود سه میلیون

دلار بابت خدمات گذشته‌اش به وی بپردازد. اگر چنین مطلبی درست بوده، پس قطعاً باید در جایی مدرکی وجود داشته باشد حاکی از آنکه وی به عنوان طلبکار عمل کرده، یعنی اینکه طلب خود را مطالبه نموده باشد. با این وصف، کوچکترین مدرکی نزد دیوان در این باره وجود ندارد. حقا" این سؤال پیش می‌آید که برای مثال، چرا آقای دادرس پس از دریافت نامه تقاضا نکرد که حق‌الزحمه‌اش همان موقع بلافاصله پرداخت شود. بخاطر داشته باشیم که این خدمات قبلاً انجام شده بود. آقای دادرس می‌گوید که

در تاریخ ۲۶ مهرماه ۱۳۵۷ آقای دره شوری از تهران به من تلفن کرد وگفت که نتوانسته راجع به طلب دادرس اینترنشنال با آقای گلزار صحبت کند و اضافه نمود که بسیاری از ادارات و موسسات در حال اعتصاب هستند و اوضاع تهران خوب نیست.

مشکل بتوان این مطلب را با اظهار آقای دادرس در جای دیگری وفق داد که گفت در تاریخ ۱۸ شهریورماه ۱۳۵۷ که قرارداد ادعایی را امضا کرد اثری از هیچ نوع مشکل اجتماعی یا سیاسی در تهران وجود نداشت. با این وصف، در فاصله پنجم شهریورماه و ۲۶ مهرماه ۱۳۵۷ همکار وی در تهران حتی قادر نیست که راجع به این حق‌الزحمه با آقای گلزار صحبت کند. آقای دادرس می‌افزاید که:

در تاریخ ۲۲ آبانماه ۱۳۵۷ آقای دره شوری دوباره به من تلفن کرد و اطلاع داد که بالاخره موفق شده است با آقای گلشنی در عمران تهران تماس بگیرد و آقای گلشنی به وی گفته بود که عمران تهران منتظر بهبود اوضاع است تا کار را شروع کند (خط تاکید افزوده شده است).

اشاره به "تا کار را شروع کند" نشان می‌دهد که آنچه که حسب ادعا با آقای گلشنی مورد مذاکره قرار گرفته بود، اجرای قرارداد اصلی بود و بنابراین هیچ ارتباطی با ادعای آقای دادرس راجع به خدمات گذشته‌اش نداشت. آنچه که در این زمینه شایان توجه است، این است که تقریباً در همان زمان، هاوس اینترنشنال،

آرشیفتک پروژه شمال شهیاد، مبلغ معتناهی از طلب خود را دریافت نمود. بطوری که دیوان در پرونده دیگری نظر داده:

مدرک حاکی از آن است که شمال شهیاد در دسامبر ۱۹۷۸ [آذرماه - دی ماه ۱۳۵۷] مبلغ ۱۰,۰۰۰,۰۰۰ ریال به خواهان [هاوس] پرداخت و خواهان وصول آنرا به عنوان پرداخت قسمتی از... تایید کرد. (۱۵)

علیرغم این، آقای دادرس بدلالت مدارک تصمیم می‌گیرد که پرداخت حق الزحمه‌اش را در هر حال به صورت کتبی مطالبه نکند. تنها قدمی که در این زمینه حسب ادعا برداشته شده زمانی بوده که آقای دادرس به ایران بازگشته و مدیرعامل وقت عمران تهران را در تاریخ هشتم مردادماه ۱۳۵۸ ملاقات کرده است. آقای دادرس می‌گوید که در آن جلسه به وی گفته شد که به هیچکس حتی نگوید که با عمران تهران سرو کار داشته است. پس در آن زمان، شنیدن این مطلب باید بیش از هر چیز دیگر وی را متوجه کرده باشد که طلبش در خطر است و نیز اینکه وی نیاز به مدرکی دارد تا نشان دهد که وی ادعایی را که حق خود می‌دانست واقعا پیگیری کرده است. با این وصف، آقای دادرس تصدیق می‌کند که تا دی ماه ۱۳۶۰ که برای اولین بار ادعای خود را به این دیوان تسلیم نمود، هیچ اقدامی نکرد و حتی یادداشت ساده‌ای هم برای منعکس کردن ادعایش ننوشت تا نشان دهد که واقعا خود را مستحق حق الزحمه‌ای می‌دانست که با هر معیار و ضابطه‌ای بسیار معتنا بود. (۱۶) این واقعیت را مشکل بتوان با این ادعا وفق داد که عمران تهران حقیقتا تعهد کرده بود حدود سه میلیون دلار به آقای دادرس بپردازد.

۱۵- بنگرید به: پرونده هاوس، 9 Iran-U.S. C.R.T. at 335

۱۶- باید تاکید نمود که برخلاف بعضی اتباع ایالات متحده که به عنوان عذر عدم مسافرت به ایران به جو ادعایی ضد آمریکایی حاکم استناد می‌کنند، آقای دادرس به آسانی می‌توانست برای وصول طلب ادعایی خود به ایران بازگردد، زیرا هیچ چیزی مانع حضور فیزیکی یک ایرانی در تهران نمی‌شد. به علاوه، باید توجه داشت که آقای دادرس در قسمت اعظم مدت مورد بحث نمی‌توانست تاسیس این دیوان را پیش‌بینی کند. بنابراین تنها امید وی در آن زمان این بود که با فشار وارد آوردن بر عمران تهران حق الزحمه‌اش را مطالبه نماید.

۲ - قرارداد ادعایی مورخ ۱۸ شهریورماه ۱۳۵۷

بسیاری از دلایلی که تا بحال در اثبات عدم اصالت نامه مورخ پنجم شهریورماه ۱۳۵۷ بدانها اشاره شد، در مورد عدم اصالت قرارداد ادعایی مورخ ۱۸ شهریورماه ۱۳۵۷ نیز عیناً صدق می‌کند. دلیل آن نیز روشن است، زیرا همان تعهد ادعایی عمران تهران به پرداخت حق‌الزحمه بابت خدمات گذشته آقای دادرسی - البته با تفصیل بیشتر - در قرارداد ادعایی نیز مندرج است. اما علاوه بر آنها، دلایل دیگری بر عدم اصالت وجود دارد که خاص این سند است و در زیر نشان داده خواهد شد.

۲-۱ - نخست اینکه نامه‌ای به تاریخ ۲۰ شهریورماه ۱۳۵۷، یعنی دو روز بعد از تاریخ امضای قرارداد ادعایی، وجود دارد که طی آن، نویسنده نامه، آقای دادرسی، تاریخچه مذاکرات قبلی خود را با عمران تهران برای آقای گلزار شرح می‌دهد و در پایان نامه از آقای گلزار تقاضا می‌کند که امضای قرارداد پیشنهادی با پر-ام را با نظر موافق مورد بررسی قرار دهد. بخاطر داشته باشیم که این، همان نامه‌ای است که بعد از آنکه آقای گلزار در جلسه مورخ ۲۸ مردادماه ۱۳۵۷ عذر آقای دادرسی را خواست، آقای جباری از عمران تهران نوشتن آن را توصیه کرده بود. آقای دادرسی به اصالت نامه مزبور اذعان دارد.

جا دارد که بر تاریخ نامه تاکید شود: ۲۰ شهریورماه ۱۳۵۷. بدین ترتیب، نامه مزبور مدرک قاطعی است دال بر عدم صحت داستان آقای دادرسی و ادعایش. توجه کنیم که آقای دادرسی، که مدعی است در سراسر مراودات خود با عمران تهران، یکایک رویدادهای مهم و غیرمهم را ضبط و ثبت کرده و تاریخ و زمان دقیق و نیز جزئیات یکایک ملاقاتها و برخوردهای خود با مسئولین عمران تهران را بیاد دارد، اینطور آشکارا در تسلیم و یا حتی اشاره به این سند مهم تصور می‌کند.

این قصور مصلحت آمیز به خودی خود بسیار گویاست. (۱۷) اجمالاً، مدرک مزبور را بعداً خواندگان به دیوان تسلیم می‌کنند و آقای دادرس که با این رویداد نامطلوب مواجه می‌شود تنها چیزی را که جای گفتن دارد می‌گوید و آن اینکه: تاریخ نامه اشتباه است. به قول معروف، اگر این را هم نگوید، پس چه بگوید؟

و آنگاه در اثبات این حرف، به معاذیر سخیفی متوسل می‌شود درباره دشواری‌هایی که در آن زمان راجع به تبدیل تاریخ در سه تقویم مختلف داشت، یعنی تقویم شاهنشاهی، تقویم هجری شمسی و تقویم میلادی. (۱۸) اما نکته‌ای که وی ظاهراً متوجه نمی‌شود، این است که تاریخ مزبور تاریخی در گذشته نبود که نیاز به تبدیل داشته باشد، بلکه تاریخ نوشتن خود نامه بود. اگر آقای دادرس می‌خواست به آقای گلزار بگوید که برای مثال، واقعه‌ای در گذشته در چه تاریخی رویداده، احتمالاً باید به جدول تطبیق تاریخ مراجعه و یا به طرق دیگری تاریخ را تبدیل می‌کرد. (۱۹) اما در این مورد، که وی در دفتری در تهران نشسته بود، تنها چیزی

۱۷- آقای دادرس بعداً به عنوان چاره اندیشی ادعا می‌کند که نسخه‌ای از این نامه را برای خود نگاه نداشته بود، ادعایی که باورش دشوار است و بهرحال پاسخی به این سؤال نیست که به چه علت وی در لوایحش هنگام شرح و بسط وقایع دست کم اشاره‌ای به وجود آن نکرده است.

۱۸- در واقع، تقویم شاهنشاهی و تقویم هجری شمسی ایران از نظر روز و ماه تفاوتی ندارند. و در این مورد، چنانکه اشاره خواهد شد، اشتباهات ادعایی تنها در مورد روزها و ماه‌ها صورت گرفته است. به علاوه، تقویم موسوم به تقویم شاهنشاهی در سال ۱۳۵۵ متداول و بلافاصله بعد از پنجم شهریورماه ۱۳۵۷ منسوخ گردید. در واقع، اینکه آقای دادرس در نامه مزبور تاریخ "۱۳۵۷" هجری شمسی را قید می‌کند و نه تاریخ "۲۵۳۷" شاهنشاهی را خود قرینه محکمی است بر اینکه تاریخ صحیح نامه بعد از تاریخی بوده که استفاده از تقویم هجری شمسی در کشور از نو متداول شده بود، و این، همانطور که توضیح داده خواهد شد، با تاریخی که او اینک پیشنهاد می‌کند، مغایر است.

۱۹- در واقع، آقای دادرس نیازی به این کار نداشت. کلیه رویدادهای گذشته مندرج در نامه، به استثنای یک مورد، به تاریخهای میلادی بیان شده‌اند.

که نیاز داشت تاریخ واقعی نگارش نامه بود. برای این کار نیازی نیست که انسان ابتدا تاریخی را در تقویم میلادی در ذهن خود تصور کند و سپس آن را به تاریخ معادلش در تقویم ایرانی تبدیل نماید. بجای این کار، کافی است که نگاهی به تقویم روی میز کار بیفکند و یا خیلی ساده از هم اتاقی خود تاریخ را سؤال کند.

علاوه براین، آقای دادرس اشاره می‌کند که نامه را نه خود او بلکه یک ماشین نویس تایپ کرده است. در این صورت، آیا ماشین نویس تاریخ روز را به وی نمی‌گفت و یا، چنانچه آقای دادرس در متن دستنوشته نامه، تاریخ "۱۳۵۷/۶/۲۰" را بجای تاریخ "۱۳۵۷/۵/۳۰" (۲۰) قید کرده بود، آیا ماشین نویس به وی نمی‌گفت که تاریخی که قید نموده، هم از نظر روز اشتباه است و هم از نظر ماه؟ آیا ماشین نویس به او نمی‌گفت که تاریخ دستنوشته متعلق به حدود ۲۰ روز قبل از تاریخ نوشتن نامه است؟

سوای این مطلب، آنچه که در این خصوص بیشتر افشا کننده است، متن خود نامه است. دقیق‌تر اینکه، عباراتی در نامه وجود دارد که به قطع و یقین نشان می‌دهد که اولاً امکان ندارد نامه در تاریخ ۳۰ مرداد نوشته شده باشد و ثانیاً تاریخ صحیح باید همان تاریخ مندرج در نامه بوده باشد، یعنی ۲۰ شهریورماه ۱۳۵۷.

نخست، آقای دادرس نامه خود به آقای گلزار را اینطور آغاز می‌کند که: "پیرو مذاکرات حضوری و مکالمات تلفنی با شما و آقایان جباری، گلشنی، امینی، موراگ و مهندس فرحی، لازم می‌دانم این نامه را قبل از عزیمت خود به نیویورک، به شما

۲۰- این تاریخی است که آقای دادرس اکنون ادعا می‌کند که تاریخ صحیح بود.

تسلیم کنم." (خط تاکید افزوده شده است). ادله موجود نشان می‌دهد که آقای دادرس در آن سفر، در تاریخ ۲۷ مرداد وارد تهران شده بود. وی همچنین در نامه مزبور می‌گوید که تا تاریخ ۲۷ شهریورماه ۱۳۵۷ در تهران خواهد ماند. وی شماره تلفنی در تهران و نشانی‌اش را در نیویورک اعلام می‌کند و می‌گوید آقای گلزار در صورت تمایل می‌تواند قبل از تاریخ مزبور با تلفن تهران و بعد از آن تاریخ با نشانی نیویورک با وی تماس گیرد. طبق اظهار آقای دادرس، سفر مزبور سفر یک ماهه‌ای بود صرفاً به منظور نهایی کردن و امضای قراردادی که طرفین آتی راجع به شرایط آن قبلاً به صورت مشروط موافقت کرده بودند.

اکنون ببینیم آیا منطقی است که آقای دادرس فقط سه روز پس از ورود به تهران و در حالیکه هنوز بیست و هفت روز برای جلسات آتی و مذاکرات رو در رو فرصت داشت، طی نامه‌ای به صاحب پروژه بگوید که لازم است قبل از عزیمت به نیویورک نامه را بنویسد و نشانی خود را جهت تماس بعد از عزیمت اعلام نماید؟ آیا وی ظرف کمتر از سه روز پس از ورود به تهران به این نتیجه رسیده بود که هیچ ملاقاتی در آینده با صاحب پروژه نخواهد داشت و قرارداد طی بقیه مدت اقامتش در تهران امضا خواهد شد؟ اگر اینطور است، پس چرا وی هنوز قصد داشت ۲۷ روز دیگر در تهران بماند؟

از طرف دیگر، این اظهار را می‌توان با نظر به تاریخ مندرج در نامه، یعنی ۲۰ شهریورماه ۱۳۵۷ سنجید. آقای دادرس ۲۳ روز در تهران مانده و کوشیده است آقای گلزار را ترغیب کند که قراردادی با وی امضا نماید، اما موفق نشده است و قصد دارد ظرف یک هفته به ایالات متحده بازگردد. قطعاً در اینصورت و فقط در اینصورت است که منطقی بنظر می‌رسد که آقای دادرس نامه‌ای، قبل از عزیمت خود بنویسد و تاریخچه مذاکرات را به صاحب پروژه یادآور شود و از او بخواهد که پیشنهاد را مورد بررسی قرار دهد و نشانی خود در نیویورک را اعلام کند تا در

صورت لزوم بعد از عزیمتش با وی تماس گرفته شود.

آنچه مضافاً در این خصوص بسیار شایان توجه است وقایعی است که بنابه اظهار آقای دادرس ظرف آن سه روز بعد از ورودش به تهران اتفاق افتاده بود. بدنبال یک ملاقات کوتاه و کاملاً" نومید کننده با آقای گلزار در تاریخ ۲۸ مردادماه ۱۳۵۷ اوضاع به کلی بهبود یافته بود و متعاقب یک سلسله جلسات بسیار موفقیت آمیز با دو مسئول ارشد شرکت کارفرما، نقشه‌های اولیه آقای دادرس، طبق اظهار خودش، رسماً" تصویب شده بود. صبح روز ۳۰ مردادماه ۱۳۵۷ به وی گفته شده بود که متن قراردادی را تنظیم و تا بعد از ظهر آن روز آن را آماده کند. در واقع، وی تلویحاً" گفته است که نمایندگان صاحب پروژه میل نداشتند که هیچ تاخیری در انعقاد قرارداد پیش آید:

اکنون کلیه مدارک ما در دفتر آقای امینی روی میزش بود. ظاهراً" وی آنها را بررسی کرده بود زیرا به من گفت که مدارک را بررسی کرده و به نظر می آید که اشکالی ندارند، پس شروع به نوشتن قرارداد کن. وی گفت: می‌خواهم قرارداد را براساس توافقمان بنویسی. گفت که امروز بعد از ظهر باید قرارداد آماده باشد، یعنی روز ۳۰ مرداد. آن موقع ساعت حدود ۱۱/۳۰ یا ۱۲ بود (خط تاکید افزوده شده است).

پس، طبق اظهار آقای دادرس، ظهر روز ۳۰ مردادماه ۱۳۵۷ وضعیت چنین بود که فقط ظرف کمتر از سه روز پس از ورودش به تهران، نقشه‌هایش به تصویب صاحب پروژه رسیده بود و از وی درخواست شده بود که متن قرارداد مورد نظر را فوراً" تهیه و ارائه کند. بنابراین در ظهر روز ۳۰ مردادماه ۱۳۵۷ آقای دادرس با هر معیاری می‌باید قرارداد را تحصیل شده فرض می‌کرد. علیرغم این، آقای دادرس اکنون مدعی است که بعد از ظهر روز ۳۰ مردادماه ۱۳۵۷ و قبل از آنکه با متن آماده شده قرارداد به دفتر مرکزی عمران تهران بازگردد، نامه‌ای به صاحب پروژه نوشت و طی آن به وی گفت که لازم می‌داند قبل از عزیمت به

نیویورک در بیست و هفت روز بعد، این نامه را بنویسد - و در آن نامه از صاحب پروژه تقاضا کرد که پیشنهاد وی در خصوص انعقاد یک قرارداد نهایی را مورد بررسی قرار دهد و آدرسی را در نیویورک برای تماسهای آتی اعلام کرد. و این ادعایی است بسیار سخیف.

و باز در قسمت دیگری از نامه، آقای دادرس ضمن اشاره به سفر جاری‌اش، می‌گوید که:

چون شما خیلی گرفتار بودید، من بالاخره موفق شدم آقای گلشنی را روز ۳۰ مرداد ملاقات کنم و وی از من خواست که با آقای امینی ملاقات کنم و آقای امینی بعد از بررسی موضوع، به من گفت که فرم قرارداد را تهیه و به او تسلیم نمایم. من هم براساس پیشنهاد مورخ ۲۴ خردادماه ۱۳۵۷ قراردادی تهیه و به او تسلیم کردم. (خط تاکید افزوده شده است).

آقای دادرس در مدارک تسلیمی کرارا " ادعا کرده است که نامه در حوالی ظهر روز ۳۰ مردادماه ۱۳۵۷ نوشته شد و قرارداد پیشنهادی بعد از ظهر آن روز و پس از آنکه نامه نوشته شد، تحویل گردید. با این وصف، آقای دادرس در نامه مزبور می‌گوید که قرارداد را در تاریخ ۳۰ مردادماه ۱۳۵۷ به آقای امینی تسلیم کرد. عبارت "من بالاخره موفق شدم آقای گلشنی را روز ۳۰ مرداد ملاقات کنم" و استفاده از فعل ماضی "تسلیم کردم" در اشاره به قراردادی که بعد از ظهر روز ۳۰ مردادماه تهیه شده بود، به قطع ثابت می‌کند که امکان نداشته نامه مزبور، آنچنانکه آقای دادرس ادعا می‌کند ظهر روز ۳۰ مردادماه ۱۳۵۷ نوشته شده باشد.

به طور خلاصه، متن نامه و تقریبا" یکایک قسمتهای آن، گویای وضعیت شخصی نیست که سه روز بعد از ابتدای سفر یک ماهه‌اش به تهران برای انعقاد یک قرارداد، وعده ۶ امضا قریب آنرا دریافت کرده، بلکه برعکس، گویای وضعیت آدمی

است که پس از تلاش ناموفقش در ترغیب صاحب پروژه به اعطای قرارداد مورد نظر بعد از گذشت قسمت اعظم اقامتش، برای آخرین بار از صاحب پروژه می‌خواهد که در موضع خود تجدیدنظر کند و در صورتی که سرانجام تصمیم به امضای قرارداد گیرد، با نویسنده نامه، پس از عزیمتش، در نیویورک تماس حاصل کند. تاریخ چنین نامه‌ای نمی‌تواند ۳۰ مردادماه ۱۳۵۷ باشد، بلکه باید در طول ماه شهریور، یعنی همان تاریخی باشد که در نامه قید گردیده است. و بدین شکل، نامه با تاریخ و محتوایش، بی‌چون و چرا ثابت می‌کند که قرارداد ادعایی نمی‌تواند اصیل باشد.

۲-۲- آنچه که باز در این خصوص حایز اهمیت است، عبارتی است که آقای گلزار در سمت چپ بالای نامه نوشته است. آقای گلزار پس از خواندن نامه آقای دادرس، که در آن از وی تقاضا شده است مندرجات نامه را با نظر موافق بررسی و با امضای قرارداد موافقت کند، روی نامه، خطاب به قائم مقام خود، آقای امینی دستور می‌دهد که نامه "بایگانی شود". این عبارت در زبان فارسی، به خصوص به عنوان یک اصطلاح اداری در ایران، معنی مشخص و روشنی دارد و گویای نظر دستور دهنده است دایر بر اینکه موضوع اقدام ندارد. تاریخ زیر امضای آقای گلزار، که اکنون همگی اذعان به صحت آن دارند، "۵۷/۷/۲" است. آقای امینی نیز با پاراف نامه و قید همان تاریخ نشان می‌دهد که دستور اجرا شده است. با استناد به این دلیل که مورد معارضه واقع نشده، نیز روشن است که تا تاریخ دوم مهرماه ۱۳۵۷ نه تنها هیچ قراردادی امضا نشده بود، بلکه تا آن تاریخ آقای گلزار تصمیم گرفته بود پیشنهاد را کنار گذارد و به دست فراموشی بسپارد.

۲-۳- شهادت شهود خوانندگان دایر بر اینکه در هیچیک از پرونده‌های عمران تهران هیچ اثری از این به اصطلاح قرارداد یافت نشده است. ضمناً آقای دادرس نیز حداقل متن فارسی قرارداد ادعایی را که برای استفاده مقامات عمران تهران و مقامات مالیاتی ایران لازم است تسلیم نکرده است.

۲-۴- این واقعیت که روز ۱۸ شهریورماه ۱۳۵۷ فقط یک روز پس از روزی بود که بعداً "جمعه سیاه" نامیده شد و در آن روز برخوردهای بسیار شدید ارتش رژیم سابق و تظاهرکنندگان در تهران، باعث شد که شهر به حالت تعطیل درآید. امضای قراردادی برای ساختمان یک پروژه نیم میلیارد دلاری در شرایط حاکم در آن زمان بسیار بعید به نظر می‌رسد.

۲-۵- در قرارداد ادعایی، وظایفی برای مهندسین مشاور کن بنماینده‌گی آقای دره‌شوری مقرر و بابت خدماتی که آن شرکت قرار بود ارائه کند حق‌الزحمه‌ای تعیین شده است. با این وصف، هیچ اثری از امضای آقای دره‌شوری در آنجا نیست. و نیز دلیلی حاکی از اینکه آقای دادرس هیچگاه مجاز به امضای قرارداد از طرف این واحد مستقل بوده است در لوایح وجود ندارد.

۲-۶- با امضای این قرارداد آقای گلزار که خودش آرشیتکت حرفه‌ای بود در واقع موافقت می‌کرد که دو آرشیتکت، یکی هاوس اینترنشنال و دیگری آقای دادرس، هر کدام جداگانه بابت خدمت واحدی، یعنی هماهنگی کارهای سازه، معماری و مکانیکی حق‌الزحمه دریافت دارند، زیرا خدمات مزبور، که در ماده الف - ۲ قرارداد ادعایی بدانها اشاره شده، عیناً در قرارداد بین هاوس و کارفرما برعهده هاوس بوده است، و این همان قراردادی است که هاوس براساس آن علیه عمران تهران نزد این دیوان اقامه دعوا کرده و خسارت دریافت نموده است.

۲-۷- طبق ماده ه - ۶ "پیشنهاد" مورخ ۲۴ خردادماه ۱۳۵۷، "سازنده مسئول کلیه تجزیه و تحلیل‌های سازه‌ای و اجرای ساخت خواهد بود." (خط تاکید افزوده شده است). در ماده الف - ۵ قرارداد ادعایی گفته شده است که "کلیه تجزیه و تحلیل‌های سازه‌ای توسط مشاور انجام شده است. این نکته واقعاً شگفت‌آور است. یک موسسه اجرای خدمتی را پیشنهاد می‌کند و در حالی که مشغول مذاکره راجع به شرایط آن است،

گفته می‌شود که موسسه دیگری آن خدمت را قبلاً انجام داده و بابت آن مستحق حق‌الزحمه است!

۲-۸- بخاطر داشته باشیم که در نامه مورخ پنجم شهریورماه ۱۳۵۷ حق‌الزحمه ۶/۷۵ درصد تنها به آقای دادرس داده شده و از طرف دیگر، در قرارداد مورخ ۱۸ شهریورماه ۱۳۵۷ شرکت مهندسین مشاور کن که در "پیشنهاد" مورخ ۲۴ خردادماه ۱۳۵۷ از آن یاد شده، اما در نامه مورخ پنجم شهریورماه ۱۳۵۷ ذکری از آن به میان نیامده، دوباره ظهور می‌کند و بابت خدمات گذشته‌اش حق‌الزحمه به آن پیشنهاد می‌شود!

۲-۹- واقعیت دیگری که مستقیماً در بررسی حاضر ذی‌مدخل است این است که آقای دادرس ثابت نکرده که هیچگاه کوشیده باشد یک شرط مقدم بر امضای قرارداد، و در هر حال، اولین شرط اجرای قرارداد را احراز نماید. توجه داشته باشیم که در اولین سندی که طرفین امضا کردند، یعنی موافقتنامه مورخ نهم فروردین‌ماه ۱۳۵۷، دو شرط بسیار اساسی که برای پیمانکاران آتی قید شده، داشتن صلاحیت فنی و توانایی ارائه ضمانتنامه‌های بانکی مورد قبول کارفرما بود. این شرط اخیر، در پیشنهاد مورخ ۲۴ خردادماه ۱۳۵۷ مجدداً مورد اشاره واقع گردیده:

کلیه کارهای مذکور در بالا انجام خواهد شد مشروط بر اینکه مفاد قرارداد، جدول پرداختها و ضمانتنامه‌ها مورد رضایت هر دو طرف، یعنی کارفرما و سازنده باشد (ماده ج - خط تاکید افزوده شده است).

و در قرارداد ادعایی، به تفصیل بیشتر آمده است :

۱۵ درصد کل هزینه، یعنی مبلغ ۶۷۷،۵۵۰،۰۰۰ ریال (معادل ۹،۵۹۷،۰۲۵ دلار) بعد از امضای قرارداد و پس از آنکه سازنده ضمانتنامه بانکی قابل قبول کارفرما حداکثر تا ۱۵ درصد مذکور در بالا، به کارفرما ارائه نمود، به سازنده قابل پرداخت است. پس از تحویل سه کارخانه یاد شده در ماده الف - ۸ به محل پروژه و شروع بهره‌برداری، ۵ درصد کل قرارداد، یعنی ۲۲۵،۸۵۰،۰۰۰ ریال (معادل ۳،۱۹۹،۰۰۸ دلار) قابل پرداخت است. هر سه کارخانه به عنوان وثیقه در قبال پیش‌پرداخت توسط کارفرما نگهداری خواهد شد و کارفرما ضمانتنامه بانکی معادل کل هزینه کارخانه‌ها را آزاد خواهد کرد. (مواد ه - ۴ و ه - ۵، خط تاکید افزوده شده است.)

قرارداد، حسب ادعا در تاریخ ۱۸ شهریورماه ۱۳۵۷ امضا شد. اگر چنین است، خواهان، یعنی پر- ام موظف بود با ارائه ضمانت نامه‌های لازم به عمران تهران، اولین قدم را در راه اجرای قرارداد بردارد. در واقع، اگر آقای دادرس که قرارداد را امضا کرده بود ضمانتنامه‌ها را ارائه می‌کرد - که بنابه شهادت خودش، چنین کاری بدون هیچ مشکلی برایش امکان داشت - پر- ام بلافاصله مبلغی در حدود نه و نیم میلیون دلار وصول می‌کرد. با این وصف، هیچ دلیل و هیچ اظهاری دایر براینکه پر- ام هیچگاه قدمی در راه اجرای این تعهد برداشته باشد، وجود ندارد.

مکالمه تلفنی ادعایی، بین آقای دره شوری در تهران و آقای دادرس در ایالات متحده که قبلاً بدان اشاره شد، و طی آن، آقای دره شوری حسب اظهار مشکلات مالی عمران تهران را به اطلاع آقای دادرس رساند، ولو آنکه صحت داشته باشد، کاملاً بی‌ارتباط به موضوع است. طبق مفاد صریح قرارداد، این قدم اول را پر- ام باید برمی‌داشت و نه عمران تهران. به علاوه، طبق شهادت خود آقای دادرس، برای اولین بار در تاریخ ۲۶ مهرماه ۱۳۵۷ بود که مشکلات مالی عمران تهران به وی منعکس شد. بنابراین، دست کم یک دوره یک ماهه وجود داشت که طی آن، پر- ام دلیلی نداشت اجرای تعهدات خود را تحت قرارداد آغاز نکند، البته به شرط

آنکه قراردادی در کار می‌بود. (۲۱)

۱۰-۲- همین استدلال صادق است در مورد قصور آقای دادرس در اثبات اینکه هیچگاه اقدام دیگری که طبق قرارداد ادعایی پر- ام مکلف به انجام آن بود به عمل آورده باشد. هیچگونه دلیل و مدرکی حاکی از حتی یک مورد مکاتبه، و یا هر تماس دیگری با شرکت خوانده - که اکنون یک قرارداد حدوداً " شصت و سه میلیون دلاری با آن امضا شده بود - وجود ندارد. هیچگونه دلیل و مدرکی حاکی از کسب تکلیف از شرکت خوانده راجع به اینکه بعد از انعقاد قرارداد چه باید کرد موجود نیست. هیچ مدرک یا نشانه‌ای از قراردادی با پی‌کی‌دی آر یا آی‌دی‌سی در کار نیست. آقای دادرس در شهادتنامه‌اش ادعا می‌کند که:

در ۲۹ شهریورماه ۲۵۳۷ پر- ام قراردادی با آی‌دی‌سی منعقد کرد برای خرید ۳ کارخانه که می‌بایستی به تهران حمل می‌شد و در زمینی که عمران تهران تعیین کرده بود این کارخانه‌ها را برپا می‌نمود.

این اظهار که تنها دلیل در اثبات این مدعاست که بعد از امضای قرارداد ادعایی حداقل یک قدم در اجراء آن برداشته شده بود، جالب به نظر می‌رسید. بنابراین در جلسه استماع از آقای دادرس سؤال شد که:

شما در هر دو شهادتنامه خود اظهار داشته‌اید که پر- ام و آی‌دی‌سی در تاریخ ۲۹ شهریورماه ۱۳۵۷ قراردادی برای کار موضوع قرارداد امضا کردند. من تا بحال موفق نشده‌ام هیچ مدرک یا هیچ نسخه‌ای از چنین قراردادی را ببینم. ممکن است راجع به این قرارداد هم به ما توضیح بدهید؟

۲۱- آقای دادرس در شهادتنامه‌اش اظهار می‌دارد: "در تاریخ ۲۶ مهرماه ۱۳۵۷ دکتر درمشوری بمن تلفن کرد از تهران و گفت ایشان موفق نشده‌اند که با آقای گلزار صحبت کنند راجع به طلب دادرس اینترنت‌نشال".

گرچه آقای دادرس در پاسخ به این سؤال ابتدا اظهار داشت که اصل قرارداد ادعایی را همراه دارد، با اینحال، علیرغم دستورهای مکرر، نسخه‌ای از آن را چه همان وقت و چه بعداً" به دیوان ارائه نکرد.

بخش سه: مدارک مورد بحث جعلی است

چنانکه در بالا گفته شد، اولین دفاع و دفاع اصلی خوانندگان این است که براساس ادله موجود نزد دیوان، آقای دادرس مطلقاً از عهده اثبات این امر برنیآمده که دو سندی که در رسیدگی‌های حاضر منحصرماً" بدانها تکیه می‌کند اصالت دارند. ادله‌ای که تا بحال بررسی گردید - قریب بیست و پنج دلیل جداگانه - کاملاً" روشن می‌کند که واقعیت نیز همین است.

بدیهی است چنین نتیجه^۶ محتومی تکلیف دعاوی حاضر را روشن می‌کند. هرگاه خواهان نتواند به نحو قانع کننده‌ای از عهده اثبات واقعیاتی که در اثبات ادعای خود بدانها استناد کرده برآید، ادعای وی محکوم به رد است و توجیهی برای بررسی‌های دیگر وجود ندارد. به همین دلیل است که خوانندگان بدرستی اظهار داشته‌اند که دیوان در تعیین تکلیف ادعاهای حاضر نیاز به بررسی این موضوع ندارد که آیا آقای دادرس در واقع مدارک مورد بحث را جعل کرده است یا خیر. با این وصف، این واقعیت نیز به جای خود باقی است که خوانندگان این دفاع ثانوی را نیز مطرح و در تایید آن دلائلی اضافی اقامه کرده‌اند. نیازی به تاکید ندارد که یکایک حدود بیست و پنج دلیل عدم اصالت اسناد مزبور که در بالا مورد بحث واقع شد، بطور مستقیم در این بررسی دیگر موثر در مقام است. بنابراین، دلایلی که اکنون در زیر مورد بررسی واقع خواهد شد، صرفاً" علاوه بر دلایلی است که قبلاً" مورد بحث واقع گردید.

۱ - شهادت کارشناس جعل

آقای سرهنگ انتظاری که کارشناس ذیصلاح و معتبری است، بر مبنای دلایل فنی که کاملاً توضیح داده، نتیجه گرفته است که امضاهای منتسب به آقای گلزار در نامه مورخ پنجم شهریورماه ۱۳۵۷ و در آخرین صفحه قرارداد ادعایی، جعلی است. وی همچنین شهادت داده است که برگهای کاغذی که قرارداد ادعایی روی آن نوشته شده، متعلق به عمران تهران نیست.

اول، راجع به نامه، وی می‌گوید: (۲۲)

این نامه یکی از اوراقی است که من دیده و بررسی کرده‌ام... امضایی که به مهندس گلزار منسوب است، وقتی آن را با امضاهای او روی سایر اوراق مقایسه می‌کنم متوجه تفاوتها و مغایرتهایی می‌شوم... تفاوتهایی [۲۳] در فرم... وجود دارد... و این متفاوت است با امضای اصیل آقای گلزار، که من تا بحال در سایر مدارک دیده‌ام....

دوم، راجع به امضای ادعایی آقای گلزار در قرارداد، آقای انتظاری می‌گوید:

امضای مورد نظر شبیه امضای آقای گلزار به نظر می‌رسد. اما... این امضا اصیل نیست... به عنوان کارشناس و با توجه به امضاهای مختلفی که از آقای گلزار روی اوراق دیگر دیده‌ام، این امضا از آقای گلزار نیست.

۲۲- لازم است خاطرنشان شود که شهادت شفاهی آقای انتظاری در جلسه استماع به فارسی ادا شده و توسط مترجم شفاهی به انگلیسی برگردانده شده است.

۲۳- راجع به این مطلب، آقای انتظاری بعداً چنین توضیح می‌دهد:

وقتی کارشناس به تفاوتهای موجود در امضا اشاره می‌کند، منظور تفاوتهای ظاهری نیست و منظور کیفیت و عادت نویسنده است که ناخودآگاه روی کاغذ ظاهر می‌شود. تمام امضاهای یک شخص در کلیه اوقات با یکدیگر تفاوت می‌کند ولی در ماهیت و کیفیت چنین تفاوتهایی وجود ندارد. منظور من این است.

سوم، راجع به برگه‌های کاغذی که سند ادعایی روی آن نوشته شده:

کاغذ این شش صفحه از نوع آن... کاغذی نیست که عمران تهران استفاده می‌کرد... هیچیک از این شش صفحه دارای کیفیات کاغذهای عمران تهران نیست.

این نکته اخیر نیز البته بسیار حایز اهمیت است. وقتی جعلیت سندی مورد ادعا است، مدعی باید، آنجا که سند روی کاغذهای مارک دار متعلق به وی نوشته شده، در آن خصوص نیز توضیح دهد، لیکن آنجا که کاغذ سند صرفاً فتوکپی است، چنین توضیحی ضرورت ندارد.

در مقابل این نتیجه‌گیریهای قاطع و صریح توسط یک کارشناس ذیصلاح، خواهانها تا مدت‌ها بعد از جلسه استماع اول تنها شهادت شفاهی یک فرد غیرمتخصص یعنی آقای لیمن را ارائه کرده بودند که خود اذعان داشت که از علم و فن بررسی اسناد مجعول و نیز از زبان و خط فارسی کاملاً بی‌اطلاع است. در واقع، چنانکه وی بازهم اذعان نمود، آشنایی وی با امضای آقای گلزار صرفاً از آنجاست که وی سالها پیش هنگامی که آقای گلزار امضای خود را در قرارداد هاوس در کنار امضای آقای لیمن نهاد و نیز بعدها گاهی که چکهایی در اجرای قرارداد به حواله کرد آقای لیمن امضا می‌کرد، حضور داشت:

این قراردادی است که شما به من نشان دادید و همان قراردادی است که من در آن هم امضا و هم پارافها را شناسایی کردم. همانطور که یادتان هست، من خیلی علاقمند بودم که تشخیص درست بدهم. سالهای زیادی گذشته، بنابراین به صندوق خودم مراجعه کردم و قرارداد خودم [قرارداد هاوس - عمران تهران] را پیدا کردم و آنها را دوباره مقایسه کردم تا صد در صد اطمینان حاصل کنم.

چندان نیازی به تاکید ندارد که تشخیص جعل، کار علمی و فنی فوق‌العاده دقیق و مستلزم مطالعات و تجربیات گسترده‌ای است که از هر آدم ناآشنا و غیرمتخصص از جمله یک آرشیتکت برنمی‌آید. و وقتی موضوع بررسی - و در این مورد، امضای آقای گلزار - بعضاً حاوی حروفی است به زبان فارسی، اطلاع از الفبای زبان فارسی هم به همان اندازه لازم

است. این شعبه تجربه ناخوش آیندی از یک خانم فرانسوی دارد که بدون کمترین آشنایی با خط فارسی، داوطلب ارائه نظر "تخصصی" راجع به این موضوع شده بود که آیا یک متن فارسی بخصوص توسط شخص معینی نوشته شده بود یا نه. و حال آنکه بعداً معلوم شد که وی قادر به تشخیص تفاوت بین یک متن خطی و یک متن چاپی فارسی نیست. (۲۴) شهادت آقای لیمن تا حدود زیادی به همان کیفیت است. وی دلیل خود را برای این نتیجه‌گیری که بعضی پارافهای مندرج در پای یکایک صفحات قرارداد ادعایی متعلق به آقای گلزار است اینطور تشریح می‌کند:

اگر شما روی یکایک ۱۹ یا ۲۰ صفحه قرارداد، آن پاراف کوچک با شکل عجیب را که در روی همه صفحات قرارداد تکرار، تکرار و تکرار می‌شود و روی صفحات قرارداد من در جاهای کوچکی که تاریخ‌ها نوشته شده مقایسه کنید... جعل یک چنین چیزی، جعل مکرر و بزرگی می‌شود. (خط تاکید افزوده شده است).

در واقع، آنچه که به نظر آقای لیمن، "آن پاراف کوچک با شکل عجیب" می‌نماید، چیزی نیست جز کلمه فارسی "رحمن"، یعنی نام اول آقای گلزار. بنابراین انعکاس پاراف مورد بحث روی پنج صفحه مدرک مورخ ۱۸ شهریورماه ۱۳۵۷، مستلزم "یک جعل مکرر و بزرگ" نبوده، بلکه تقلید ساده نام اول آقای گلزار - یعنی صرفاً "رحمن" - در پای هر پنج صفحه آن مدرک است. لکن چنین استدلالی از یک آرشیوتک آمریکایی بعید نیست که بدون هیچ اطلاعی از علم کشف اسناد مجعول و یا زبان فارسی و بر مبنای مقایسه‌ای غیرتخصصی بین "آن پاراف کوچک با شکل عجیب" در سند مورخ ۱۸ شهریورماه ۱۳۵۷ و قراردادی که ۱۵ سال پیش امضا شده، اظهار نظر می‌کند.

۲۴- بنگرید به: ص ۷۴ نظر موافق محسن آقاسینی در پرونده ابراهیم رحمان گلشنی و دولت جمهوری اسلامی ایران حکم شماره ۳-۸۱۲-۵۴۶ مورخ ۱۱ اسفندماه ۱۳۷۱ [دوم مارس ۱۹۹۳].

مدتی بعد از جلسه استماع اول، خواهانها شهادتنامه‌ای از شخصی به نام آقای جان بل آزرین کارشناس بررسی اسناد مجعول ارائه کردند که در آن، وی این نظر فوق‌العاده مقید و مشروط را می‌دهد که "احتمال دارد" امضاهای مشکوک روی نامه مورخ پنجم شهریورماه ۱۳۵۷ و قرارداد مورخ ۱۸ شهریورماه ۱۳۵۷ از آقای گلزار باشد. آقای آزرین در شهادتنامه‌اش توضیح داده است که به چه دلایلی فقط می‌تواند به طور مشروط نتیجه‌گیری کند. اولاً، بنابه اظهار وی گرچه "کلاً" مرجح است دست کم قسمتی از مدارکی که برای مقایسه تسلیم می‌شود اصیل باشد، اما کلیه مدارکی که به عنوان مدرک حاوی امضاهای اصیل آقای گلزار به وی ارائه شده، فتوکپی است و اصول اسناد نیست. و ثانیاً، "به سبب درجات تفاوتی که در مقایسه‌های انجام شده بین امضاهای تسلیمی به عنوان امضا مسلم‌الصدر ملاحظه می‌شود، وی ترجیح می‌داد که تعداد بیشتری از نمونه امضاهای مسلم‌الصدر [جهت مقایسه] ارائه می‌گردید. در واقع، آقای آزرین، ضمن مقایسه درجات تفاوت بین امضاهای مسلم‌الصدر و امضاهای مشکوک اظهارنظر می‌کند که:

نمونه امضاهای تسلیم شده حاوی آن قسمت از حرکت دورانی نیست که تا داخل قسمت بیضی شکل ادامه می‌یابد. این تفاوتی است که بر مبنای مدارکی که تا بحال تسلیم شده قابل توضیح نیست و امضا کننده حاضر را وا می‌دارد که نظری ارائه کند که محتمل است... وجود این تفاوتها بر نتیجه‌گیریهایی من تاثیر می‌گذارد.

برخلاف نتیجه‌گیری مقید و مشروط آقای آزرین، آقای انتظاری در شهادتنامه مکملی دوباره بر استنتاجات قاطع قبلی خود تاکید می‌کند. اولاً، وی ضمن اظهارنظر راجع به اینکه آقای آزرین حسب اذعان تنها فتوکپی امضاهای مسلم‌الصدر را بررسی نموده، اظهار می‌دارد که:

شاید اگر آقای آزرین اصول این اسناد را ملاحظه می‌فرمودند و به فتوکپی کفایت نمی‌کردند، این اختلاف نظر به صورت فعلی وجود نداشت، چرا که دامنه بررسی در فتوکپی اسناد بسیار محدود بوده و بطور کلی کیفیتهای مورد استناد کارشناسی که شامل سرعت تحریر و فشار قلم و مکث و تردیدهای نویسنده است در فتوکپی منعکس نمی‌شود.

و بعد، راجع به عدم آشنایی آقای آزرین با زبان فارسی می‌گوید که:

اگر آقای آزرین به زبان فارسی و رابطه تصویری ترسیم با حروف فارسی تسلط داشت و به عبارت دیگر ترجمان ترسیمی امضات فارسی را در رابطه با حروف (الفبا) میدانست به همان اختلافاتی که خود نیز اشاره کرده است بیشتر استناد می‌کرد تا به تشابهات، چرا که تشابه، آنها را "خصوصا" در فتوکپی، خلصت لازمه شبیه سازی در جعل امضا است و اختلاف آنها اختلاف در کیفیت ها از اعتبار استنادی به مراتب بیشتری برخوردار است و متوجه می‌شد که این بخش کوچک و میانی امضات این دو برگ مستند که به تایید اینجانب نرسیده است از نظر زبان ترسیمی فارسی با قسمت مشابه خود در امضات اصیل که کلمه (رحمن) نام کوچک صاحب امضا را نمایش می‌دهد، غیرمفهوم است و دلالت بر عدم رابطه "اثر" با "موثر اصیل" و در نتیجه عدم صدور آنها را از طرف آقای رحمان گلزار نشان می‌دهد.

آقای آزرین در شهادتنامه مکتبی که بعداً "نزد دیوان ثبت نمود، شهادت قبلی خود را اصلاح و بجای "احتمال دارد" نتیجه‌گیری نمود که "تا حدود زیادی احتمال دارد" که امضاهای مشکوک متعلق به شخصی باشد که امضاهایش روی اسناد مسلم‌الصدر به چشم می‌خورد. نامبرده اظهار داشت که این نتیجه‌گیری اصلاحی بیشتر ناشی از این واقعیت است که امضای آقای گلزار در پیشنهاد مورخ ۲۴ خردادماه ۱۳۵۷، که آقای آزرین قبلاً آنرا به عنوان امضای مشکوک در نظر گرفته بود، در این اثنا توسط خوانندگان اصیل قلمداد شد. اما نکته این است که خوانندگان، چنانکه بیشتر توضیح داده شد، هیچگاه در اصالت امضای آقای گلزار در آن سند ابراز تردید نکرده بودند.

اکنون ادله راجع به شهادت کارشناسان را خلاصه می‌کنیم. از یک طرف، شهادت آقای انتظاری در مقابل ماست که قاطعانه نتیجه‌گیری کرده است که: (الف) براساس بررسی‌های فنی دقیق و مقنع، امضاهای مشکوک به آقای گلزار تعلق ندارد، و (ب) کیفیت موضوع بررسی چنان است که نه تنها مستلزم داشتن تخصص در این رشته، بلکه علم و اطلاع از زبان و خط فارسی و نیز دسترسی به اصول امضاهای مسلم‌الصدر است که امضاهای مشکوک با آنها مقایسه می‌شود. در برابر این شهادت، اولاً شهادت یک فرد غیرمتخصص

و کاملاً بی اطلاع از زبان فارسی قرار دارد و ثانیا، شهادت یک کارشناس که بازهم بدون اطلاع از زبان فارسی و بدون دسترسی به اصل نمونه‌های امضاء، نتیجه مشروطی ارائه می‌کند. اینکه از مقایسه این سه شهادت چند نتیجه‌ای باید حاصل شود اظهر من الشمس است.

۲ - شهادت آقای گلزار، امضا کننده ادعایی دو مدرک مورد بحث

ادعای آقای دادرس این است که در مراحل پایانی مذاکراتی که منجر به عقد قرارداد ادعایی مورخ ۱۸ شهریورماه ۱۳۵۷ شد، چهار نفر از مسئولین عمران تهران شرکت فعالانه داشتند. این افراد عبارت بودند از: آقای مهدی امینی، قائم مقام مدیرعامل وقت عمران تهران، آقای پرویز گلشنی، معاون بازرگانی مدیرعامل شرکت در آن زمان، آقای محسن فرجی، یکی از اعضای هیئت مدیره عمران تهران و آقای ژوزف موراگ، آرشیستک ارشد آن وقت شرکت. آقای دادرس همچنین ادعا می‌کند هنگامی که آقای گلزار متن نهایی قرارداد را امضا می‌کرد سه نفر از این افراد، یعنی آقایان امینی، گلشنی و فرجی حضور داشتند. بنابراین طبق اظهار آقای دادرس، با احتساب خود آقای گلزار، امضا کننده ادعایی سند، حداقل پنج نفر شاهد بالقوه وجود داشت که اطلاع مستقیم از واقعیات ذیربط داشتند.

با این وصف، با آنکه اصالت قرارداد ادعایی از همان آغاز رسیدگی‌های حاضر یعنی از حدود سیزده سال پیش مورد انکار خوانندگان بود و با آنکه چهار نفر از این افراد، آنطور که اکنون معلوم شده، در ایالات متحده اقامت دارند، خواهانها که بار اثبات اصالت قرارداد را برعهده دارند، در سراسر جریان رسیدگی هیچ شهادتی، کتبی یا شفاهی، از امضا کننده ادعایی قرارداد یا از هیچیک از چهار نفر بقیه که مکنونات ذهنی آنها یقیناً دلایل مستقیم درباره واقعیات مورد نزاع به این شعبه ارائه می‌کرد، در اختیار شعبه قرار ندهند. سهل است، تا قبل از جلسه استماع اول، هیچ توضیحی راجع به فقدان چنین شهادتی به شعبه ارائه نشده بود.

نبود هرگونه اظهاریه از هیچیک از این شهود ادعایی آنچنان مشهود بود که اعضای تشکیل دهنده اکثریت در حکم حاضر را واداشت که کرارا" در جلسه استماع از خواهانها سؤال کنند. دو عضو اکثریت میخواستند بدانند که خواهانها چه تلاشی برای تحصیل شهادت از هر یک از این افراد کرده‌اند. در پاسخ، خواهانها هیچ مطلبی راجع به غیبت آقایان امینی، گلشنی، فرجی و موراگ بیان نداشتند و فقط در مورد آقای گلزار، امضا کننده ادعایی قرارداد، اظهار داشتند که با وی تماس گرفته شد و او موافقت کرد که در تایید موضع خواهانها شهادت دهد، اما هزینه آوردن وی به اینجا خارج از استطاعت آقای دادرس بود "هزینه‌ای، به تعبیر یکی از دو عضو اکثریت، "گمرشکن".

این مطالب در بهمن‌ماه ۱۳۷۱ عنوان شد، زمانی که به علت وجود مناقشات حقوقی عمده و جاری بین دولت خوانده و آقای گلزار ظاهرا" امکان نداشت که خواندگان راجع به صحت اظهارات خواهانها از آقای گلزار تحقیق کنند و یا از وی بخواهند که در خصوص مورد شهادت دهد. چنانکه دولت خوانده در یکی از اظهاریه‌های بعدی خود گفت: "ایران دلایلی براین اعتقاد داشت که مشارالیه در تشریح پاره‌ای مسائل با ایران همکاری نخواهد نمود".

با این وصف، و با آنکه خواندگان ملزم به کسب شهادت از کسانی نبودند که خواهانها از آنان به عنوان شهود مستقیم وجود قرارداد ادعایی یاد کرده بودند، خواندگان آخرا الامر با آقای گلزار تماس گرفتند و مدتی بعد از جلسه استماع اول، شهادتنامه مقید به سوگند وی را به شعبه ارائه کردند. در شهادتنامه مزبور، آقای گلزار شهادت داده است که عمران تهران و خواهانها هیچگاه قراردادی امضا نکردند و امضاهای منتسب به وی در پای قرارداد ادعایی متعلق به او نیست.

پس از ثبت شهادت گلزار، از خواهانها دعوت شد که راجع به آن اظهارنظر کنند. خواهانها در پاسخ درصدد برآمدند که اعتبار کلی آقای گلزار را مورد معارضه قرار دهند و مضافا" برای اولین بار شهادت یک کارشناس خط را به این شعبه ارائه کردند که فوقا" بدان اشاره

شده است. آنگاه، شعبه دستور مورخ چهارم اسفندماه ۱۳۷۲ خود را صادر و طی آن، شهادتنامه‌های آقای گلزار و آزرین را مشخصاً "به عنوان دلیل" پذیرفت و از طرفین خواست که راجع به "ذیربط بودن، اهمیت و اعتبار" شهادتنامه‌های مزبور اظهارنظر کنند.

این امر منجر به ثبت ادله بیشتری شد. خواهانها شهادتنامه‌ای از آقای دره شوری ارائه کردند که طی آن وی اظهار داشت که در همان زمان آقای دادرس به او گفته بود که چنین قراردادی امضا شده است. از طرف دیگر، خواندگان چهار فقره شهادتنامه تسلیم کردند. در سه شهادتنامه اول، آقایان امینی، گلشنی و فرجی که خواهانها از ایشان به عنوان افرادی نام برده بودند که منحصرأ در هنگام امضای ادعایی قرارداد حضور داشتند، شهادت دادند که اظهارات خواهانها کذب محض است و اطلاع دارند که قرارداد ادعایی بین طرفین هیچگاه وجود خارجی نداشت. در شهادتنامه چهارم، آقای موراگ که خواهانها از وی به عنوان شاهدی نام برده بودند که به عنوان آرشیتکت ارشد عمران تهران اطلاع کامل از وجود قرارداد دارد، شهادت داد که در واقع به اعتبار سمتش در عمران تهران، می‌داند که چنین قراردادی هیچگاه بین طرفین وجود نداشت.

کلیه شهود داوطلب حضور در دیوان و ارائه توضیحات بیشتر شدند.

اما اکثریت اعضای شعبه حاضر، در واکنشی بسیار تعجب‌آور در قبال این حقایق بسیار حایز اهمیت، عجولانه دستور مورخ هفتم اردیبهشت ماه ۱۳۷۳ را صادر و طی آن، کلیه شهادتنامه‌های تسلیمی در رابطه با شهادت آقای گلزار توسط کسانی را که اطلاع نزدیک از واقعیات ذیربط داشتند، به سادگی از عداد دلایل پرونده خارج کردند. این اقدام، چنانکه من در همان زمان در مخالفت با دستور مزبور نوشتم، کاملاً غیرقابل توجیه بود.

تنها بهانه اکثریت در عدم پذیرش شهادتنامه‌های کسانی که به گفته خود خواهانها اطلاع دست اول از معامله ادعایی داشته‌اند، این بود که شهادتنامه‌های مزبور با مفاد دستور

فوق‌الذکر دیوان "مطابقت ندارد" و در توضیح گفته شد که در دستور شعبه صرفاً اجازه اظهارنظر درباره شهادت آقای گلزار داده شده بود، حال آنکه تسلیم شهادتنامه‌های مزبور از حد "اظہارنظر" فراتر رفته است. و عجیب آنکه توسل به این بهانه از ناحیه همان اکثریتی صورت گرفته که در همین پرونده حاضر، کمتر از دو ماه پیش از آن، شهادتنامه‌ای را که آقای آزرین از طرف خواهانها تسلیم کرده بود بی‌درنگ در عداد دلایل پذیرفته بودند، با آنکه شهادتنامه مزبور نیز، چنانکه در بالا توضیح داده شد، در اجرای یک دستور قبلی تسلیم شده بود که طی آن از خواهانها درخواست شده بود صرفاً راجع به شهادت آقای گلزار "اظہارنظر" کنند!

در پاسخ به درخواست بعدی خواندگان دایر بر اینکه اکنون که شعبه شهادتنامه آقای گلزار را در عداد دلایل پذیرفته، جلسه استماعی برای ادای توضیح بیشتر و سنجش این حقایق فوق‌العاده مهم برگزار نماید، شعبه دستوری صادر و طی آن بر وجود "اوضاع و احوالی خاص" اذعان نمود و دستور تشکیل جلسه استماعی را چنانکه در بند ۲ ماده ۲۹ قواعد دیوان تکلیف شده، بدرستی داد. اما در دستور یاد شده به طرفین کرارا "اخطار شد که در جلسه استماع مورد نظر، هیچ شاهد دیگری جز آقایان گلزار و دادرس اجازه شهادت نخواهند داشت. این اخطار آشکارا بدین منظور داده شد که این بار از شهادت شفاهی افرادی که گویا شاهد امضای قرارداد بوده و یا حسب ادعا اطلاع مستقیم از وجود آن داشتند، ولی اظهار خواهانها را به کلی انکار کرده بودند ممانعت به عمل آید. شهادت کتبی آنان، چنانکه پیشتر ملاحظه شد، با عجله و بدون هیچ توجیه از عداد دلایل خارج گردیده بود. این کار فی حد ذاته ناموجه بود، ولی ناموجه‌تر از آن این تصمیم بود که حتی در جلسه استماع مورد نظر اجازه داده نشود که حقایق امر توسط عده‌ای شاهد که اختصاصاً واقف به ماوقع بودند شفاهاً ارائه شود. این تصمیم با اولین و مهمترین وظیفه این مرجع رسیدگی که احراز حقیقت است، سازگاری نداشت.

اشارات مبهم و بدون توضیح در دستور مزبور به لزوم "رعایت نظم رسیدگی" و اینکه "شور

در مرحله پیشرفته‌ای است" به زحمت کارسازست. از یاد نباید برد که تصمیم به تجدید رسیدگی به پرونده‌های حاضر اتخاذ شده بود. اگر یکی از طرفین تصمیم می‌گرفت که بخشی از وقت اختصاصی خود را صرف ارائه واقعیات از زبان کسانی کند که از پیشینه تحولات بخوبی واقفند و شهادتنامه‌های کتبی آنان قبلاً برای طرف دیگر فاش گردیده بود، این امر کوچکترین اثری نه بر "نظم رسیدگی" می‌داشت و نه بر "شور در مرحله پیشرفته". مساله اصلی و واقعی آن است که نسبت به وظیفه کشف حقیقت با چه احساس تعهدی برخورد می‌شود.

با این وصف، در جلسه استماع آقای گلزار بطور کلی شهادت داد که به عنوان یک مدیر صنعتی و مسئول یک "امپراطوری" اقتصادی در ایران، ممکن است جزئیات رویدادهای کم اهمیت تر، از قبیل مذاکره یا امضای مدارک بدون تعهد مالی با صدها موسسه و افراد را که هر روز با شرکتش سر و کار داشتند بخاطر نیآورد، اما اگر فی‌الواقع یک قرارداد ۶۳ میلیون دلاری را امضا کرده بود، یقیناً آن را به خاطر می‌آورد. آقای گلزار شهادت داد که کاملاً مطمئن است که عمران تهران قراردادی برای ساخت پروژه شمال شهیاد با آقای دادرسی و یا با هر فرد یا موسسه دیگری بدان منظور امضا نکرد. اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور در آن زمان چنان بود که هیچ بازرگان عاقلی دست به پروژه‌ای با آن ابعاد نمی‌زد. آقای گلزار مضافاً توضیح داد که تا آن زمان، به دلیل همان اوضاع و احوال حاکم بر ایران، اقداماتی جهت فسخ قراردادهای استخدامی کلیه کارمندان خارجی از جمله کارکنان آمریکایی خود به عمل آورده بود و بنابراین جنون محض بود که با وجود این، در همان زمان از یک شرکت آمریکایی دعوت شود که دست به کار احداث یک پروژه دراز مدت پانصد میلیون دلاری گردد.

قسمت دو: برخورد حکم با پرونده

چنین بود ادله موجود نزد دیوان راجع به اصالت ادعایی دو مدرک یاد شده، که بابت نقض ادعایی آنها در جریان رسیدگی حاضر مطالبه خسارت شده، ادله‌ای که از هر زاویه مورد بررسی قرار گیرد بلافاصله عدم اصالت مدارک یاد شده را آشکار می‌کند. پس طبقاً این سوال مطرح می‌شود که چگونه ممکن است بتوان تصور کرد که اکثریت اعضای شعبه در پرونده حاضر به نتیجه متفاوتی دست یابند.

یافتن پاسخ به این سؤال دشوار نیست. چنانکه در صفحات آتی ملاحظه خواهد شد، آن نتیجه متفاوت با محروم کردن خواندگان از دفاع اصلی آنان، با اعمال نادرست بعضی قواعد ابتدایی حقوق راجع به بار اثبات و با تبعیض نسبت به طرفین و ادله آنان، حاصل شده - و تنها بدان نحو قابل حصول بوده است.

بخش یک: حکم صادره، خواندگان را از دفاع اصلی

آنان محروم کرده و از نظر حقوقی مرتکب اشتباه می‌شود

۱ - حکم صادره، خواندگان را از دفاع اصلی خود محروم کرده است

در حکم صادره بدرستی اشعار گردیده که "باراثبات بردوش طرفی است که واقعیتی را ادعا می‌کند". اما، دفاع اولیه خواندگان در رسیدگی‌های حاضر، چنانکه پیشتر نشان داده شد، این است که بر مبنای ادله موجود نزد دیوان، خواهانها نتوانسته‌اند اصالت مدارک مورد استناد خود را اثبات کنند. در اینجا جمله‌ای را که قبلاً نقل شد و کلام آخر وکیل اصلی خواندگان در جلسه استماع بوده است، یادآور می‌شویم:

من اینک موضع خوانندگان را برای شما تشریح کردم و گفتم که نیازی به ورود در موضوع جعل نیست.

موضوع جعل مدارک مزبور از نظر خوانندگان تنها جنبه دفاع ثانوی، یعنی اضافی دارد. به نظر می‌رسد که حکم صادره این واقعیت بسیار مهم را دریافته است:

در پرونده‌های حاضر، خواهانها اظهار می‌دارند که با عمران تهران وارد مذاکرات قراردادی شدند و جریان این مذاکرات منجر به امضای قرارداد مورخ ۱۸ شهریورماه ۱۳۵۷ [نهم سپتامبر ۱۹۷۸] گردید که خواننده، عمران تهران آن را نقض کرده است. اقامه دلیل درباره این موضوع و موضوعات مکمل آن، وظیفه خواهانهاست و خواهانها تنها هنگامی حاکم شناخته خواهند شد که از عهده بار اثبات درباره موضوعات مزبور برآیند. خوانندگان، اضافه بر اینکه در توصیف واقعیات توسط خواهانها اظهار تردید می‌کنند، این دفاع اثباتی را نیز مطرح کرده‌اند که برخی از مدارک خواهانها یا کلیه آنها جعل شده است. بنابراین، بار اثبات وقوع جعل به عهده خوانندگان است. (۲۵)

و در جای دیگر:

ایراد دیگری که خوانندگان به اصالت قرارداد مطرح کرده‌اند، از عبارت فارسی... سرچشمه می‌گیرد که در بالای نامه مورخ ۲۰ شهریورماه ۱۳۵۷ [۱۱ سپتامبر ۱۹۷۸]... با دست نوشته شده است... (۲۶).

و مجدداً:

خوانندگان ظاهراً "نامه مورخ ۲۰ شهریورماه [۱۱ سپتامبر] را در مقام رد اصالت نامه مورخ پنجم شهریورماه ۱۳۵۷ [۲۷ اوت ۱۹۷۸] و قرارداد ارائه کرده‌اند (۲۷).

۲۵- بند ۱۲۲ حکم (خط تأکید افزوده شده است).

۲۶- بند ۲۳۵ حکم (تأکید اضافه شده است).

۲۷- بند ۲۰۲ حکم (تأکید اضافه شده است). ضمناً در همین زمینه، بنگرید به: بند ۱۳۶ حکم: "در همان لایحه‌ای که اصالت مدارک مزبور یکسره انکار شد..." (تأکید اضافه شده است).

لیکن بعد در اینجا تحریف آشکار دفاع خوانندگان و اشتباه مبہوت کننده در یک نکته حقوقی ظاهر می‌شود. نخست، موضوع جعل که دفاع ثانوی، یا به گفته حکم، دفاع "اضافی" خوانندگان است، سهل و آسان، به دفاع اولیه و اصلی خوانندگان تحریف می‌گردد:

البته اعتبار ظاهری قرارداد و کیفیت منطقی معامله کاملاً پاسخگوی دفاع اصلی خوانندگان در پرونده حاضر، یعنی این اظهار که قرارداد مورخ ۱۸ شهریورماه ۱۳۵۷ [نهم سپتامبر ۱۹۷۸] و مدارک قراردادی پیش از این جعلی می‌باشد، نیست (۲۸).

این امر واقعا "بسیار عجیب است. خوانندگان در استدلالات نهایی خود اظهار می‌کنند که [دیوان] نیاز به ورود در موضوع جعل ندارد" (۲۹). دیوان بعد از ابراز این واقعیت، از طرف خوانندگان تصمیم می‌گیرد که جعل، دفاع "اصلی" آنان باشد. اما رفتار تبعیض‌آمیز علیه خوانندگان به اینجا ختم نمی‌شود. در مرحله بعدی، حکم صراحتاً وجود هرگونه دفاعی در پرونده حاضر به غیر از دفاع جعل را براحتی انکار می‌کند:

از آنجا که خوانندگان در ایراد به اعتبار قرارداد منحصراً به ادعای جعل استناد کرده‌اند،... (۳۰)

همین تغییر و تحریف ناگهانی دفاع خوانندگان، در مورد تقریباً "کلیه ادله مورد استناد

۲۸- بند ۱۳۴ حکم (تأکید اضافه شده است).

۲۹- همچنین بنگرید به: اظهار خوانندگان در صفحه ۳۲ مدرک شماره ۹۳:

خوانده با استناد به تعارضات موجود در اظهارات خواهان و شهادتنامه شهیدزاده [آقای دادرس] با نامه مورخ ۲۰ شهریورماه ۱۳۵۷ آقای شهیدزاده (ضمیمه شماره ۱۲ لایحه) نتیجه می‌گیرد که در تاریخ ۱۸ شهریورماه ۱۳۵۷ قرارداد مورد استناد خواهان وجود خارجی نداشت و ادعای انعقاد قرارداد و امضای آن در تاریخ مورد ادعای ادعایی است خالی از حقیقت و کذب محض.

۳۰- بند ۲۴۱ حکم (تأکید اضافه شده است).

خواندگان در اثبات دفاع عدم اصالت نیز به چشم می‌خورد. یک مثال روشن از این موارد، نامه مورخ ۲۰ شهریورماه است. همان حکمی که یکجا به درستی می‌گوید: "خواندگان ظاهرا" نامه مورخ ۲۰ شهریورماه [۱۱ سپتامبر] را در مقام رد اصالت نامه مورخ پنجم شهریورماه ۱۳۵۷ [۲۷ اوت ۱۹۵۸] و قرارداد ارائه کرده‌اند... (۳۱)، در جای دیگر می‌گوید که:

این مطلب از نامه مورخ ۲۰ شهریورماه ۱۳۵۷ [۱۱ سپتامبر ۱۹۷۸] که خواندگان تسلیم و برای اثبات ادعای جعل بدان استناد کرده‌اند ... استنتاج می‌شود (۳۲).

و باز:

یکی از مدارکی که خواندگان در اثبات ادعای جعل موکداً به آن استناد می‌کنند نامه مورخ ۲۰ شهریورماه ۱۳۵۷ [۱۱ سپتامبر ۱۹۷۸] است (۳۳).

انسان مایل است ترجیحاً فکر کند که اظهارات فوق الزاماً نشانگر کوشش در تحریف حقایق نبوده، بلکه معلول ناتوانی (و البته ناتوانی بسیار جدی) اکثریت در قایل شدن تمایز بین دفاع انکار اصالت و دفاع اثباتی جعل است و به همین دلیل است که حکم به عنوان مثال، در خصوص مدرک واحدی، یعنی نامه مورخ ۲۰ شهریورماه از یکطرف اشعار می‌دارد که آن "برای رد اصالت" مدارک خواهان تسلیم شده و از طرف دیگر، "برای اثبات ادعای جعل". اما بسیار دشوار است که این فکر را با اعتراف مندرج در حکم تطبیق داد که می‌گوید خواندگان دفاع جعل را، "علاوه بر" دفاعشان دایر بر "رد ادعاهای خواهانها" مطرح کرده‌اند.

۳۱- بند ۲۰۲ حکم (تأکید اضافه شده است).

۳۲- بند ۱۴۰ حکم (تأکید اضافه شده است).

۳۳- بند ۲۰۰ حکم (تأکید اضافه شده است).

مهمتر آنکه، مورد فوق، خواه تحریف موضع اعلام شده خوانندگان و یا اشتباه فاحش حقوقی - اشتباه در تمایز قابل شدن بین دو دفاع کاملاً متمایز، یعنی انکار اصالت یک مدرک و ادعای جعل آن - باشد، نتیجه از لحاظ خوانندگان پرونده حاضر یکسان است و آن اینکه خوانندگان از دفاع اصلی و اولیه خود محروم شده‌اند. برای اینکه آثار تبعیض آمیز این امر بر موضع خوانندگان بهتر درک شود، باید ابتدا چند کلمه در باره سوء اعمال قواعد بار اثبات و ضابطه آن که در حکم صورت گرفته گفته شود، زیرا حاصل اثرات این دو است که خوانندگان را کلاً از دفاع واقعی محروم کرده است.

۲ - حکم با اعمال غلط قواعد ابتدایی بار اثبات، مرتکب اشتباه حقوقی می‌شود.

حکم در آنجا که به کاربرد اولین قاعده در بار اثبات می‌رسد، که به موجب آن، چنانکه حکم بدرستی می‌گوید، هر طرف باید بار اثبات واقعیاتی را بر عهده گیرد که در اثبات ادعا و دفاع خود بدانها استناد می‌کند، ابتدا به بررسی مدارک خواهانها که مورد اعتراض واقع شده می‌پردازد و بدون آنکه در این مرحله به خود زحمت داده به ادله ذریبٹ خوانندگان نیز نظر کند، نتیجه می‌گیرد که مدارک مزبور "به نظر از اعتبار ظاهری" برخوردارند. سپس، حکم به مدارک خوانندگان می‌پردازد تا دریابد که آن مدارک به قدر کافی ادعای جعل را به اثبات می‌رساند یا خیر. این روش بررسی، سوء اعمال قاعده است.

در حکم توضیح داده نشده که دقیقاً منظور از "اعتبار ظاهری" چیست. بله، در جای دیگری در حکم ضمن اشاره به قرارداد ادعایی، اظهار شده است که قرارداد مذکور "علی الظاهر" قراردادی معتبر محسوب می‌شود. با این ترتیب، با درجه‌ای از اطمینان خاطر می‌توان چنین فرض کرد که منظور از عبارت مزبور، اشاره به اصطلاحی است که در حقوق، اثبات در حد ظاهر (prima facie) نامیده می‌شود.

و اما، اصطلاح اثبات در حد ظاهر، آنچنانکه در دادگاههای داخلی و بین‌المللی به کار می‌رود، اشاره به یکی از دو حالت متمایز زیر دارد.

اول، حالتی که "بار ارائه دلیل" (evidential burden) (۳۴) حمل شده باشد. اولین وظیفه مدعی هر امری این است که ادعا را "از حیطة حدس و گمان بیرون برده به قلمرو استنباط مجاز" وارد کند (۳۵).

غالباً مواردی یافت می‌شود که واقعیات ثابت شده با ادله، یعنی واقعیات اولیه، چنانند که محکمه رسیدگی کننده به موضوع می‌تواند موجهاً بر مبنای آنها، اثباتاً یا نفیاً نتیجه‌گیری کند و یا بازهم موجهاً از هرگونه نتیجه‌گیری استنکاف کند (۳۶).

آنجا که این مقدار ادله تسلیم شده باشد، اصطلاحاً گفته می‌شود که اثبات در حد ظاهر به عمل آمده است (۳۷).

۳۴- که گاه "بار اقامه دلیل" (burden of adducing evidence) ، "بار معرفی دلیل" (burden of production) بار عبور از قاضی به هیئت منصفه (burden of passing the judge) ، یا "بار پیشبرد مدعا" with the (burden of going forward) (burden of passing the argument) نیز نامیده می‌شود.

۳۵- بنگرید به : پرونده انگلیسی

Caswell v. Powell Duffryn Associated Collieries, Ltd. , [1940], A.C. 152, at p. 169.

۳۶- Per Denning, L.J. in Smithwick v. National Coal Board , [1950] 2 K.B. 335, at p. 352.

۳۷- در باره این نکته و بسیاری از نکات دیگری که ذیلاً در اینجا خواهد آمد، استناد من به نوشته‌ها و گفته‌های استاد سابق و چندین ساله‌ام، سر روبرت کراس فقید می‌باشد که در نظر عموم اهل فن مرجع نهایی در علم ادله در کامن لا شمرده می‌شود. خصوصاً بنگرید به: بحث وی در باره دو معنای عبارت prima facie در کتاب Cross on Evidence (5th ed., 1979) at 28-29.

بار ارائه دلیل — یعنی وظیفه مدعی به اثبات اینکه به قدر کافی دلیل هست که موضوع وجود یا عدم وجود امر متنازعیه را مطرح کند — بیشتر خاص سیستم محاکمه در حضور هیئت منصفه در کامن لاس است که ارائه چنین ادله‌ای لازم است تا در درجه اول "قاضی را ترغیب به ارجاع موضوع به هیئت منصفه نماید". معهذاً دیوانهای بین‌المللی نیز بعضاً از اصطلاح "اثبات در حد ظاهر" همین معنی را منظور داشته‌اند.

دیوان دایمی داوری و دیوان دادگستری بین‌المللی پیش از آنکه اعلام کنند که دولتی مکلف است اختلافی را به تصمیم دیوان بین‌المللی واگذارد، همواره لازم دانسته‌اند که بطور قطعی، و نه صرفاً در حد ظاهر و به احتمال احراز شود که دولت مورد بحث به‌گونه‌ای به این روش رضایت داده بوده است (۳۸).

بارزترین خصوصیت اثبات در حد ظاهر، در معنای حمل بار ارائه دلیل، این است که چیزی را ثابت نمی‌کند (۳۹) و به این دلیل، طرف دیگر ملزم به رد آن نمی‌شود و اگر در این مرحله تصمیم به سکوت و عدم تسلیم ادله متقابل گرفت، با خطر محکومیت مواجه نیست.

همچنانکه در رسیدگیهای داخلی و ملی معمول است، اثبات [ادعا] در دعاوی بین‌المللی نهایت ضرورت و اهمیت را دارد. طرفین ادعایی را عرضه می‌کنند و قضات لازم می‌دانند که اظهارات آنها ثابت و با ادله کاملاً تأیید شود. طرفی را که ادعایی

۳۸- بنگرید:

Sandifer, Evidence Before International Tribunals 171 (1975), quoting with approval Judges McNair, Basdevant, Klaestad, and Reed in their Dissenting Opinion in the Ambatielos Case, [1953] I.C.J. at 29.

حقوق ایالات متحده هم مشابه آن است: "وقتی طرفی [که موظف به حمل بار معرفی دلیل است] دلایل خود را در باره هر یک از اجزای ادعای خود ارائه کرد، اصطلاحاً گفته می‌شود که ادعا را در حد ظاهر ثابت کرده است.

Graham, Federal Rules of Evidence 44 (1987).

۳۹- "حمل... بار ارائه دلیل چیزی را ثابت نمی‌کند" Et 87, Cross, supra.

می‌کند، نمی‌توان در حد ظاهر باور کرد، همچنانکه طرف انکار کننده را نیز نمی‌توان و برای انتخاب میان یکی از آن دو، لازم است که با دلایل عینی، یقین حاصل نمود (۴۰).

دوم، حالتی که "بار اقناع" (burden of persuasion) (۴۱) حمل شده باشد. و آن عبارت است از وظیفه مدعی به اجرای این قاعده حقوقی که مدعا باید به یکی از این دو طریق به اثبات برسد، یا با غلبه دلیل (در دعوی مدنی) و یا ورای شک منطقی (در دعوی جزائی).

درجه بعدی از حیث قدرت، موردی است که ادله تسلیمی یک طرف در اثبات یک موضوع آنچنان محکم باشد که هیچ آدم منطقی در نبود ادله دیگر نتواند جز به نفع وی رأی دهد.... بهتر آن است که ادله‌ای با این میزان از قدرت، ادله مفید ظن (presumptive)

۴۰- Sandifer, supra, at 172 (quoting with approval Judge de Bustamante's comment during the revision of the rules of P.C.I.J. in 1926).

حقوق ایالات متحده نیز به همین منوال است. وقتی ادعایی در حد ظاهر، به معنای حاضر، اثبات می‌شود، اثر آن این است که

طرف مخالف در عین حال که حق دارد دلایل مخالف ارائه کند، هیچ اجباری به انجام این کار ندارد و می‌تواند موضوع را فقط براساس همین دلایل به محکمه واگذار نماید. هیچ وظیفه ارائه دلیلی برای او ایجاد نمی‌شود.

Graham, supra, at 44-45.

۴۱- همچنین معروف است به:

"بار دلیل قانونی" (the legal burden)، "بار اثبات در معنای اخص" (burden of proof simpliciter)، "بار اثبات موضوعات مورد ادعا" (the burden of proof on pleadings)، "بار معین اثبات" (the fixed burden of proof)، "بار مشبع" (the persuasive burden)، "بار اثباتی" (the probative burden)، یا "باری که در صورت عدم حمل ممکن است موجب عدم اقناع شود" (the risk of non-persuasion).

نامیده می‌شود ولی معمولاً آن را مثبت در حد ظاهر (prima facie) می‌گویند (۴۲).

دیوانهای بین‌المللی، مانند دادگاههای داخلی، گاه مرادشان از اثبات "در حد ظاهر" این معنای اخیرالذکر است.

ادله مثبت "در حد ظاهر" به این صورت تعریف شده که ادله‌ای است که بدون توضیح بیشتر، و در غیاب ادله معارض، کافی است تا مدعا را به امر ثابت شده بدل نماید (۴۳).

بارزترین خصوصیت اثبات در حد ظاهر به معنای اخیر، یعنی ارائه دلیل قانع کننده، این است که هنگامی که مدعی آن را به انجام رساند، طرف مخالف، اگر نتواند ادله تسلیمی را مورد معارضه قرار دهد، در معرض خطر محکومیت قرار می‌گیرد، بنابراین گفته می‌شود که وی پس از آن "بار ارائه دلیل" را بر عهده خواهد داشت (۴۴)، نه اینکه او مکلف باشد محکمه را در مورد موضوعی متقاعد کند — زیرا این تناقض‌گویی است که راجع به وظیفه اثبات برای مدعی و در عین حال راجع به بار اقناع برای طرف مخالف صحبت به میان آید — بلکه صرفاً منظور اقامه دلیل معارض است. تشخیص این موضوع حائز اهمیت فوق‌العاده‌ای است. بار قانونی اقناع محکمه هیچگاه منتقل نمی‌شود. آنچه که گهگاه منتقل می‌شود و آنچه که از ذکر اصطلاح انتقال بار دلیل مقصود است، وظیفه مدافع است به اقامه دلیل، موقعی که ادله خواهان به درجه اقناع رسیده باشد. به گفته لرد دنینگ:

Cross, supra , at 28.

-۴۲

Lillie S. Kling Case (8 Oct. 1930) (Mexican-U.S. General Claims Commission), reprinted in 4 U.N. Rep. Int'l Arb. Awards 585. -۴۳

-۴۴ در چنین حالتی، طرف مخالف باید "یا دلیل بیاورد یا عواقب آن را بپذیرد" مراجعه شود به تالیف بنیانی لرد دنینگ، تحت عنوان:

Presumptions and Burdens , 61 L.Q. Rev. 379 (1945), at 380.

بار اثبات هر یک از موضوعات جداگانه، بار دلیلی است قانونی که هیچگاه منتقل نمی‌شود(۴۵).

با توجه به این مطلب بوده است که عالیترین مرجع قضایی انگلیس، بخش قضایی مجلس اعیان، در قضیه مشهور Woolmington v. D.P.P. (۴۶) حدود شصت سال پیش اظهار داشت که حتی وقتی دفاع چیزی است غیر از انکار یک جزء لاینفک ادعاء مدافع بار دلیل قانونی (در مقابل بار اقامه دلیل) را به عهده ندارد.

نکته آنقدر حائز اهمیت و موثر در مقام است که شایسته نقل قول دیگری است که موضوع را به نحوی موجز و گویا، چنین توصیف می‌کند:

برای حمل بار دلیل قانونی، شخصی که این وظیفه را به عهده دارد، اغلب اوقات واقعیات ذیربط را اثبات و یا به امارات استناد می‌کند.... اغلب گفته می‌شود که آن واقعیات یا کیفیات "اماره" یا "اثبات در حد ظاهر" محسوب می‌شود دادگاه... انتخاب راه را به طرف دیگر وامی‌گذارد و آن طرف می‌تواند از طریق استدلال یا با ارائه دلایل مخالف، استنباط را بزداید... اما اگر در پایان رسیدگی، دلایل اقامه شده دو طرف آنچنان متوازن باشد که دادگاه نتواند به نتیجه قاطعی دست یابد، آنگاه پای بار دلیل قانونی به میان می‌آید و دادگاه را مکلف می‌کند که استنباط اولیه خود را کنار گذارد(۴۷).

۴۵- همان ماعخذ، صفحه ۳۸۱. باز می‌گوید: "وقتی قانون بار اثبات واقعیت مورد اختلاف را به عنوان شرط صدور رأی مساعد به دوش طرفی گذاشت، آن بار هیچگاه منتقل نمی‌شود و باید حمل گردد وگرنه آن طرف محکوم می‌شود". همان ماعخذ، صفحه ۳۷۹، و باز "بار دلیل قانونی هیچگاه منتقل نمی‌شود. اشتباهات بسیاری رخ داده زیرا قضات این تمایز را به خاطر نمی‌سپرند و لازم شده است که دادگاههای استیناف اشتباه را تصحیح کنند". همان ماعخذ صفحه ۳۸۲.

[1935], A. C. 462.

-۴۶

۴۷- همان ماعخذ 379-80 . at

دیوانهای بین‌المللی نیز از همین قاعده پیروی می‌کنند. بطوری که کمیسیون دعاوی عمومی مکزیک - ایالات متحده اظهار کرده است:

کمیسیون این ادعا را رد می‌کند که ادله‌ای که خواهان اقامه نموده و از طرف خواننده رد نشده باید الزاماً قاطع قلمداد گردد. لیکن هنگامی که خواهان دعوائی را در حد ظاهر ثابت کرده و خواننده هیچ دلیلی در رد آن ارائه ننموده، خواننده نمی‌تواند بدون ذکر دلیلی برای تردید خود، اصرار کند که خواهان باید دلایل فراوانی برای اثبات ادعای ورای هرگونه تردیدی ارائه نماید(۴۸).

به عبارت دیگر، هنگامی که اثبات در حد ظاهر، در معنای اقامه دلیل "قانع کننده" به عمل آمده باشد، طرف مخالف باید با اقامه دلیل، موجبی برای "تردید" ارائه کند. اگر او چنین کاری کرد، در آنصورت - نکته فوق‌العاده مهم اینجاست - ادله ارائه شده در محضر دیوان، اعم از آنهایی که مدعی در اثبات ادعای خود ارائه کرده یا آنهایی که طرف مخالف در انکار آنها اقامه نموده باید توأماً بررسی شود تا تعیین گردد که آیا مدعی از عهده بار اثبات برآمده است یا خیر:

پاسخ به این سؤال که آیا واقعیت مورد اختلاف به اثبات رسیده است یا خیر تنها موقعی حاصل می‌شود که هر دو طرف ادله خود را اقامه کرده باشند... (۴۹)

به طور خلاصه، به گفته ج. بی. تایر، تکلیف مدعی آن است که مدعا را "پس از آنکه همه چیز گفته و ارائه شد" اثبات کند(۵۰).

۴۸ - William A. Parker Case (31 March 1926) (Mexican-U.S. General Claims Commission), reprinted in 4 U.N. Rep. Int'l Arb. Awards 39.

۴۹ - (خط تأکید اضافه شده است). Cross, supra, at 91.

۵۰ - Thayer, Preliminary Treatise on Evidence at the Common Law 355 (1898) مضافاً بنگرید به:

Rothstein, Evidence, State and Federal Rules 108 (1981) (خط تأکید افزوده شده است).

آنجا که اخطار می‌کند که نباید اشتباهاً تصور نمود که "در هنگام بررسی احراز یا عدم احراز حمل بار دلیل تنها ادله اقامه شده توسط طرف عهده‌دار بار دلیل بررسی می‌شود، که اینطور نیست".

اینک با اعمال این قواعد مسجل و بلامعارض در مورد پرونده حاضر، خواهانها بار دلیلی به شرح زیر بر عهده دارند:

(الف) بار اقامه دلیل کافی برای طرح امکان منطقی اصالت ادعایی دو مدرکی که به عنوان بخش لاینفک دعاوی خود به آنها استناد می‌کنند (اثبات در حد ظاهر، در معنای اول این اصطلاح).

(ب) بار اقامه دلیل کافی جهت اقناع دیوان به اصالت مدارک مذکور.

فقط هنگامی که شرایط فوق احراز شده، خواندگان مکلف می‌شوند که دلایل مخالف اقامه کنند، که در آنصورت، ادله موجود نزد دیوان، و همه آن ادله، باید مورد رسیدگی قرار گیرد تا احراز شود که آیا خواهانها ضابطه اثبات را در حد مقتضی احراز کرده‌اند یا خیر. عین همین جریان بعداً باید در موضوع جداگانه ادعای جعل تعقیب شود، منتها با این تفاوت که این بار خواندگان نقش مدعی را بر عهده دارند.

اینک برگردیم به مطالب حکم. چنانکه پیشتر ذکر شد، حکم اصطلاح "اعتبار ظاهری" را تعریف نمی‌کند. از آنچه که پیشتر گفته شد و نیز از آنچه که اکثریت حاضر در پرونده گلشنی گفته است، باید چنین استنباط کرد که معنای اول اصطلاح "اثبات در حد ظاهر" مورد نظر است:

دیوان تنها هنگامی لازم است به این مسئله [جعل] بپردازد که خواهان سندی تسلیم کرده باشد که حداقل اعتماد کافی را نسبت به اصالت آن ایجاد کند. بنابراین، ابتدا بر عهده خواهان است که اصالت صلحنامه را در حد ظاهر ثابت کند (۵۱).

در واقع، موضوع فوق‌الذکر با این واقعیت قاطعانه تأیید می‌شود که در این پرونده نیز

مانند پرونده گلشنی، نتیجه گیری دیوان در باره اینکه آیا ادعایی در حد ظاهر اثبات شده است یا خیر - اینکه آیا مدرکی از "اعتبار ظاهری" برخوردار است یا خیر - مبتنی است بر بررسی خود آن مدرک به تنهایی، و بدون توجه به ادله معارض ارائه شده به دیوان:

براساس مراتب فوق [تشریح مفاد قرارداد]، دیوان نتیجه می‌گیرد که قرارداد مورخ ۱۸ شهریورماه ۱۳۵۷ [نهم سپتامبر ۱۹۷۸] حاوی کلیه عناصر لازم برای ایجاد توافق لازم الاجرا بین طرفین بوده و بنابراین از ظاهر آن به نظر می‌رسد که قراردادی معتبر و لازم الاجرا باشد. اعتبار ظاهری قرارداد مضافاً با... تأیید می‌گردد(۵۲).

و بدنبال آن، اسفناک ترین بی‌توجهی به قواعد ناظر بر ادله اثبات دعوی رخ می‌دهد که نتیجه آن ضربه سنگینی بر دفاع خواندگان است، بدین معنی که در حالی که قواعد ناظر بر بار اثبات، چنانکه در بالا تشریح شد، مقرر می‌دارد:

(الف) که "حمل... بار ارائه دلیل چیزی را ثابت نمی‌کند"(۵۳).

(ب) که محکمه بازم باید بررسی کند که آیا مدعی بار اقناع را نیز به نحو رضایتبخشی حمل کرده است یا خیر،

(ج) و برای انجام این بررسی، باید نه "تنها ادله اقامه شده توسط طرف عمده‌دار بار دلیل"، بلکه ادله اقامه شده توسط طرف دیگر را نیز مد نظر قرار دهد(۵۴).

۵۲- بند ۱۳۲ حکم.

Cross, supra , at 87.

۵۳-

Thayer, supra , at 355.

۵۴-

حکم براساس یک بررسی اجمالی و انحصاری دو مدارک مورد نزاع ابتدا نتیجه گیری می‌کند که مدارک مذکور از "اعتبار ظاهری" برخوردارند، یعنی خواهانها "بار ارائه دلیل" را حمل کرده‌اند. سپس، حکم توجه خود را به خوانندگان - که پیش از آن از هرگونه دفاعی، جز دفاع اثباتی جعل محروم شده بودند - معطوف می‌کند تا دریابد که آیا مدارک آنان ضابطه اثبات ادعای جعل راء، که به گفته حکم ضابطه‌ای سنگین است، احراز می‌کند یا خیر. و بعد، پس از آنکه حکم نتیجه گیری نمود که خوانندگان از عهده این امر اخیر برنیآمده‌اند، تنها براساس یافته قبلی خود که دو مدرک مورد بحث از "اعتبار ظاهری" برخوردارند و بی‌آنکه در خصوص این مورد حتی توجهی به ادله خوانندگان مبذول دارد، نظر می‌دهد که مدارک مزبور اصیل هستند.

حکم با این عمل خود، بین "بار ارائه دلیل" و "بار اقناع" تمیز قایل نمی‌شود و علاوه براین، درک نمی‌کند که بار ارائه دلیل "چیزی را ثابت نمی‌کند" و نیز اینکه در کلیه موارد، مدعی یک امر باید پس از حمل "بار ارائه دلیل" مبادرت به حمل "بار اقناع" نماید. و بالاخره، حکم تشخیص نمی‌دهد که نتیجه گیری راجع به بار اخیرالذکر، یعنی بار اقناع را نمی‌توان تنها بر مبنای ادله مدعی انجام داد و با کنار نهادن ادله معارض طرف مخالف انجام پذیر نیست.

درک این مطلب اخیر خصوصا" در پرونده‌ای مانند پرونده حاضر حائز اهمیت بسیار است که در آن، دفاع طرف مخالف (جعل)، هرچند اثباتی است، به حسب ماهیت شامل انکار ادعای اصلی (اصالت) نیز می‌باشد و بدین سبب، هرگونه ادله‌ای که در تأعید دفاع اثباتی اقامه شود، در ارزیابی ادعای اصلی نیز موثر در مقام است. خلاصه آنکه، محکمه، به هنگام ارزیابی ادعای اصالت، نمی‌تواند مدرکی را که در اثبات دفاع اثباتی جعل اقامه شده نادیده بگیرد حتی وقتی که این دفاع، تنها دفاع خواننده دعوی باشد و حتی وقتی آن مدرک ضابطه دفاع اثباتی را احراز نکند.

پیش از آنکه بطور عینی نشان دهیم که حکم چقدر نسبت به خوانندگان بی‌عدالتی روا

داشته، یک نکته حقوقی دیگر — که راجع به آن حکم بازهم به زیان خواندگان دچار اشتباه شده، نیز باید مورد بررسی واقع گردد و آن عبارت است از: ضابطه اثباتی که در ادعای جعل مقرر است.

حکم اظهار می‌دارد که ادعای جعل در دعوی مدنی آنچنان است که ضابطه محکم‌تری برای اثبات آن باید به کار رود و بعد با استناد به حقوق آمریکا که در آن، به گفته حکم، اقامه دلیل "واضح و متقاعد کننده" لازم است و با استناد به حقوق انگلیس که، به گفته حکم، از "ضابطه انعطاف پذیر مدنی" سخن دارد، چنین نتیجه می‌گیرد که:

ادعای جعل در پرونده‌های حاضر به نظر دیوان دارای چنان خصوصیتی است که ضابطه محکم‌تری را برای اثبات ایجاب می‌کند. بنابراین، دیوان هماهنگ با رویه گذشته خود نظر می‌دهد که ادعای جعل باید نسبت به سایر ادعاها و اظهارات در پرونده‌های حاضر، با میزان احتمال و امکان بیشتری به اثبات برسد. به عنوان مثال، بنگرید به: حکم شماره ۱-۴۳-۲۵۸ مورخ ۱۶ مهرماه ۱۳۶۵ [هشتم اکتبر ۱۹۸۶] صادره در پرونده اولیل فیلد او نکزاس، اینک و دولت جمهوری اسلامی ایران و دیگران، چاپ شده در 308, 315 Iran-U.S. C.T.R. 12 (که در آن دیوان نظر داد که چنانچه با ادله ارائه شده "شک و تردید منطقی باقی بماند"، ارتشاع ادعایی را نمی‌توان اثبات شده تلقی کرد. حداقل میزان دلیلی را که برای متقاعد کردن دیوان لازم است می‌توان "ادله واضح و متقاعد کننده" نامید، هرچند که به نظر دیوان، اصطلاح دقیق اهمیت کمتری دارد تا الزام به اثبات محکم‌تر که اصطلاح مزبور مبین آن است(۵۵).

همه این مطالب ناموجه است. اول، راجع به پرونده مورد استناد حکم. در آن پرونده، چنانکه بدرستی اظهار شده، استناد دیوان به "ادعای ارتشاع" است — هرچند که این مطلب موضوع اصلی آن پرونده نبود — و نیز در یک جمله ساده، به عدم توفیق طرف مدعی در اثبات اظهار خود در صورت "باقی ماندن شک و تردید منطقی". از آنجا که بحثی، هرچند سطحی، راجع به موضوع در حکم آن پرونده وجود ندارد، این

اشاره گذرا را نمی‌توان به عنوان رویه دیوان در این نکته مهم حقوقی مورد استناد قرار داد، خصوصا" که اشاره دیوان به قصور مدعی در اثبات اظهارش وقتی "شک و تردید منطقی باقی باشد" بوضوح حاکی از آن است که دیوان در آن پرونده تا چه حد از موضوع بی‌اطلاع بوده است. ضابطه‌ای که دیوان در آنجا به آن اشاره کرده است ضابطه‌ای است خاص دعاوی جزایی و هیچکس، حتی حکم حاضر نیز تا آن حد پیش نرفته که آن را در یک دعاوی مدنی لازم بشمارد.

و اما در مورد کامن لاء اکنون مثلا" در انگلستان مسجل است که:

انتساب عمل جزایی، حتی قتل عمد، در یک محاکمه مدنی صرفا" محتاج اثبات با ضابطه غلبه احتمال است(۵۶).

و بالاخره، "دلیل واضح و متقاعد کننده"، که حکم بطور مطلق به حقوق آمریکا منتسب می‌کند، در آن سیستم حقوقی منحصر به مواردی است که اصطلاحا" "دعاوی مدنی انصاف" نامیده می‌شود.

ضابطه‌ای حدودا" بینابین ضوابط مدنی و جزایی کرارا" برای اثبات برخی موضوعات خاص در بعضی از پرونده‌های مدنی به کار می‌رود. این موضوعات غالبا" دارای کیفیت انصافی است، مانند "اشتباه" در دعاوی مربوط به اصلاح سندی یا قرارداد. این ضابطه را در غالب موارد "دلیل واضح و متقاعد کننده" می‌نامند(۵۷).

مسلم است که برای یک دیوان بین‌المللی هیچ توجیهی وجود ندارد که ضابطه اثباتی را ملاک عمل قرار دهد که خاص یک سیستم داخلی است و از آن مهمتر، در خود آن سیستم نیز کاربرد کاملا" محدودی دارد. علاوه براین، ضابطه مزبور هیچ معنای ثابت و

Cross, supra , at 116,

۵۶ مولف به چند پرونده اشاره می‌کند که در آنها قاعده مزبور توسط دادگاههای استرالیا، کانادا و نیوزیلند مورد قبول واقع شده است.

Rothstein, supra , at 110.

مشخصی ندارد و در واقع، تعریف مرجح آن، چنانکه در فرهنگ حقوقی بلک (چاپ پنجم) آمده عبارت است از: "اثبات ورای شک و تردید منطقی" (۵۸). این معنی به قدر کافی منطقی است. آنجا که "دلیل واضح و متقاعد کننده" وجود دارد، جایی برای "شک و تردید منطقی" نیست. بله، ممکن است جایی برای تردید باشد اما نه برای تردید منطقی. برعکس، آنجا که شک و تردید منطقی هنوز در ذهن جا دارد، آن دلیل را دیگر نمی‌توان "واضح و متقاعد کننده" نامید.

و بدین جهت است که گفته می‌شود که کامن‌لا در انگلیس بیش از دو ضابطه اثبات نمی‌شناسد: یکی "اثبات بر مبنای غلبه ادله"، که گاه "اثبات بر مبنای غلبه احتمالات" نامیده می‌شود، و دیگری اثبات "ورای شک و تردید منطقی". ضابطه اولی در امور مدنی، از جمله در مواردی که ارتکاب جرمی ادعا شده باشد و دومی در امور جزایی لازم می‌آید. چنانکه قاضی برجسته انگلیسی، لرد تاکر گفته است:

من اصلاً نمی‌توانم این پیشنهاد را قبول کنم که میان آنچه که در دعاوی جزایی لازم است و غلبه احتمالات که در دعاوی مدنی کفایت می‌کند، بار اثبات بینابینی وجود دارد (۵۹).

۳ - آثار همه مطالب فوق بر موضع خوانندگان

آثار شدیداً زیانبار این پیش فرض‌های غلط حکمی و موضوعی بر موضع خوانندگان را می‌توان تنها با اشاره به یک مدرک که خوانندگان ارائه کرده‌اند، یعنی نامه مورخ ۲۰ شهریورماه به بهترین وجه نشان داد.

۵۸- "دلیل واضح و متقاعد کننده". بطور کلی، این عبارت و اشکال متعدد دیگر آن به معنای اثبات فرای تردید منطقی، یعنی تردید بر پایه صحیح است. در برخی موارد، معنایی با شدت کمتر ولی تا حدی نامطمئن تر ایفاد می‌کند، یعنی بیش از غلبه دلیل، اما کمتر از میزانی که در یک دعاوی جزایی لازم است.

در مقابل دیوان مدرکی وجود دارد که حسب اظهار خواهانها، نشانگر قراردادی است اصیل مابین آنها و عمران تهران که در تاریخ ۱۸ شهریورماه ۱۳۵۷ منعقد گردید. در رد این اظهار، خواندگان نامه‌ای ارائه کرده‌اند که تاریخ ۲۰ شهریورماه ۱۳۵۷ را دارد و طی آن، خواهان، آقای دادرسی، از مدیرعامل عمران تهران تقاضا می‌کند که امضای قراردادی را با وی در آینده با نظر موافق بررسی نماید. آقای دادرسی به اصالت نامه مزبور اذعان دارد، اما ادعا می‌کند که در قید تاریخ اشتباه کرده است.

با این ترتیب، بر محکمه است که این دو مدرک را توافماً بررسی کند و از خواهانها بخواهد که ثابت کنند (هم از نظر بار ارائه دلیل و هم از نظر بار اقناع) تاریخ روی نامه واقعا اشتباه و مدرک آنان اصیل است. این مقدار در قبال دفاع اصلی خواندگان است که می‌گویند قرارداد ارائه شده توسط خواهانها اصیل نیست و حرف آخر خواندگان دایر بر این است که دیوان نیاز به ورود در موضوع جعل ندارد، مسلماً هرگونه کار اضافی را از دوش دیوان برمی‌دارد.

اما حکم اصلاً چنین کاری نمی‌کند و بجای آن، اظهار صریح و روشن خواندگان را به سادگی نشنیده می‌گیرد و با نادیده انگاشتن اذعان پیشین خود، دایر بر این که نامه مزبور در تاعیید دفاع خواندگان راجع به عدم اصالت ارائه گردیده، ادعا می‌کند که: "یکی از مدارکی که خواندگان در تاعیید ادعای جعل موکداً به آن استناد می‌کنند نامه مورخ ۲۰ شهریورماه ۱۳۵۷ [۱۱ سپتامبر ۱۹۷۸] است". همه دفاع اصلی خواندگان به این ترتیب لوٹ می‌گردد و اکنون خواندگان باید استفاده خود را از این نامه به دفاع اثباتی جعل محدود نمایند.

معهداً، چون دفاع اثباتی جعل ماهیتاً حاوی انکار اصالت نیز هست و نتیجتاً، هر دلیلی که در تاعیید آن اقامه شود در باره موضوع اصالت نیز موثر در مقام است، محکمه باید حتی در این مورد نیز این دو مدرک را توافماً ارزیابی کند، با این تفاوت که این مرتبه خواهانها

بار ارائه دلیل و نیز بار اقناع را در مورد تاریخ نامه و اصالت مدرک خود بر عهده دارند و خوانندگان عین این دو بار دلیل را در مورد ادعای خود راجع به جعل باید حمل نمایند.

ولی یکبار دیگر حکم به راه دیگری می‌رود و با نادیده گرفتن رابطه متقابل بین دو دفاع عدم اصالت و جعل، مبادرت به بررسی جداگانه این مدارک می‌کند، گویی که این دو اصلاً و ابداً باهم ارتباطی ندارند، و از هر طرف می‌خواهد که ادله خود را توضیح دهد. اینجا نیز وظیفه عبور از سد نامه مورخ ۲۰ شهریورماه ۱۳۵۷ از خواهانها ساقط می‌شود.

و بعد، قدم آخر. حکم با نادیده گرفتن اذعان پیشین خود که حتی در موردی که دفاع محدود است به ادعای اثباتی جعل، مدعی اصالت بازهم موظف به اثبات ادعای خویش، یعنی حمل بار اقناع است، ضابطه اثبات اصالت را به ضابطه "اعتبار ظاهری" تنزل می‌دهد. نتیجه اینکه آقای دادرس، که خواهان است و مدرکش مورد اعتراض است، صرفاً با نشان دادن اعتبار ظاهری مدرکش، وظیفه‌اش را به انجام می‌رساند و از سوی دیگر، خوانندگان، که مدرکشان حسب اذعان آقای دادرس اصیل است، باید با قاطعیت ثابت کنند که مدرک آقای دادرس جعلی است. راستی که عجب درکی از قواعد ابتدایی حقوقی!

بخش دوم: حکم با تحریف مطالب طرفین و تفسیر یکطرفه ادله

به خوانندگان تبعیض فراوان روا می‌دارد.

حکم بعد از آنکه خوانندگان را از دفاع اصلی‌شان محروم کرد و بعد از آنکه ضابطه اثبات را برای خواهانها به ضابطه "اعتبار ظاهری" محض تنزل و در عین حال آن را برای خوانندگان به ضابطه "واضح و متقاعد کننده" ترقی داد، مبادرت به بررسی ادله موجود نزد دیوان می‌نماید و اینجاست که حکم رفتار آشکارا نابرابر با طرفین را بار دیگر به منصفه ظهور می‌رساند.

۱ - حکم مطالب طرفین را تحریف می‌کند

مواردی که حکم مطالبی را به خواندگان نسبت می‌دهد که هرگز نگفته‌اند بیش از آن است که بررسی کامل آنها در این نظر مختصر بگنجد. در عوض تنها به یکی دو نمونه از این موارد در اینجا بسنده خواهد شد.

حکم می‌گوید که:

خواندگان در کلیه لوایح خود و نیز در اولین جلسه استماع، هرگونه اطلاع از مذاکرات قراردادی بین طرفین را انکار کردند... خواندگان مضافاً اظهار داشتند که نتوانستند در مدارک خود هیچ نشانی از سند یا مدرکی راجع به مذاکرات قراردادی بین خواهانها و عمران تهران... پیدا کنند و مشخصاً اظهار داشته‌اند که امضایی که حسب اظهار امضای آقای گلزار در پیشنهاد مورخ ۲۴ خردادماه ۱۳۵۷ [۱۴ ژوئن ۱۹۷۸]... می‌باشد امضای اصیل [نیست] (۶۰).

انتساب این مواضع به خواندگان تحریف واقعیات است و برای اثبات این امر، ضرورتی ندارد که از خود حکم فراتر برویم. حکم با اشاره به نامه مورخ ۲۰ شهریورماه ۱۳۵۷ که خواندگان متجاوز از یک سال پیش از اولین جلسه استماع اول داوطلبانه تسلیم کرده بودند، اذعان می‌کند که:

نامه مزبور... این اثر جنبی را نیز داشت که تمام تاریخچه مذاکرات قراردادی تا تاریخ ۳۰ مردادماه ۱۳۵۷ [۲۱ اوت ۱۹۷۸] را که پروفسور دادرس... تشریح کرده بود بطور روشن و مشخص تأیید نمود (۶۱).

۶۰- بند ۱۱۳ حکم.

۶۱- بند ۱۳۶ حکم.

و همین اذعان در مورد "پیشنهاد" نیز به عمل می آید:

در اولین جلسه استماع، کارشناس اسناد مجعول که خود خوانندگان معرفی کرده بودند، شهادت داد که امضای آقای گلزار روی پیشنهاد مورخ ۲۴ خردادماه ۱۳۵۷ [۱۴ ژوئن ۱۹۷۸] اصیل است (۶۲).

در واقع، خوانندگان در سراسر رسیدگیهای حاضر هیچگاه اصالت "پیشنهاد" مزبور را انکار نکرده‌اند. در دفاعیه اشاره‌ای به آن نشد و برای اولین بار خوانندگان در لایحه بعدی خود که در دیماه ۱۳۶۵، یعنی حدود چهار سال پیش از اولین جلسه استماع ثبت شد از آن نام بردند. در آن لایحه، هیچ اشاره‌ای حاکی از اینکه مدرک مزبور اصیل نیست وجود ندارد، بلکه فقط اظهار شده است که برای عمران تهران تعهدی ایجاد نمی‌کند:

اوراق ارائه شده قرارداد نبوده و بلکه پیشنهادهایی است که ابتدا به خط خود خواهانها و بعداً نیز تایپ شده و ضمن آنها نیز مطلبی که موجب ایجاد تعهدی برای این شرکت بنماید ملاحظه نمی‌شود.

تنها جای دیگری که در لوایح خوانندگان راجع به این "پیشنهاد" بحث شده، لایحه آذرماه ۱۳۷۰ است که در آن فقط چنین اظهار شده است:

طبق اصول و قواعد حقوقی، گفتگوهای مقدماتی... که در نوشته مورخ ۲۴ خردادماه ۱۳۵۷ [۱۴ ژوئن ۱۹۷۸] منعکس است تعهد آور نبوده و برای شرکت خواننده (با فرض صحت صدور) ایجاد تعهد نمی‌کند. مضافاً اینکه در پاراگراف (J) نوشته مورد بحث تصریح گردیده که "هیچیک از طرفین در مقابل این پیشنهاد تعهدی نسبت به یکدیگر ندارند".

همانجا، خوانندگان در ادامه مطلب استدلال می‌کنند که چون خود بسند منطبق با "ضوابط و مقررات معمول" عمران تهران صادر نشده، نمی‌توان آن را "منتسب به خواننده تلقی کرد". با این ترتیب، روشن است که اظهار مندرج در حکم دایر بر اینکه خوانندگان "در کلیه لوایح خود و نیز در اولین جلسه استماع" هرگونه اطلاع از مذاکرات قراردادی را انکار کردند و مشخصاً "اصالت پیشنهاد مورخ ۲۴ خردادماه ۱۳۵۷ را مورد سؤال قرار دادند، نمونه بارزی است از تحریف. چنانکه بزودی خواهیم دید، تحریف مزبور فقط از آن جهت به عمل آمده که بعداً" خوانندگان را به اتخاذ مواضع ناهماهنگ متهم کند.

مثال بعدی، در رابطه با شهادت آقای گلزار، شاید چشمگیرتر باشد. عواملی که خوانندگان را بر آن داشت آقای گلزار و چهار نفر دیگر را در این رسیدگیها به عنوان شاهد معرفی کنند، در خاطر هست. حسب ادعای خواهانها، آقای گلزار قرارداد ادعایی مورخ ۱۸ شهریورماه ۱۳۵۷ را امضاء کرده و آن چهار نفر شاهد امضای وی بودند. معیناً خواهانها کلامی در تأیید این امر از هیچیک از این به اصطلاح شهود ارائه نکردند و بعد هنگامی که در اولین جلسه استماع، همین اکثریت، این خلاف "چشمگیر" در ادله را به آنها یادآور شد، خواهانها چنانکه بعداً" کاشف به عمل آمد، به قصد گمراه کردن دیوان ادعا نمودند که واقعا" با آقای گلزار تماس گرفته بودند و او هم موافقت کرده بود که در تأیید اصالت امضای خود ادای شهادت کند، اما گویا حق‌الزحمه درخواستی وی برای ادای این شهادت ظاهراً" "کمرشکن" بوده است.

بنابراین، این تنها دلیل تصمیم خوانندگان به انجام کاری بود که خواهانها می‌بایست می‌کردند و نکردند. این نکته صراحتاً" در نامه مورخ ۱۱ مردادماه ۱۳۷۳ خوانندگان تشریح شده است:

خوانندگان... انتظار داشتند خواهانها دلایلی در تأیید اصالت مستندات مزبور از جمله شهادتنامه آقای گلزار مبنی بر تأیید امضاهایش به دیوان ارائه دهد و یا او را جهت ادای شهادت به دیوان معرفی نمایند. ولی خواهانها چنین شهادتنامه‌ای را ارائه نکردند و آقای گلزار نیز در جلسه استماع به دیوان معرفی نشد.

تا آنجا که این امر مورد توجه داوران قرار گرفت و سئوالاتی را در این مورد مطرح نمودند. خوانندگان متعاقب این امر و بعد از جلسه استماع در تلاش بودند شهادتنامه‌ای از آقای گلزار اخذ و جهت روشن شدن بیشتر موضوع به دیوان ارائه دهند که در اولین فرصت ممکن این شهادتنامه به دیوان تسلیم گردید.

راجع به ارتباط شهادت آقای گلزار و جای آن در میان سایر ادله خوانندگان نیز نامه مزبور آنقدر روشن و گویاست که جای هیچ شبهه و سوءتفاهمی باقی نمی‌گذارد:

اظهارات آقای گلزار در واقع چیزی نیست جز تأیید مجددی بر دلایل پیش از حد کفایتی که ایران تاکنون در اثبات عدم اصالت دو سند مورد بحث ارائه داده است. لذا دیوان ممکن است این مدرک خاص را زائد و غیرضروری تشخیص دهد. (تأکید افزوده شده است)

پس این بود دلایل خوانندگان در معرفی آقای گلزار به عنوان شاهد که صراحتاً بیان شده بود: روشن کردن حقایق ذریبط از زبان آقای گلزار برای دیوان، متعاقب سئوالات دیوان در اولین جلسه استماع. و چنین بود نظر خوانندگان در باره جای شهادت آقای گلزار در دفاعیات خوانندگان: یعنی صرفاً "تأییدیه‌ای که شاید دیوان در پرتو سایر ادله خوانندگان، آن را "زائد و غیرضروری" تشخیص دهد.

لیکن حکم اعتنایی به هیچیک از این مطالب نمی‌کند و با نادیده گرفتن دلیل معرفی آقای گلزار به عنوان شاهد و با بی‌اعتنایی به این واقعیت که شاهد مزبور متجاوز از یک سال بعد از اولین جلسه استماع معرفی شده بود (که در پایان آن، طرفین، از جمله خوانندگان، کلیه ادله خود را ارائه کرده بودند) و بالاخره با نادیده گرفتن اظهارات پیشین خود که به هنگام معرفی شهود "دیوان به مرحله پیشرفته‌ای از شور خود در پرونده‌های حاضر" رسیده بوده، چنین اظهار می‌دارد:

خوانندگان برای اثبات ادعای جعلی بودن قرارداد مورخ ۱۸

شهریورماه ۱۳۵۷ عمدتاً به شهادت آقای گلزار... استناد می‌کنند (۶۳).

این واقعیت که خود خواندگان کاملاً تصریح کرده‌اند که چنین نیست، که شهادتنامه مزبور تنها به عنوان "تأیید" ادله تسلیمی پیشین تسلیم می‌شود و شاید این تأیید "زاید و غیرضروری"، تشخیص داده شود ظاهراً "تأثیری در آنچه که حکم مایل است به خواندگان نسبت دهد، ندارد. و اما حکم بعد از آن، صفحات متعددی را به شهادت مردود آقای گلزار در پرونده دیگری اختصاص می‌دهد تا موقعیت خواندگان را در قضیه حاضر تضعیف کند. این موضوع اخیر بزودی مورد بحث قرار خواهد گرفت.

اما انصاف اینکه، دخالت خودسرانه^۶ حکم تنها محدود به مستندات خواندگان نیست، بلکه دامنگیر مستندات خواهانها نیز می‌گردد. اینکه این دخالت اخیرالذکر تصادفاً همواره در جهت تحکیم موضع خواهانها صورت می‌گیرد، البته امری است تصادفی! این نکته را با اشاره کوتاهی به واقعه مهمی در جریان توالی رویدادها که از زبان آقای دادرس بیان شده، می‌توان تشریح نمود.

یادآور می‌شود که داستان آقای دادرس از این قرار است که وی بعد از اتمام کارهای مقدماتی خود به ایران مراجعت کرد و به دیدن آقای گلزار رفت به این امید که قرارداد مورد نظر با وی منعقد گردد. اما استقبال آقای گلزار از وی بسیار ناخوشایند بود و به گفته خود آقای دادرس، با وی "مانند سگ" رفتار شد. لیکن وی می‌گوید که بعداً "ظرف کمتر از دو روز، همه چیز ناگهان تغییر کرد و بدون هیچ دلیل آشکاری، از وی دعوت شد که روز ۳۰ مردادماه ۱۳۵۷ به شرکت عمران تهران برود. در مراجعه، به وی گفتند که همه نقشه‌های او تصویب شده و او باید تا بعد از ظهر همان روز متن قرارداد را تنظیم کند.

۶۳- بند ۱۴۹ حکم. تأکید اضافه شده است.

اما این داستان که آقای دادرس نقل می‌کند، گفتنش راحت تر است تا اثباتش به نحو قانع کننده. آقای دادرس که اذعان می‌کند که مدیرعامل عمران تهران در جلسه روز ۲۸ مردادماه ۱۳۵۷ خود او و پروژه‌اش را کلاً رد کرده بود، وظیفه دارد ثابت کند که واقعا همه چیز ناگهان تغییر کرد. توضیحی بقدر کافی مقنع از جانب وی لازم است که چرا عمران تهران که در آن زمان در تلاش بود به خدمت همه کارکنان آمریکایی خود خاتمه دهد، باوجود این تصمیم می‌گیرد که پروژه تازه و بسیار عظیمی را به یک مؤسسه آمریکایی بسپارد. خلاصه آنکه آقای دادرس مکلف است دیوان را متقاعد کند که تغییر ناگهانی مورد ادعایی که به گفته خود او، وی را "غرق خوشحالی" کرد، واقعا به وقوع پیوست مسلماً می‌توان تصور کرد که این وظیفه، وظیفه سبکی نیست.

اما حکم راه حل بسیار راحتی پیدا می‌کند که عبارت است از حذف کامل کلیه رویدادهایی که به گفته آقای دادرس در روز ۲۸ مردادماه ۱۳۵۷ اتفاق افتاده بود:

خواهانها اظهار می‌دارند که بعد از یک جلسه مقدماتی با مقامات عمران تهران که در حدود تاریخ ۲۸ مردادماه ۱۳۵۷ [۱۹ اوت ۱۹۷۸] تشکیل شد، در تاریخ ۳۰ مردادماه ۱۳۵۷ [۲۱ اوت ۱۹۷۸] به پروفیسور دادرس اطلاع داده شد که نقشه‌های تسلیمی وی به تصویب رسیده و از وی خواسته شد که پیش‌نویس قرارداد را تهیه کند(۶۴).

وقتی این مانع از میان برداشته شد، زمینه در حکم آماده است تا ارتباط ناگسستنی و ظاهراً منطقی بین مذاکرات قبل از قرارداد و اسناد ادعایی قراردادی برقرار شود. زمینه سازی مزبور، این مزیت اضافی را نیز دارد که حکم بتواند راجع به مزایای خیالی این تکنولوژی پیشنهادی برای عمران تهران و براساس آن، راجع به اشتیاق ادعایی این شرکت در دستیابی به این تکنولوژی به هر قیمتی که شده، در صفحات متعدد، یکی بعد از

دیگری، داد سخن بدهد. البته همه اینها امکان پذیر نمی‌بود، اگر این واقعیت گفته می‌شد که در آن جلسه مهم ۲۸ مردادماه ۱۳۵۷ که در آن آقای دادرس امیدوار بود با حاصل کار مقدماتی خود و شرح و تفصیلات و نمایش چگونگی کار سیستم پیشنهادی، عمران تهران را تحت تاثیر قرار دهد، شرکت آنچنان بی‌علاقگی نسبت به آن نشان داد که وی ناچار شد "نقشه‌ها را روی میز گذاشته" و از اطاق خارج شود.

۲ - حکم، ادله را یکطرفه تفسیر می‌کند

تا اینجا، چند مورد از مواردی که حکم مطالب طرفین را تحریف کرده، به عنوان نمونه تشریح شد. باید گفت که همه اینها به این جهت صورت گرفته که حکم بتواند به هر قیمتی که شده به کمک آنها راعی به اصالت مدارک خواهانها بدهد. اما ادله موعید عدم اصالت محکم‌تر از آن است که با این فوت و فن‌های محدود زایل شود. اینجا است که اقدام بعدی حکم آغاز می‌شود و آن، تفسیر همواره یکطرفه ادله به نفع خواهانها و علیه خوانندگان است.

در این مورد نیز مانند دخالت حکم در مواضع طرفین، ذکر کامل کلیه موارد تفسیر یکجانبه حکم در حیطه محدود این نظر مخالف نمی‌گنجد. در عوض، باید به چند مورد نمونه‌وار بسنده کرد و این امر به بهترین وجه در نحوه برخورد حکم با آقای گلزار از یکسو و با آقای دادرس از سوی دیگر، نشان داده می‌شود.

حکم به صداقت آقای گلزار به عنوان شاهد، از جهت شهادت نادرست وی در پرونده گلشنی، که قبلاً در این شعبه مطرح بود، سخت و مداوم می‌تازد و بعد می‌گوید: "دیوان حقا" بیم آن دارد که شخصی که یکبار در گذشته مدارک و شهادت بسیار مشکوکی آنهم به قید سوگند به یک دیوان بین‌المللی ارائه کرده، اخلاقاً پروایی نداشته باشد که عمل خود را بازم تکرار کند" (۶۵). با یک چنین زمینه‌ای، حکم نتیجه‌گیری می‌کند که "آقای گلزار

نمی‌تواند با تبدیل به شاهد "بیطرف" در این پرونده به آسانی اعتبار از دست رفته را باز یابد" (۶۶).

لیکن آنچه که همه اینها را مشکوک جلوه می‌دهد، این است که این اکثریتی که در پرونده حاضر بر آن است که شهادت آقای گلزار را صرفاً به جهت شهادتش در یک پرونده پیشین به این سرعت و فوریت رد کند، عیناً همان اکثریتی است که در اولین جلسه استماع به کرات از خواهانها سؤال کرد که چرا آقای گلزار را به عنوان شاهد معرفی نکرده است. بنابراین به نظر می‌رسد که مشکل آقای گلزار به عنوان شاهد آنقدر در سابقه‌اش نهفته نیست که در امتناعش از تأیید اظهارات نادرست خواهانها.

حکم سپس مفصلاً استناد می‌کند به اظهارات من راجع به شهادت آقای گلزار، در نظر موافقم در آن پرونده. این نیز به نهایت مشکوک است. اول اینکه، من در آن پرونده تنها به این علت نظر جداگانه‌ای نوشتم که همین اکثریت حاضر، که حالا حرفهای مرا با نظر ظاهراً موافق نقل می‌کند، نظر مرا راجع به موضوع نپذیرفته بود. دوم اینکه، چیزی که حکم مصلحتاً از ذکر آن در می‌گذرد این واقعیت است که در همان "نظر" نیز من به صراحت گفتم آنچه که اهمیت دارد نه شخصیت شاهد بطور کلی یا رفتارش در جای دیگر، بلکه این است که آیا شهادت فعلی‌اش قابل باور است یا نه و آیا شهادتش با حقایق مسلم وفق دارد یا نه. در واقع، من در آن نظر، راجع به شهادت شاهدهی که به حسب اذعان خودش مدرک تحت بررسی را جعل کرده بود چنین نوشتم:

[شاهد] احتمالاً "انسانی با بهترین خصوصیات اخلاقی نیست،... باوجود این، آنچه را که راجع به جعل سند و چگونگی ارتکاب این جرم فاش کرده بسیار دقیق بوده و رنگ واقعیت دارد" (۶۷).

۶۶- بند ۱۶۵ حکم. تصمیم اکثریت مبنی بر ممانعت از شهادت چهار شاهد دیگر، به شرحی که در بالا بحث شد، این کار را راحت کرد. چهار شاهد مزبور نیز وجود هرگونه قراردادی را بین آقای دادرس و عمران تهران انکار کردند و سوابق مشابهی نیز نداشتند که حکم بتواند آن را مورد حمله قرار دهد.

۶۷- نظر موافق در پرونده گلشنی، مذکور در بالا صفحه ۶۵.

و البته اکنون ما می‌دانیم آنچه که آن جاعل معترف شهادت داده بوده راست بود و آنچه آقای گلشنی، خواهان آن پرونده که هیچ سابقه بدی هم ظاهراً نداشت، گفته بود، راست نبود. اگر حکم آن پرونده نحوه استدلال حکم حاضر را در پیش گرفته بود، اظهارات آقای گلشنی من‌غیرحق تا‌عید می‌شد.

حکم برخلاف برخوردی که با آقای گلزار دارد، راجع به سابقه کار آقای دادرس سرشار از ستایش است و می‌گوید که "شرح سوابق تحصیلی و تجربی پروفسور دادرس" نشان می‌دهد که وی تدریس در دانشگاه و کار عملی در رشته مهندسی آرشیتکت را درهم آمیخته است" (۶۸)، و بدنبال آن، شرح مفصلی از مقامات و مناصب علمی آقای دادرس در مؤسسات مختلف آموزشی آمریکا می‌آید. اما آنچه که باز مصلحتاً در اینجا از قلم می‌افتد این واقعیت است که آنچه آقای دادرس را به ایران کشانید و سپس به این دیوان سوق داد، نه سابقه علمی وی، بلکه نقش وی به عنوان "دلالت" و اشتیاق وی به یافتن پروژه‌های عظیم ساختمانی بود تا بتواند "سازندگان واجد صلاحیت آمریکایی" را به صاحبانشان معرفی کند. از لحاظ حکم حاضر، بهتر بود که سوابق وی از این زاویه مورد ارزیابی قرار می‌گرفت.

و اما مطلب اصلی: محتوای شهادت این دو نفر، یعنی آقای گلزار و آقای دادرس.

چنانکه قبلاً ذکر شد، شهادت آقای گلزار اجمالاً چنین بوده است که وی به عنوان یک مدیر بسیار موفق در یک "امپراطوری" ساختمانی در ایران، البته جزئیات رویدادهای کم اهمیت از قبیل مذاکرات پیش قراردادی یا امضای اسناد بدون هزینه با صدها شخص و مؤسسه را که هر روز با موسسه‌اش سر و کار داشتند به خاطر نمی‌آورد، لیکن تصمیم راجع به سپردن

ساختمان اسکلت یک پروژه پانصد میلیون دلاری به یک شرکت خارجی را، اگر گرفته بود، مسلماً به یاد می آورد.

وی مضافاً می گوید که به دلایلی از جمله اوضاع نامطمئن اجتماعی و سیاسی حاکم در ایران در آستانه انقلاب، مسلماً چنین امری نمی توانست اتفاق افتاده باشد. وی می گوید قابل تصور نیست که عمران تهران در زمانی که از همه کارمندان خارجی خود می خواست که از ایران خارج شوند، موافقت کرده باشد تیمی از سازندگان آمریکایی برای آغاز پروژه ای با این ابعاد به ایران دعوت شود. وی می گوید که چنین کاری دیوانگی محض می بود.

حکم به جای آنکه توجه خود را به این نکات اساسی معطوف کند و ببیند که آیا اینها با عقل سلیم منطبق است یا نه، توجه خود را منحصرآ به نکات بی اهمیتی معطوف می سازد که اصلاً هیچ ربطی به موضوعات مطروح نزد دیوان ندارد. در حکم، از آقای گلزار مفصلاً انتقاد می شود که چرا به یاد نمی آورد یا متناقض می گوید که در سال ۱۳۷۳ یکبار به ایران سفر کرد یا دو بار یا اینکه آیا اولین تماس خواندگان با وی برای اخذ شهادتنامه در جلسه ای صورت گرفت یا از طریق صحبت تلفنی، آیا آقای گلزار قبل از جلسه استماع، آقای دادرس را می شناخته یا نه، آیا مدارک پیش قراردادی بدون تعهدی را با آقای دادرس واقعا امضاء کرده بود یا خیر، آیا تصمیم راجع به عدم واگذاری کار ساختمان به آقای دادرس بر مبنای تحقیقات شخصی خود وی بوده یا کارمندانش و بالاخره آیا در هنگام قرارداد ادعایی، عمران تهران پیشنهادات دیگری برای ساختمان پروژه داشته یا خیر، و براساس این نکات که یا اصولاً بی ربط و یا بی اهمیت تر از آنند که از آقای گلزار بتوان انتظار داشت بعد از گذشت ۱۶ سال آنها را به یاد بیاورد، حکم تصمیم به مردود شناختن شهادت آقای گلزار می گیرد. هیچ کلامی راجع به نکات اصلی مورد اختلاف مطرح نمی شود.

اما درست برخلاف این روش، حکم سعی دارد شهادت آشکارا متناقض آقای دادرس را نه تنها درباره نکات بی ربط، بلکه راجع به یکایک نکات مطلقاً حیاتی از لحاظ ادعاهای وی، یا

اصولا" ندیده بگیرد و یا با سست ترین عذر و بهانه به نحوی توجیه کند. ابتدا تنها یک مثال از دسته اول بیاوریم.

از آقای دادرس در حکم بارها تمجید می شود که در مورد مذاکرات مقدماتی خود با عمران تهران صادق و صمیمی و هماهنگ بوده است. البته نباید فراموش کرد که در پرونده حاضر، آنچه که در دیوان مطرح است این نیست که آیا طرفین مذاکرات پیش قراردادی انجام دادند یا ندادند، بلکه این است که آیا این مذاکرات منجر به انعقاد قراردادی شد یا نشد. همچنانکه حکم به درستی یادآور می شود:

بدین ترتیب، موضوعی که راجع به آن باید تصمیم اتخاذ شود این است که آیا مذاکرات و موافقتنامه های مقدماتی بین خواهانها و عمران تهران، آنطور که خواهانها ادعا می کنند، منجر به انعقاد قرارداد لازم الاجرائی شده، و یا آنطور که خواندگان معتقدند، اصولاً" هیچگونه قراردادی منعقد نشد (۶۹).

بنابراین تفصیل حکم راجع به مذاکرات مزبور و تأکید فراوان بر آن کاملاً" غیرضروری است. از این گذشته، در این مورد نیز شهادت آقای دادرس نه همگون بوده است و نه واجد حداقل صمیمیت و صداقت.

راجع به موافقتنامه مقدماتی مورخ نهم فروردین ماه ۱۳۵۷ که یکی از تنها دو مدرک پیش قراردادی متبادله بین دو طرف بود، آقای دادرس مدتها اظهار می کرد که شخصاً" شاهد بود که آقای گلزار نسخه اصلی دستنویس آن را امضا کرد:

همه خانمهای ماشین تحریر [کذا] یا آنها که ماشین نویسی می‌کردند رفته بودند... و آقای جباری توافق را با خط خود روی کاغذ آورد... من شخصا با دو چشم خودم دیدم که در حضور من آقای گلزار این سند را امضاء کرد. (خط تأکید اضافه شده است)

آقای دادرس مضافاً، در ترجمه‌ای که از این سند به دیوان تسلیم کرده، آقای گلزار را یکی از امضاء کنندگان آن معرفی می‌کند و به خود حق می‌دهد که در زیر متن ترجمه شده، این عبارت را اضافه کند: ("مدیرعامل شرکت عمران تهران) رحمن گلزار".

لیکن واقعیت این است که روی آن سند، اثری از امضای آقای گلزار وجود ندارد و هنگامی که در جلسه از آقای دادرس خواسته شد که امضای آقای گلزار را نشان دهد، او فوراً "حرف خود را پس گرفت:

خوب، یکی از این امضا یا پاراف [کذا] شاید مال او باشد یا نباشد، من نمی‌دانم.

اکنون ببینیم برخورد حکم با این موضع کاملاً "متناقض آقای دادرس چگونه است. اول: اصلاً" و ابداً" ذکری از آن به میان نمی‌آید:

موافقتنامه دستنویس به فارسی توسط پروفیسور دادرس و عده‌ای از مسئولین عمران تهران که در جلسه حضور داشتند امضاء شد (۷۰).

و بعد، در صحبت راجع به صدق گفتار آقای دادرس

در جلسه استماع اول بحث دیگری درگرفت راجع به اینکه آیا موافقتنامه مورخ نهم فروردین [۲۹ مارس] را آقای گلزار امضا کرده بود یا روسای دیگر عمران تهران. پروفیسور دادرس معتقد بود که امضای آقای گلزار را روی سند مزبور می‌توان دید و اظهار عقیده کرد که آقای گلزار آن را امضا کرده بود. لیکن در

جلسه استماع دوم، وی اذعان کرد که "صد در صد مطمئن نیستم که او [یعنی آقای گلزار] آن را امضا کرده باشد". درواقع برای دیوان کاملاً روشن نیست که آیا سند مزبور را آقای گلزار (علاوه بر روسای دیگر عمران تهران) امضا کرده یا خیر، بدین لحاظ که امضاهای روی آن سند ناخواناست. از آنجا که این موضوع را نمی‌توان حایز اهمیت زیاد دانست، اشتباه مزبور ناچیز است (۷۱).

حقا" که این سخنی است بس شگفت آور. شاهی ابتدا شهادت می‌دهد که "شخصاً" با دو چشم خود آقای گلزار را در حال امضای سند دیده" و بعد می‌گوید که یکی از امضاهای روی آن سند ممکن است امضای آقای گلزار باشد یا نباشد، ولی وی نمی‌داند. حکم معذک می‌گوید که آقای دادرس ابتدا اظهار عقیده کرد که امضای آقای گلزار را "روی آن سند می‌توان دید" و گفت که "معتقد است" آقای گلزار آن را امضا کرده است. این عباراتی که زیرشان خط کشیده شده گفته آقای دادرس نیست، بلکه ساخته و پرداخته خود حکم است.

اظهار حکم مبنی بر اینکه "درواقع برای دیوان کاملاً" روشن نیست که آیا سند مزبور را آقای گلزار شخصاً... امضا کرده یا خیر، بدین لحاظ که امضاهای روی آن سند ناخواناست، خلاف واقع است. برحسب تصادف، امضا کنندگان آن سند، همه نام خود را به فارسی بالای امضایشان نوشته‌اند. نام آقای گلزار در آنجا به چشم نمی‌خورد. علاوه براین، دیوان در این پرونده و نیز در برخی پرونده‌های دیگر دهها نمونه از امضای آقای گلزار را روی اسناد گوناگون در اختیار داشته و بنابراین برای دیوان مشکل نبوده که مقایسه مختصری بین نمونه‌های مزبور و امضاهای روی موافقتنامه مورد بحث انجام دهد تا به رای‌العین ببیند که روی آن نامه، هیچ چیزی که کوچکترین شباهتی به امضای آقای گلزار داشته باشد، مشاهده نمی‌شود. بر مبنای این نوع استدلال است که حکم نتیجه می‌گیرد که "اشتباه مزبور ناچیز است". ضمناً خوب است به این نکته هم توجه شود که چگونه تناقض آشکار شهادت دهنده‌ای در مورد مطلبی در حکم، "اشتباه" نامیده می‌شود!

و اما در مورد صمیمیت آقای دادرس در دادن اطلاعات مربوط به مذاکرات پیش قراردادی به دیوان، کافی است به یاد بیاوریم که آقای دادرس، که مدعی است همه رویدادها را اعم از بی‌اهمیت یا با اهمیت در سراسر مذاکرات خود با عمران تهران روی کاغذ ثبت کرده و اظهار می‌دارد که روزها و ساعت‌های دقیق و موضوعات مورد مذاکره در جلسات خود با مسئولان آن شرکت را به یاد دارد، نامه بسیار با اهمیت مورخ ۲۰ شهریورماه ۱۳۵۷ را به دیوان تسلیم نمی‌کند یا حتی اشاره‌ای هم بدان نمی‌نماید. همانطور که ذکر شد، این سندی است به تاریخ دو روز بعد از قرارداد ادعایی، که حداقل به ظاهر نشان می‌دهد که هیچ قراردادی بین طرفین در روز مورد ادعای آقای دادرس وجود خارجی نداشته است (۷۲). کوششهای حکم در تأیید تلاش دیر هنگام آقای دادرس در بی‌اثر کردن این مدرک بسیار مهم بزودی مورد بررسی قرار خواهد گرفت. در اینجا به ذکر این نکته بسنده می‌شود که در شرح مذاکرات پیش قراردادی، آقای دادرس چنانکه نمونه فوق بوضوح نشان می‌دهد چیزی که نداشت، صداقت بود.

بحث راجع به مذاکرات مقدماتی را در اینجا به پایان می‌بریم. اما آنجایی که حکم به هر قیمتی آماده نادیده گرفتن واقعیات می‌شود شرح سراسر ضد و نقیض آقای دادرس از یکایک جنبه‌های مهم موضوع اصلی است - یعنی اینکه آیا نامه مورخ پنجم شهریورماه و قرارداد مورخ ۱۸ شهریورماه ۱۳۵۷ به امضای عمران تهران رسیده بود یا خیر. در اینجا نیز چند نمونه ذکر می‌شود:

به عنوان مثال، شهادت آقای دادرس نزد دیوان موجود است که ابتدا گفته بود که شخصاً شاهد بود که آقای گلزار نامه را به انگلیسی به منشی خود دیکته می‌کرد و بعداً، پس از اینکه در این فاصله آقای دادرس با وکیلش مشورت کرد، اظهار داشت که تسلط آقای گلزار به زبان انگلیسی در آن موقع آنچنان نبود که بتواند به آن زبان نامه دیکته کند. عکس‌العمل حکم در مقابل این تناقض راجع به یک نکته بسیار ذریبط چیست؟ حکم می‌گوید:

این یک ناهمگونی "جزئی" است و بعد ادامه می‌دهد که مهم این است که "در هر حال، پروفیسور دادرسی شهادت خود را تصحیح کرد!" (۷۳).

باز، شهادت آقای دادرسی نزد دیوان موجود است که ابتدا گفته بود که راجع به حق‌الزحمه مندرج در نامه ۱۰ درصد کل هزینه ساختمان و بعدا، اینکه ۱۲ درصد آن را خواسته بود. حکم می‌گوید که این هم اشتباهی است "جزئی"!

باز، شهادت آقای دادرسی که مدعی است از همه مطالب جلسات خود با مقامات عمران تهران یادداشت برداشته، نزد دیوان موجود است که یکبار می‌گوید روز ۳۱ مردادماه ۱۳۵۷ بود که وی از عمران تهران درخواست نوشتن نامه کرد و نامه به وی داده شد و بار دیگر می‌گوید که این امر روز پنجم شهریورماه ۱۳۵۷ اتفاق افتاد. این مورد نیز در حکم، ناهمگونی "کوچک" و "بی‌اهمیت" تشخیص داده شده است!

باز، نزد دیوان می‌بینیم که آقای دادرسی در شهادتنامه مفصل خود اصلاً این حقیقت را فاش نمی‌کند که در جلسه روز ۲۸ مردادماه ۱۳۵۷ در دفتر عمران تهران، مدیرعامل این شرکت "با حالت قهر از جلسه خارج شد" و این مطلب برای اولین بار در جلسه استماع انشاء می‌گردد. حکم می‌گوید که "این بخش از شهادت به نظر دیوان بیشتر مغشوش و آمیخته با احساسات است تا نشانگر خلل مهمی در شرح ماجرا از زبان پروفیسور دادرسی!" (۷۴).

این واقعیت در مقابل دیوان قرار دارد که آقای دادرسی، که مدعی است که رقم سه میلیون دلار مندرج در نامه حق‌الزحمه عادلانه‌ای برای خدماتی است که به روشنی مشخص شده، حداقل راجع به اینکه خدمات مزبور از چه نوعی بوده، نمی‌تواند ضد و نقیض

۷۳- بند ۱۸۲ حکم، پانویسه شماره ۴۱ (تأکید اضافه شده است).

۷۴- بند ۱۸۲ حکم، پانویسه شماره ۴۱.

نگوید. ابتدا وی می‌گوید که این حق‌الزحمه فقط برای تهیه مدارک ساختمان و نظارت بر ساخت بوده و بعد، وقتی شاهد خود وی شهادت می‌دهد که یک چنین رقم کلانی قطعاً نمی‌توانسته حق‌الزحمه چنان خدمات محدودی باشد، شهادت پیشین خود را تکذیب و ادعا می‌کند که حق‌الزحمه مزبور ضمناً برای هزینه طراحی سه کارخانه تولید مواد پیش‌ساخته نیز بوده است، و سرانجام، هنگامی که متوجه می‌شود طبق این گفته اخیر، استحقاق دریافت کل مدعی به خود را نخواهد داشت، حرف خود را مجدداً پس می‌گیرد و در جلسه استماع دوم اظهار می‌دارد که:

این گفته من اشتباه بود و از این بابت پوزش می‌خواهم و آن را اصلاح می‌کنم... باید می‌گفتم "نه"... طراحی کارخانه‌ها هنوز انجام نشده بود و طبیعتاً نمی‌توانست در حق‌الزحمه منظور شده باشد.

حال ببینیم حکم با این نکته بسیار ذریبط چگونه برخورد می‌کند که شخصی که ادعا دارد حق‌الزحمه‌ای حقیقتاً برای وی در نظر گرفته شده، از اینکه آن حق‌الزحمه بابت چه خدمتی بوده است خبر ندارد. حکم ابتدا می‌گوید که:

به نظر دیوان، این موضوع بیشتر مربوط به روابط داخلی گروه پیمانکارانی است که پروفسور دادرس برای کار در پروژه شمال شهیاد گرد آورده بود و نه مربوط به ادعای مطروح علیه عمران تهران (۷۵).

اما آن گروه پیمانکاران، که حکم بدان اشاره دارد، خود مدعی است که با خواندگان قرارداد جداگانه‌ای داشته و آن، قرارداد بین پرام و عمران تهران است که پرام طراحی کارخانه‌ها را به ازای حق‌الزحمه تقبل کرده، و مبنای ادعای دیگری است که در همین حکم رد شده است! چطور می‌توان با یک چنین موضوع بسیار موثر در مقام، که آیا عمران تهران بابت این خدمت در قبال آقای دادرس مسئول است (که ادعایش در این باب قبول شده) یا در قبال پرام (که ادعایش در همین جا رد شده) با چنین بی‌اعتنایی برخورد کرد و گفت که "مربوط به روابط داخلی آن گروه است"؟ و یا بدنبال آن اظهار داشت که:

در اولین جلسه استماع، پروفیسور دادرس شهادت داد که "هزینه طراحی کارخانه‌ها در حق‌الزحمه‌ها منظور شده است". اما در دومین جلسه استماع، وی شهادت خود را تصحیح کرد. دیوان معتقد است که شهادت اصلاحی پروفیسور دادرس در دومین جلسه استماع قابل قبول است و اشتباه در این موضوع، مطلب کم اهمیتی است... (۷۶).

توجه خواهد شد که طبق اظهار حکم، تنها کاری که پروفیسور دادرس در اینجا کرده، "اصلاح" شهادت قبلی‌اش بوده است. ضمناً او این "اصلاح" را در جلسه استماع دوم کرده است، یعنی همین جلسه‌ای که خواهانها با برگزاری آن شدیداً مخالفت می‌کردند و این بدان معنی است که اگر جلسه استماع تجدید نمی‌شد، "اصلاحی" هم به عمل نمی‌آمد (۷۷). و بالاخره باز توجه خواهد شد که اگر این "اصلاح" نبود، آقای دادرس اصلاً استحقاق دریافت این حق‌الزحمه را نمی‌داشت، همین حق‌الزحمه‌ای که اکنون حکم اینچنین سخاوتمندانه به وی اعطا می‌کند.

از همه اینها شگفت‌انگیزتر، برخورد حکم است با شهادت آقای لیمن درباره همین موضوع. باید به خاطر داشت که هنگامی که از آقای لیمن سؤال شد که آیا به عنوان یک مهندس آرشیتکت می‌تواند قبول کند که یک چنین رقم گزافی بابت دو کار، یعنی تهیه مدارک ساختمان و نظارت بر کار ساخت اسکلت آن پرداخت شود، وی می‌گوید که نمی‌تواند قبول کند و مضافاً اظهار می‌دارد که این موضوع اسباب حیرت او هم شده بود به طوری که "همین سؤال را با آنها" [یعنی با خواهانها] مطرح کرده بود. و بعد آقای لیمن می‌گوید که آنها در پاسخ به وی گفتند که خدمات دیگری، از جمله طراحی کارخانه‌ها نیز در این حق‌الزحمه منظور شده است. حال ببینیم حکم در این باره چه می‌گوید:

۷۶- بند ۲۱۸ حکم.

۷۷- این را هم باید به خاطر داشت که دستور مورخ ۳۱ تیرماه ۱۳۷۳ درباره تجدید جلسه استماع، "به منظور رعایت نظم و انصاف"، موضوع رسیدگی در جلسه استماع را محدود به صحت امضای آقای گلزار کرده بود.

از نظر دیوان، شهادت آقای لیمن دلیل مستقیمی بر اینکه حق الزحمه دادرسی اینترنشنال شامل چه کارهایی می‌شد نیست، بلکه به نظر دیوان، منطقی‌ترین تفسیر این شهادت آن است که آقای لیمن استنباط خود را ابراز می‌کرده، دایر به اینکه حق الزحمه دادرسی اینترنشنال برای جبران خلاقیت و منحصر به فرد بودن تکنولوژی دی.اف.سی پرداخت می‌شد که وی آن را چنین بیان کرد: "نبوغی که موجب طرح سیستمها شده بود" (۷۸).

به راستی که سخافت این استدلال را حدی نیست. شاهد شهادت داده است که خواهانها برای مجاب کردنش راجع به حق الزحمه مورد بحث، به او گفته‌اند که خدمات دیگری غیر از آنچه که در نامه آمده در حق الزحمه منظور شده است. حکم می‌گوید که این "دلیل مستقیمی" بر اینکه حق الزحمه دادرسی اینترنشنال شامل چه کارهایی می‌شد، نیست، بلکه "استنباط" آقای لیمن است از آنچه که در حق الزحمه منظور شده بود!

باز دیوان نامه مورخ ۲۰ شهریورماه ۱۳۵۷ را در مقابل خود دارد. نامه مزبور که دو روز بعد از قرارداد ادعایی توسط آقای دادرسی نوشته شده، فاش می‌کند که ادعای خواهانها مبنی بر اینکه در تاریخ ۱۸ شهریورماه ۱۳۵۷ با عمران تهران قرارداد امضا کردند، نادرست است. حکم می‌گوید توضیح آقای دادرسی که در نوشتن تاریخ روی نامه دچار اشتباه شده، قابل باور است و بعد یک سلسله دلایل بسیار شگفت انگیز و موضوعاً "نادرست برای توجیه این نتیجه غیرقابل توجیه خود ذکر می‌کند. حکم می‌گوید که ادعای آقای دادرسی در قید تاریخ ۱۳۵۷/۶/۲۰ [به جای ۱۳۵۷/۵/۳۰] مانند "کارهای روزانه دیوان و سایر جاها"ست (۷۹) و ادعا می‌کند که آنچه در این رابطه حائز اهمیت است این است که نویسنده نامه ناچار بود کار "نسبتاً پیچیده" تبدیل تاریخهای ایرانی و میلادی را انجام دهد و مشکل بزرگتر اینکه در آن زمان در ایران از دو تقویم مختلف استفاده می‌شد - یکی تقویم هجری شمسی و دیگری تقویم شاهنشاهی. این حرفها کلاً بی‌اساس است.

۷۸- بند ۲۱۸ حکم، پانوشته شماره ۴۷ (تأکید اضافه شده است).

۷۹- بند ۲۰۵ حکم.

اولاً، چنانکه قبلاً گفته شد، آنچه در اینجا فراموش شده این است که تاریخ مورد بحث در اینجا تاریخی در زمان گذشته نبود تا نیاز به تبدیل داشته باشد، بلکه تاریخ همان روز نگارش نامه بود. به علاوه، آقای دادرس در جای دیگری یادآور شده است که نامه مزبور توسط ماشین نویسی در دفتر آقای دره‌شوری تایپ شده بود. آیا در این صورت به آقای دادرس تذکر داده نمی‌شد که چه اشتباه فاحشی در قید تاریخ نامه مرتکب شده است؟

توجیه دیگر حکم در تأیید اشتباه ادعایی آقای دادرس این است که:

نامه به زبان فارسی نوشته شده، زبانی که پروفیسور دادرس پس از قریب سی سال زندگی در ایالات متحده که قسمت اعظم آن را همسری غیرفارسی زبان داشت، بدان چندان مسلط نبود (۸۰).

جمله زیر که ترجمه آن همین چند صفحه پیش نقل شد، نمونه‌ای است از میزان آشنایی آقای دادرس به زبان انگلیسی، زبانی که به ادعای تلویحی حکم آقای دادرس به خاطر آن، تسلط خود را به زبان فارسی از دست داده است (۸۱). این جمله، در سال ۱۹۹۳، یعنی پانزده سال بعد از تاریخ آن نامه گفته شده، و وی در تمام این مدت در ایالات متحده زندگی می‌کرده و خانم آمریکایی هم داشته:

[A]ll the lady typers [sic]... were gone... but I did saw [sic]
Mr. Golzar signing that document in the front [sic] of me....
Now, of those [sic] signature [sic] or initial [sic] could be his
or could not be his. I don't know.

۸۰- بند ۲۱۰ حکم.

۸۱- نیز باید خاطرنشان کرد که آقای دادرس می‌گوید برخی از مدارکی را که به دیوان تسلیم شده خود وی از انگلیسی به فارسی ترجمه کرده است. به عنوان مثال، در پاسخ به سؤال یکی از داوران که ترجمه فارسی به انگلیسی موافقتنامه مورخ نهم فروردین‌ماه ۱۳۵۷ از کیست، وی گفت: "من خودم ترجمه کردم".

باز، دیوان این واقعیت را در برابر خود دارد که متن نامه را به هیچوجه نمی‌توان با تاریخ مورد ادعای آقای دادرس تطبیق داد. به عنوان مثال، آقای دادرس در نامه مزبور، فعل ماضی را درباره اتفاقاتی به کار می‌برد که اذعان دارد بعد از نوشتن نامه رخ داده است. اما حکم می‌گوید که این مشکل نیز باتوجه به هدف و منظور نامه قابل حل است. تا وقتی که نامه به دست گیرنده‌اش، آقای گلزار، می‌رسید و قرائت می‌شد، رویدادهایی که نویسنده وقوعشان را در گذشته گزارش کرده بود، در واقع امر، اتفاق افتاده بود!

و سرانجام، دیوان این واقعیت را در برابر خود دارد که یک پیمانکار احتمالی که کارفرما به او گفته است که تمام کارهای مقدماتی‌اش تصویب شده، چنانکه به آقای دادرس در تاریخ ۳۰ مردادماه ۱۳۵۷ گفته شد، یک پیمانکار احتمالی که کارفرما به او دستور داده است که به سرعت قراردادی جهت امضای طرفین تهیه کند، چنانکه آقای دادرس در تاریخ ۳۰ مردادماه ۱۳۵۷ چنین دستوری داشت، منطقا" دیگر لزومی ندارد نامه‌ای بنویسد و از کارفرما درخواست کند که پیشنهاد او را برای امضاء قرارداد با نظر موافق بررسی نماید. به نظر می‌رسد که حکم حداقل تا این مقدار متوجه شده است که می‌گوید:

طی آن ملاقات [ملاقات روز ۳۰ مردادماه ۱۳۵۷]، نامه به
عمران تهران تسلیم شد، گرچه در آن زمان به نظر می‌رسید که
دیگر زائد باشد (۸۲).

لیکن آنچه که حکم نمی‌گوید این است که اگر نامه، آنطور که آقای دادرس اظهار می‌کند، در تاریخ ۳۰ مردادماه ۱۳۵۷ نوشته شده بود زاید می‌بود و اگر واقعا" در همان تاریخی که روی آن ذکر شده، یعنی ۲۰ شهریورماه ۱۳۵۷ نوشته شده بود، زاید نمی‌بود. معهدا حکم که قرار است ادله را بررسی و مشخص کند که کدامیک از دو تاریخ مورد ادعا

درست است، کلمه‌ای راجع به این مطلب نمی‌گوید که چرا تاریخی که حسب اقرار نامه را زاید می‌سازد باید مورد قبول قرار گیرد و تاریخ دیگر که نوشتن نامه را منطقی می‌نماید باید رد شود.

برخورد یکطرفه حکم با طرفین به هیچوجه محدود به ارزیابی صحت و سقم گفتار آقای دادرس و آقای گلزار نیست، بلکه نسبت به سراسر ادله تسلیمی طرفین به چشم می‌خورد.

به عنوان مثال، درباره این واقعیت که عمران تهران با امضای قرارداد ادعایی، بطور غیرمعقول مسئول پرداخت دو حق‌الزحمه به دو پیمانکار - آقای دادرس و پرآم بابت کار واحد، یعنی "نظارت بر اسکلت سازی ساختمان" می‌گردید، حکم می‌گوید که:

در مواردی که خدمات وی [آقای دادرس] به عنوان ناظر در کنار خدمات پرآم یا هاوس اچیاننا" موجب دوباره کاری می‌شده، این دوباره کاری ناشی از کارهای مختلفی بود که انجام می‌شد... (۸۳).

اینکه چگونه اجرای کارهای "مختلف" می‌تواند منجر به دوباره کاری در خدمات شود، البته معمای است مکشوف بر خود حکم و بس!

باز راجع به این واقعیت که هیچکس - حتی آقای دووه که شرکت وی، یعنی بی‌کی‌دی آر، که شخصا کارهای مقدماتی را انجام داده و بنابراین مستحق دریافت حق‌الزحمه ادعایی بوده، به اصالت نامه مورخ پنجم شهریورماه ۱۳۵۷ و قرارداد مورخ ۱۸ شهریورماه ۱۳۵۷ شهادت نداده است، حکم عامدا" کلمه‌ای نمی‌گوید، لیکن اشعار می‌دارد که:

اعتبار ظاهری قرارداد مضافاً با ادله و شهادت قابل قبول تاعید می‌گردد. این موارد شهادت عبارتند از... شهادت آقای دووه از پی‌کی‌دی آر که جنبه‌های مهم اظهارات پروفسور دادرس را تاعید کردند (۸۴).

لیکن چنانکه قبلاً دیدیم، آقای دووه فقط شهادت داده است که شرکت وی، پی‌کی‌دی آر، به درخواست آقای دادرس کارهای مقدماتی نقشه‌های مهندسی پروژه را انجام داده است، نکته‌ای که اصولاً بین طرفین محل اختلاف نبوده است. اما وی با آنکه در محضر دیوان حضور یافت، شهادت نداد که هیچیک از دو مدرک مورد بحث اصیل است، و حال آنکه اگر این دو مدرک اصیل بود او در هر دوی آنها ذینفع می‌بود، چرا که بخش اعظم، اگرچه کل حق‌الزحمه مندرج در نامه مورخ پنجم شهریورماه ۱۳۵۷، استحقاق او بود. شرکت او بود که این خدمات را انجام داده بود و او بود که باتفاق چند نفر دیگر طرف یک قرارداد ساختمانی ۶۳ میلیون دلاری می‌شد. اگر این واقعیات ادعایی صحت داشت و بعدها به عنوان واقعیات توسط آقای دادرس ساخته و پرداخته نشده بود، مسلماً آقای دووه در همان موقع از آنها اطلاع حاصل می‌کرد.

در مورد این واقعیت نیز که آقای دادرس شهادت داد که وی مدت کوتاهی پس از مراجعت به نیویورک در تاریخ ۲۲ شهریورماه ۱۳۵۷ ترتیبی داد که پرام با آی‌دی‌سی قراردادی به منظور خرید سه کارخانه دی‌ساف‌سی برای نصب در محل ساختمان منعقد نماید، لیکن علیرغم استفسارهای مکرر داوران آقای دادرس نتوانست قرارداد مذکور را ارائه کند، حکم سکوت معمول خود را حفظ می‌کند. اهمیت این مدرک متعلق به آن زمان برای ادعای آقای دادرس و سهولت امکان ارائه این مدرک ادعایی، قبلاً مورد بحث واقع شده و بنابراین نیازی به تکرار در اینجا ندارد.

و باز راجع به این واقعیت که خدمات انجام شده توسط آقای دادرس آنقدر ناچیز بوده که حق الزحمه‌ای آنچنان گزاف که در اینجا مورد ادعاست قطعاً بابت آن پرداخت نمی‌شد، حکم متوسل به معاذیر عجیب و کاملاً غیرقابل توجیهی می‌شود و مثلاً می‌گوید که:

به نظر دیوان، حق الزحمه‌ای را که باید به پروفسور دادرس پرداخت می‌شد منطقیاً باید بابت خدماتی بیش از حک و اصلاح نقشه‌ها و محاسبات دانست. برعکس، مهمترین بخش حق الزحمه مزبور بابت دستیابی به تکنولوژی دی‌اف‌سی و تخصص لازم برای استفاده از آن بود (۸۵).

آنچه که در اینجا مصلحتاً از قلم می‌افتد این است که، همانطور که قبلاً ذکر شد، "دستیابی به تخصص لازم برای استفاده از تکنولوژی..." خدمتی بود که نه توسط آقای دادرس، بلکه توسط صاحب آن تکنولوژی، پرام ارائه می‌شد، نه به ازای حق الزحمه ادعایی آقای دادرس، بلکه به ازای حق الزحمه دیگری به پرام آنها که در پرونده شماره ۲۱۳ که مورد قبول دیوان قرار گرفته، بلکه در پرونده شماره ۲۱۵ که حکم آن را رد کرده است.

و شاید با تشخیص غیرقابل قبول بودن آن بهانه است که حکم به بهانه دیگری متوسل می‌شود. چون تفاهم بین کلیه افراد دست اندر کار پروژه این بود که طرحهای مهندسی تا آنجا که ممکن است کمتر اصلاح شود،

پنج تا شش درصد حک و اصلاحاتی که پروفسور دادرس در نقشه‌ها به عمل آورده مبین این بود که کار بخوبی انجام شده و نه اینکه کار وی ناچیز بوده است (۸۶).

۸۵- بند ۲۳۰ حکم.

۸۶- بند ۲۱۷ حکم.

آنچه که باز در اینجا مصلحتاً نادیده گرفته شده این واقعیت است که وقتی آقای لیمن، آرشیکتک شاهد خود خواهانها شهادت می‌دهد که چنین حق‌الزحمه‌ای بابت چنین کار ناچیزی قابل تصور نمی‌توانسته باشد، اظهار او مجرد و کلی نیست - ارزیابی او از ارزش کار براساس درصد تغییر در نقشه‌ها نبوده - بلکه ارزیابی عینی و واقعی درباره کار "بخوبی انجام شده" آقای دادرسی بوده است. آقای لیمن اولین کسی است که "خوب انجام شدن" آن کار را دریابد زیرا او بود که اصرار داشت حتی‌الامکان تغییرات کمی صورت گیرد. معهداً آقای لیمن می‌گوید کاری که آقای دادرسی انجام داد حتی درخور کسری از حق‌الزحمه‌ای که حسب ادعا عمران تهران به عهده گرفته بود نمی‌بود. درمقابل این شهادت، حکم مدعی است که بهتر می‌داند و می‌گوید که چون تغییرات انجام شده جزئی بوده، حق‌الزحمه‌ای اینچنین گزاف موجه بوده است!

نکته مهم‌تر در این خصوص اینکه دیوان از ادله موجود نزد خود و مشخصاً از متن صریح پیشنهاد مفصل پی‌کی‌دی آر بخوبی می‌داند که پی‌کی‌دی آر، یعنی مبتکر تکنولوژی مورد بحث و شرکتی که درواقع کار حک و اصلاح نقشه‌ها را انجام داده است، وجهی از مشتریان خود بابت این خدمت نمی‌گرفته است. لیکن این امر نیز مانع کوشش حکم در نیل به هدف از پیش برگزیده خود نمی‌شود. حکم می‌گوید "استدلال مزبور این واقعیت را نادیده می‌گیرد که پیشنهاد پی‌کی‌دی آر، گرچه جزو سابقه پرونده‌های حاضر است، اما بخشی از قرارداد محسوب نمی‌شود" (۸۷).

آیا این احتجاج بدون قصد سوء و صرفاً ناشی از عدم درک استدلال خوانندگان است؟ روشنی استدلال خوانندگان در این باره آنچنان است که تصور این امر را مشکل می‌کند. حرف خوانندگان این نیست که پیشنهاد پی‌کی‌دی آر جزئی از قرارداد است، بلکه می‌گویند که پیشنهاد مزبور شرایطی را که فروشنده برای فروش سیستم خود تعیین کرده بود روشن

می‌کند. به عبارت خلاصه، در اینجا بحث از نوعی خدمت یا تکنولوژی است که برای فروش ارائه شده است. آقای دادرس که نماینده صاحب امتیاز این تکنولوژی در ایران است باید شرایط فروش خود را مشخص کند. برای انجام این کار، او، و نه مبتکر تکنولوژی، پیشنهاد مفصلی به خریدار احتمالی تسلیم می‌نماید که عبارتست از پیشنهاد پی‌کی‌دی‌آر، که حسب اظهار وی، بعداً "مورد مذاکره واقع شده و به صورت قرارداد ادعایی درآمده است.

مطلب خوانندگان در اینجا این نکته قانع کننده است که وقتی فروشنده احتمالی شخصاً پیشنهاد کتبی و جامعی به خریدار احتمالی می‌دهد که در آن هیچگونه وجهی بابت تغییرات در نقشه‌های مهندسی منظور نشده، ادعای بعدی آن فروشنده که معذک خریدار برای همین کار و برخلاف شرایط پیشنهادی فروش، حق‌الزحمه‌ای به مبلغ سه میلیون دلار تعهد کرده است منطقیاً قابل استماع نیست. همچنین این اظهار وی نیز قابل استماع نیست که با آنکه در پیشنهاد، حق امتیاز تکنولوژی ارائه شده قرار بود در قرارداد اصلی ساختمان و آنهم با پرداخت وجه مختصری به صاحب امتیاز جبران شود، معیذاً وی موفق شد از خریدار احتمالی تعهد دو پرداخت بگیرد: یکی به عنوان بخشی از حق‌الزحمه سازنده و دیگری به عنوان قسمتی از حق‌الزحمه مشاور.

استدلال "اضافی" حکم در این باره به همان اندازه غیرقابل دفاع است:

یک نکته مهم را نباید فراموش کرد و آن اینکه طرف مذاکره با عمران تهران، پروفیسور دادرس بود و نه پی‌کی‌دی‌آر... بدین لحاظ، می‌توانست حق‌الزحمه و شرایط قراردادی متفاوتی نسبت به پیشنهاد استاندارد ابداع کننده تکنولوژی (پی‌کی‌دی‌آر)... مطالبه نماید (۸۸).

برای این استدلال برخوردارنده، پاسخ کوتاهی وجود دارد: پیشنهاد مورد بحث، شرایط پیشنهادی آقای دادرس بود برای ساخت و نه شرایط پیشنهادی پی‌کی‌دی‌آر، که عمران تهران سر و کار یا قراردادی با آن نداشت. این پیشنهاد توسط آقای دادرس به عمران تهران داده شده بود نه توسط پی‌کی‌دی‌آر. نمی‌توان قبول کرد که فروشنده‌ای ابتدا "شرایط قراردادی" خود را به خریدار احتمالی اعلام کند و بعد در خصوص تحصیل امتیازاتی علاوه بر آنچه خود پیشنهاد کرده است، به مذاکره پردازد.

فهرست مواردی که آقای دادرس به همین ترتیب مورد پشتیبانی بی‌دریغ حکم قرار گرفته، فهرستی بس طولانی است. لیکن به قدر کافی در اینجا بحث و نشان داده شد که چگونه هریک از ادله تسلیمی خواندگان هر قدر هم که تعیین کننده عدم اصالت مدارک مورد بحث بوده، با بی‌اعتنایی مطلق کنار گذاشته شده تا از نتیجه غیرقابل اجتنابی احتراز گردد.

۳ - چند نکته پایانی از نوعی دیگر

پیش از آنکه مجملی از ادله تسلیمی در پرونده حاضر ارائه شود، چند نکته که در قالب بحثهای فوق نیست، به اختصار یادآور می‌شود.

اولاً، اینکه نظر مخالف حاضر تقریباً بطور اختصاصی به موضوع عدم اصالت مدارک مورد بحث پرداخته، تنها به سبب اهمیت فراوان و نقش تعیین کننده‌ای است که آن موضوع در رسیدگیهای حاضر دارد. بنابراین، جز در مواردی که مشخصاً ذکر شده، عدم اشاره در این نظر به هر نکته دیگر مطروح در حکم، نباید نشانه قبول آن نکته تلقی گردد.

دوم اینکه، در تاریخ نهم مردادماه ۱۳۶۵ دو عضو کانون وکلای نیویورک، که از آن تاریخ بی‌بعد به عنوان وکلای خواهانها در این رسیدگیها عمل کردند، کتبا به دیوان اطلاع دادند که به عنوان "وکلا و نمایندگان قانونی... شرکت ساختمانی پرام" منصوب شده‌اند.

با این وصف، ادله‌ای که بعداً" به دیوان تسلیم شد، نشان می‌دهد که متجاوز از چهار سال پیش از آن تاریخ، یعنی در تاریخ هشتم دیماه ۱۳۶۱ شرکت پرآم منحل و مجوز تأسیس آن طبق اطلاعیه دبیر ایالت نیویورک باطل شده بوده است. بعداً" خواهانها اظهار داشتند که طبق اقداماتی که وفق قوانین نیویورک به عمل آمد، دستور انحلال پرآم در تاریخ اول بهمن‌ماه ۱۳۶۵ لغو گردید.

به فرض صحت اظهار فوق، این واقعیت به جای خود باقی است که در زمانی که وکلای مذکور مدعی استخدام خود از جانب پرآم گشتند، شرکت مزبور حداقل چهار سال بود که منحل شده بود و تا شش ماه بعد از آن تاریخ مجدداً" احیا نشد. چنین اظهار خلاف واقعی در محضر یک دیوان بین‌المللی، که حکم مطابق انتظار اشاره‌ای بدان نمی‌کند، موجب کمال تأسف است، خصوصاً" که این اظهار خلاف از ناحیه دو وکیل باشد که به اعتبار حرفه خود وظیفه خاصی نسبت به دادگاهها دارند.

سوم اینکه ، در تاریخ ۳۱ تیرماه ۱۳۷۳ این شعبه با صدور دستوری، چنانکه قبلاً" توضیح داده شد، تصمیم خود را به تجدید استماع پرونده حاضر صرفاً" جهت بررسی شفاهی شهادت آقایان گلزار و دادرس به طرفین اطلاع داد و مضافاً" ارائه شهادت توسط هر شاهد دیگری را منع کرد. دستور مزبور، تا آنجا که به تصمیم به برگزاری مجدد جلسه استماع مربوط می‌شد، با رای اکثریت رئیس شعبه و اینجانب(۸۹) و با مخالفت عضو سوم شعبه(۹۰) اتخاذ گردید.

۸۹- بنگید به: نظر موافق محسن آقاحسینی درباره دستور مورخ ۳۱ تیرماه ۱۳۷۳.

۹۰- بنگید به: نظر مخالف ریچارد سی. الیسون نسبت به دستور مورخ ۳۱ تیرماه ۱۳۷۳ راجع به تجدید جلسه استماع.

حکم حاضر اکنون در صدد آن برآمده است که "به توضیح دلایل [آن] تصمیم" پردازد(۹۱). پس از اینکه حکم صفحات متعددی را به بحث طولانی درباره موضوع اختصاص می‌دهد، ظاهراً" به منظور اطمینان خاطر برخی از خواهانها، نتیجه‌گیری می‌کند که تصمیم به تجدید جلسه استماع در پرونده حاضر ناشی از "وضعیت بی‌سابقه‌ای" بوده است که "احتمال نمی‌رود تکرار شود"(۹۲). این گفته واقعا" بسیار عجیب است. دلایل تصمیم فوق باید در همان موقع اخذ تصمیم تشریح می‌شد و نه شانزده ماه بعد از آن، یعنی مدت‌ها بعد از آنکه در معرض نظرات موافق و مخالف سایر اعضای شعبه قرار گرفت.

لیکن نکته اصلی مورد نظر من این نیست. من این سطور را به منظور ضبط این واقعیت می‌نگارم که کلیه توضیحاتی که در باره آن تصمیم در حکم آمده صرفاً" نمایانگر افکار یک عضو از شعبه حاضر بوده و بدین لحاظ قدرت ایجاد رویه ندارد. این امر بدان سبب است که اینجانب، که به همراه عضو دیگر (رئیس) شعبه تصمیم به تجدید جلسه استماع را اتخاذ کردیم، موافق هیچیک از توضیحاتی نیستم که اینک به عنوان "دلایل" آن تصمیم ذکر می‌شود.

بخش سوم - شرح بسیار مختصری از پرونده

اینک به ذکر خلاصه‌ای از پرونده مطروح در دیوان می‌پردازیم. در این پرونده، خواهان شخصی است به نام آقای دادرس که اظهار می‌کند که زمانی در سال ۱۳۵۷، خوانده، عمران تهران، به منظور ساختن اسکلت پروژه عظیم خانه‌سازی خود، به یک سیستم ساختمانی علاقمند شد که آقای دادرس در آن زمان نماینده انحصاری آن در ایران بود.

۹۱- بند ۴۹ حکم.

۹۲- بند ۵۳ حکم. اتفاقاً" کمتر از یکماه قبل تکرار شد. بنگرید به: دستور مورخ ۲۹ شهریورماه ۱۳۷۴ در پرونده‌های شماره ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ صادره در شعبه یک دیوان.

مذاکرات دو طرف منجر به تفاهماتی مقدماتی شد که در موافقتنامه مورخ نهم فروردین ماه و "پیشنهاد" مورخ ۲۴ خردادماه ۱۳۵۷ منعکس گردید. مقدماتی از این رو که در هر دوی این مدارک طرفین صراحتاً ذکر می‌کنند که هیچگونه تعهدی تقبل نمی‌کنند مگر آنکه قرارداد لازم الاجرائی بعداً منعقد گردد.

آقای دادرسی می‌گوید که بعد از امضای مدارک فوق، وی به ایالات متحده می‌رود تا زمینه کارها را فراهم آورد. برای این منظور وی به تشکیل دو شرکت در ایالات متحده، به نامهای پراسم و آآی‌دی‌سی، مبادرت می‌ورزد و نقشه‌های مهندسی اسکلت پروژه را که از قبل موجود بوده، برای مطابقت با سیستم ساختمانی خود حک و اصلاح می‌کند.

لیکن وی صریحاً اذعان می‌کند که حدود دو ماه بعد که به ایران بازمی‌گردد و در جلسه‌ای با مقامات عمران تهران شرکت می‌کند تا نتایج کارهای خود را به آنها اطلاع دهد، آقای گلزار مدیرعامل عمران تهران به حالت قهر از اطاق خارج می‌شود و حتی حضور آقای دادرسی را نادیده می‌انگارد. به گفته خود آقای دادرسی، با او "مانند سگ رفتار کردند". این واقعه در روز ۲۸ مردادماه ۱۳۵۷ اتفاق می‌افتد.

خوانندگان برای دیوان توضیح داده‌اند که علت اصلی بی‌علاقگی بعدی عمران تهران، تغییر سریع در جو سیاسی و اجتماعی در ایران بوده است، جوی که پیش از آن شرکت مزبور را وادار کرده بود از کارمندان خارجی خود بخواهد که کشور را ترک کنند و لذا وضعیتی ایجاد نموده بود که شرکت نمی‌توانست در عین حال از یک شرکت آمریکایی دعوت کند که اسکلت سازی پروژه‌ای را با این ابعاد عظیم انجام دهد.

آقای دادرسی، از طرف دیگر، رویدادهای بعدی را به صورت متفاوتی تعریف می‌کند، به صورتی که غیرقابل باور است. ظرف کمتر از ۴۸ ساعت، بدون آنکه آقای دادرسی در این فاصله کاری برای تغییر نظر عمران تهران کرده باشد، ناگهان در عمران تهران، علاقه به

پیشنهاد آقای دادرس مجدداً "جان می‌گیرد. برای این ادعای خیالی، یعنی تغییر ناگهانی در فکر عمران تهران به دعوت یک شرکت آمریکایی برای ساختن یک پروژه عظیم علیرغم شرایط حاکم در کشور، آقای دادرس هیچگونه توضیحی ندارد، جز اینکه می‌گوید این امر "موجب شرف زائدالوصف" وی گردید.

آقای دادرس ادعا می‌کند که ظرف کمتر از ۴۸ ساعت عمران تهران وی را به جلسه‌ای دعوت کرد تا به او بگوید که همه نقشه‌هایش، یعنی همان نقشه‌هایی که مدیرعامل عمران تهران دو روز پیش از آن حتی از نگاه بدانها هم خودداری کرده بود، رسماً به تصویب رسیده است. راجع به اینکه چگونه انجام چنین کار مفصلی در چنین مدت کوتاهی امکان یافت، باز هم آقای دادرس توضیحی ندارد.

در این جلسه اخیرالذکر، یعنی صبح روز ۳۰ مردادماه ۱۳۵۷، به آقای دادرس گفته شد که تا بعد از ظهر همان روز متن قرارداد مورد نظر را تهیه کند و وی می‌گوید که چنین کرد. راجع به اینکه چرا شرکتی به بزرگی عمران تهران که مسلماً اداره حقوقی بزرگ و معظمی هم داشته، باید از مهندسی که چندان تسلطی هم به انگلیسی نداشته، بخواهد که متن یک سند مهم حقوقی را به انگلیسی تهیه کند، سندی که باید حقوق و تعهدات طرفین را در یک معامله پیچیده چندین میلیون دلاری به دقت هرچه تمامتر معین کند، باز هم آقای دادرس هیچگونه توضیحی ندارد و حتی توضیح نمی‌دهد که اصولاً چگونه توانست ظرف تنها چند ساعتی که وقت داشت چنین متنی را تهیه کند.

آقای دادرس می‌گوید که بقیه کارها سهل و آسان پیش رفت. چند روز بعد از شروع مذاکرات با عمران تهران، به درخواست وی نامه‌ای به تاریخ پنجم شهریورماه ۱۳۵۷ به وی داده شد و حدود دو هفته بعد، یعنی در روز ۱۸ شهریورماه ۱۳۵۷ قرارداد اصلی ساختمان به امضا رسید، و این دو مدرکی است که دعاوی حاضر منحصرأ بر مبنای آنها اقامه گردیده است.

این مقدار درخصوص ماهیت شرح رویدادها از زبان آقای دادرس. و اما متن دو مدرک مستند او. در سند اولی، عمران تهران تعهد می‌کند که بابت خدماتی که آقای دادرس انجام داده یا قرار است انجام دهد، مبلغی متجاوز از سه میلیون دلار به وی پرداخت کند. در سند دومی، اسکلت سازی پروژه، به ارزش حدود ۶۳ میلیون دلار به پرام واگذار می‌شود که آقای دادرس و شریک ایرانی‌اش، مهندسین مشاور کن، نقش مشاور پروژه را دارند و جزئیات تعهد عمران تهران در سند اول برای اولین بار در سند مزبور روی کاغذ می‌آید.

آقای دادرس برای اثبات اصالت دو سند مذکور، عمدتاً به خود دو سند و به شهادت شخصی خود استناد می‌کند. شهادت وی قریباً مورد بررسی قرار خواهد گرفت. در مورد خود اسناد، عدم اصالت آنها نه تنها از ظاهر و محتوایشان، که خلاف عقل سلیم و هرگونه عرف عقلایی تجاری است، بلکه با اوضاع و احوالی که حسب اذعان در روز امضای ادعایی آنها و بعد از آن وجود داشته است، به فوریت آشکار می‌شود. ابتدا نگاهی به نامه مورخ پنجم شهریورماه ۱۳۵۷ می‌افکنیم.

— با آنکه آقای دادرس اذعان دارد که از عمران تهران فقط درخواست کرده بود نامه‌ای به وی داده شود تا "به همکاری‌اش نشان دهد که عمران تهران نقشه‌های وی را تصویب کرده است"، اظهار می‌شود که عمران تهران نامه‌ای امضا کرده که اشعار می‌دارد نه تنها نقشه‌ها به تصویب رسیده، بلکه حق‌الزحمه‌ای متجاوز از سه میلیون دلار برای خدمات گذشته و آینده آقای دادرس، داوطلبانه به وی پیشنهاد شده، و این امر علیرغم این واقعیت صورت می‌گیرد که آقای دادرس اعتراف کرده که در تاریخ نامه — یعنی در پنجم شهریورماه ۱۳۵۷ عمران تهران و آقای دادرس سرگرم بحث درباره پیشنهاد وی برای فروش سیستم خاص ساختمانی بودند که نقشه‌های مورد بحث فقط برای آن سیستم مفید بود. به عبارت دیگر، حسب ادعای عمران تهران خود را متعهد به پرداخت حق‌الزحمه گزارفی بابت نقشه‌هایی می‌کند که در صورت عدم

استفاده از این سیستم خاص ساختمانی برای عمران تهران هیچگونه فایده‌ای نمی‌داشت و آنهم در زمانی که هیچ اطمینانی وجود نداشت که توافقی برای استفاده از این سیستم حاصل خواهد شد.

— با آنکه در نامه صراحتاً قید شده است که بخشی از حق‌الزحمه مندرج در آن بابت "نظارت" آقای دادرس "بر ساخت" اسکلت پروژه می‌باشد، طرفین تا آن وقت هیچگونه توافقی راجع به اینکه اصولاً کار ساخت اسکلت پروژه به آقای دادرس واگذار خواهد شد یا خیر حاصل نکرده بودند. به عبارت دیگر، حسب ادعا، عمران تهران ابتدا خود را متعهد به پرداخت حق‌الزحمه نظارت آقای دادرس بر ساخت اسکلت پروژه، و بعد شروع به مذاکره راجع به شرایط آقای دادرس برای ساخت کرده است.

— با آنکه در نامه صحبت از حق‌الزحمه واحدی برای "تسلیم مدارک ساختمانی" و "نظارت بر ساخت" می‌شود، لیکن این دو خدمت، کاملاً غیرمرتبط به یکدیگر بوده و در تاریخ نگارش نامه، تعیین حق‌الزحمه واحد برای هر دو با عقل جور در نمی‌آید. کار اولی، کاری بود انجام شده و بنابراین استحقاق به حق‌الزحمه آن پیش از تاریخ نگارش نامه حاصل شده بود، درحالیکه کار دومی، برعکس، کاری بود که باید بعد از نگارش نامه انجام می‌شد، آنهم تنها پس از توافق طرفین درباره شرایط قرارداد آتی برای ساخت پروژه. به عبارت دیگر، اگر قرارداد ادعایی مورخ ۱۸ شهریورماه ۱۳۵۷ نمی‌بود، که این خود مسلماً در آن وقت امکان زیادی داشت، نامه ادعایی مورخ پنجم شهریورماه ۱۳۵۷ اصولاً حق‌الزحمه آقای دادرس را برای کارهایی که وی قبلاً انجام داده بود، مشخص نمی‌کرد.

— با آنکه در مدارک مقدماتی - و بویژه در "پیشنهاد" مورخ ۲۴ خردادماه ۱۳۵۷ صراحتاً قید گردیده که آقای دادرس و مهندسین مشاور کن مشترکاً مسئول تهیه مدارک ساختمانی - یعنی اصلاحات لازمه در نقشه‌ها - می‌باشند، در نامه مزبور

حق الزحمه این خدمت تنها به آقای دادرس داده می شود و نه به هر دوی آنها. بله، این اشکال هم در قرارداد ادعایی مورخ ۱۸ شهریورماه ۱۳۵۷ مرتفع می شود. لیکن اگر طرفین موفق به انعقاد آن قرارداد نشده بودند، آقای دادرس حق داشت تمام آن حق الزحمه را بابت خدماتی مطالبه کند که بخشی از آن را شرکت مهندسی مشاور کن انجام داده بود.

— با آنکه از حق الزحمه پیشنهادی به آقای دادرس در نامه مزبور، چنانکه در بالا ذکر شد، بخشی بابت "نظارت بر ساخت" بود، این خدمت، طبق "پیشنهاد" مورخ ۲۴ خردادماه ۱۳۵۷ و نیز طبق قرارداد مورخ ۱۸ شهریورماه ۱۳۵۷ قرار بود توسط پیرام انجام شود، نه توسط آقای دادرس. به عبارت دیگر، ادعا می شود که عمران تهران بابت خدمتی که در مدارک امضا شده توسط آن شرکت قبل و بعد از تاریخ نامه مزبور، به واحد دیگری اختصاص یافته بود، به آقای دادرس پاداش داده است.

— با آنکه طبق مقررات ذریبط و مسلماً طبق رویه معمول در ایران، لازم است نامه هایی از این قبیل که یک شرکت ایرانی را متعهد به پرداخت حق الزحمه بسیار گزافی به یک فرد خارجی می کند، در اصل به فارسی نوشته شود تا مثلاً بخش مالی شرکت یا مقامات مالیاتی ایران بتوانند روی آنها اقدام کنند، آقای دادرس اذعان دارد که هیچ متن فارسی یا حتی ترجمه فارسی از نامه مزبور تهیه یا امضا نشد.

— با آنکه خدمت مورد بحث، یعنی حک و اصلاح مختصر نقشه های مهندسی اسکلت پروژه که قبلاً تکمیل شده بود، آنقدر ناچیز است که پی کی دی آر، یعنی شرکتی که امتیاز سیستم را دارد و خود خدمت را ارائه می دهد، در شرایط پیشنهادی مفصل و چاپ شده خود اظهار می دارد که بابت آن از مشتری وجهی نمی گیرد، و با آنکه همین شرایط پیشنهادی جزو اولین دسته مدارکی است که آقای دادرس ابتدا جهت بررسی به عمران تهران می دهد، ادعا شده است که عمران تهران موافقت کرد مبلغ بسیار

گزافی به ازای این خدمت بپردازد. به عبارت دیگر، ادعا می‌شود که عمران تهران پیشنهاد رایگانی را که دارند امتیاز از طریق واسطه‌ای به آن می‌دهد، کنار می‌گذارد و به جای آن، یک حق‌الزحمه سه میلیون دلاری به واسطه می‌پردازد. حق‌الزحمه‌ای که شاهد خود خواهانها یعنی شخصی به نام آقای لیمن می‌گوید که اگر بشنود که این مقدار حق‌الزحمه فقط بابت این مقدار کار پرداخت شده "مات و مبهوت می‌شود"، حق‌الزحمه‌ای که آنقدر غیرواقعی است که آقای دادرس را وامی‌دارد که به دروغ شهادت دهد و بعد به ناچار گفته خود را پس بگیرد و بگوید که شامل خدمات دیگری، که البته هیچگاه انجام نشده، نیز می‌شده است.

— با آنکه خبر تصویب بلاشرط کار از طرف عمران تهران و اعطای حدود سه میلیون دلار حق‌الزحمه بابت آن، مسلماً با اهمیت تر از آن است که منحصرآ پیش آقای دادرس بماند و حداقل، مثلاً، همکاران نزدیک وی از آن مطلع نشوند، هیچ شهادتی در اثبات اصالت نامه مزبور به دیوان ارائه نشده است، حتی از طرف آقای دووه، مدیرعامل بی‌کی‌دی آر. اهمیت ویژه عدم اظهار هیچ کلمه‌ای از ناحیه شخص اخیرالذکر را مسلماً نمی‌توان از نظر دور داشت. آقای دووه به عنوان مدیرعامل بی‌کی‌دی آر شخصی بود که تمام کار مورد بحث یا حداقل بخش اعظم آن را در واقع انجام داد و بدین لحاظ، می‌بایست جزو اولین کسانی می‌بود که از تصویب نقشه‌ها توسط عمران تهران و تعهد این شرکت به پرداخت مبلغ گزافی بابت آن مطلع می‌شد. وی در محضر دیوان حاضر شد و شهادت داد که کار را انجام داده اما هیچ چیزی در اثبات اصالت نامه مورد بحث نگفت، حتی هیچ نشانه‌ای از اینکه هیچگاه وجود چنین نامه‌ای را به وی اطلاع داده باشند به دست نداد.

— با آنکه تعهد قطعی و الزام آور مندرج در نامه، به فرض اصالت، بلافاصله آقای دادرس را مستحق دریافت مبلغی حدود سه میلیون دلار می‌نمود، که برای آرشیتکتی نظیر او مسلماً مبلغ معتنا بهی است، کوچکترین مدرکی وجود ندارد که وی بلافاصله

پس از ایجاد تعهد یا مدت‌ها بعد از آن، پرداخت آن را مطالبه کرده باشد. از آن مهمتر اینکه، دلیلی در دست نیست که آقای دادرس بعد از عدم دریافت طلب خود، هیچگاه کوشیده باشد ادعای خود را در جایی مطرح کند، چه نزد عمران تهران و چه در جای دیگری، تا بعداً در محضر دادگاه صالحی مورد استفاده قرار گیرد.

و اما شهادت آقای دادرس در اثبات اصالت سندی با این خصوصیات، شهادتی که فی‌نفسه کذب شرح ادعایی رویدادها و در نتیجه، عدم اصالت نامه مورد بحث را آشکار می‌کند، بدین شرح:

— آقای دادرس در شهادت خود اظهار می‌دارد — و ضمناً حسب گفته وی این اظهار براساس یادداشتهایی است که وی در همان زمان تهیه کرده بود — که حق‌الزحمه مندرج در نامه، در روز پنجم شهریورماه ۱۳۵۷ مورد مذاکره و توافق نهایی واقع شد. هم او در جای دیگری در مدارک پرونده، از این اظهار خود عدول کرده می‌گوید که درواقع روز ۳۱ مردادماه ۱۳۵۷ بود که حق‌الزحمه مورد مذاکره و توافق نهایی قرار گرفت.

— آقای دادرس اظهار می‌دارد که بابت حق‌الزحمه خود، ابتدا ۱۰ درصد کل هزینه ساختمان را مطالبه کرد. در جای دیگر، وی این گفته خود را انکار و ادعا می‌کند که پیشنهاد اولیه وی حداقل ۱۲ درصد هزینه مذکور بوده است.

— آقای دادرس در جلسه استماع به قید سوگند شهادت می‌دهد که هنگامی که آقای گلزار نامه مورد بحث را به انگلیسی به منشی خود دیکته می‌کرد، وی حضور داشت. چند ساعت بعد، وی از دیوان اجازه می‌خواهد که موضوع را روشن کند و بعد توضیح می‌دهد که آقای گلزار چندان تسلطی به زبان انگلیسی نداشت که بتواند نامه را به انگلیسی دیکته کند. مضافاً وی اذعان می‌کند که در فاصله این دو اظهار کاملاً

متضاد، او درباره مطلب — که امری موضوعی است — با وکیلش مشورت کرده است. جالب این که سوابق موجود در دیوان در پرونده دیگری نشان می‌دهد که آقای گلزار در آن زمان به زبان انگلیسی آشنایی نداشت.

— آقای دادرس اظهار می‌کند، و چنانکه قبلاً گفته شد، متن نامه مورخ پنجم شهریورماه ۱۳۵۷ و قرارداد ادعایی مورخ ۱۸ شهریورماه ۱۳۵۷ این اظهار وی را تأیید می‌کنند، که حق الزحمه مندرج در نامه تنها برای دو کار بود: حک و اصلاح نقشه‌های مهندسی و نظارت بر ساخت اسکلت. لیکن بعداً که شاهد خود وی — آقای لیمن — شهادت می‌دهد که یک چنین حق الزحمه گزارفی نمی‌توانست بابت یک چنین کار جزئی داده شده باشد و اینکه وی (آقای لیمن) از این موضوع مبہوت شده و آقای دادرس به وی گفته بود که کارهای دیگری نیز در حق الزحمه مزبور منظور شده بوده است، آقای دادرس، به عادت معمول خود، اظهارات قبلی خود را پس می‌گیرد و می‌گوید که حق الزحمه مزبور در واقع بابت کار دیگری یعنی طراحی سه کارخانه برای نصب در محل ساختمان نیز بوده است. همه این وقایع در اولین جلسه استماع روی می‌دهد و بعد وقتی که در فاصله دو جلسه استماع آقای دادرس تشخیص می‌دهد که این اظهار اخیر با درخواست وی بابت تمام حق الزحمه مندرج در نامه منافات دارد — چرا که وی هیچگاه نگفته است که این کار اضافی را نیز انجام داده است — آقای دادرس در جلسه استماع دوم بار دیگر اظهارات نهایی خود در جلسه استماع اول را پس می‌گیرد و می‌گوید که به ازای حق الزحمه مندرج در نامه، وی ملزم به انجام هیچ کار دیگری جز آنچه که بدو" تشریح کرده بود، نبوده است.

— آقای دادرس در شهادت شفاهی خود اظهار می‌دارد — و این اظهار در نامه مورخ پنجم شهریورماه قرارداد مورخ ۱۸ شهریورماه ۱۳۵۷ و لوایح کتبی وی نیز منعکس است — که کار حک و اصلاح نقشه‌های مهندسی که بخشی از حق الزحمه مندرج در نامه مورخ پنجم شهریورماه بابت آن معین شده، قرار بود توسط مشاور، یعنی آقای

دادرسی و مهندسین مشاور کن انجام شود و چنین نیز شد. لیکن آقای دادرسی در نامه مورخ ۲۰ شهریورماه ۱۳۵۷ به مدیرعامل عمران تهران، صراحتاً اظهار می‌دارد که این کار قرار است توسط پیرام انجام شود، شرکتی که در پرونده‌های حاضر هیچ ادعایی بابت حق‌الزحمه مورد بحث، مطرح نکرده است.

ادله‌ای که تاکنون مورد اشاره قرار گرفت و همه قاطعانه عدم اصالت نامه مورخ پنجم شهریورماه ۱۳۵۷ را ثابت می‌کند، در عین حال ادله معتبری در اثبات عدم اصالت قرارداد ادعایی مورخ ۱۸ شهریورماه ۱۳۵۷ نیز می‌باشد. لیکن بازهم دلایل دیگری برای این نتیجه‌گیری وجود دارد، منجمله:

با آنکه ادعا می‌شود که قرارداد در تاریخ ۱۸ شهریورماه ۱۳۵۷ به امضا رسیده، در محضر دیوان نامه‌ای به تاریخ ۲۰ شهریورماه ۱۳۵۷ وجود دارد که در آن آقای دادرسی از مدیرعامل عمران تهران درخواست می‌کند که امضای قراردادی را با پیرام با نظر موافق بررسی کند. آقای دادرسی که در همه موارد دیگر کلیه مدارک ذیربط و غیر ذیربط راجع به مذاکرات پیش قراردادی خود را با عمران تهران در اختیار دیوان قرار داده، این مدرک ذیربط و مهم را به دیوان ارائه نمی‌کند، سهل است حتی از اشاره بدان نیز خودداری می‌کند، و وقتی که همان نامه بعداً توسط خوانندگان ارائه می‌شود، وی ادعا می‌کند که در نوشتن تاریخ روی نامه اشتباه کرده است و تاریخ آن باید ۱۳۵۷/۵/۳۰ می‌بود و نه ۱۳۵۷/۶/۲۰. معهداً صرف نظر از نتیجه‌ای که منطقیاً می‌بایست از عدم ارائه این مدرک مهم توسط آقای دادرسی به زیان وی گرفته شود و صرفنظر از ماهیت بسیار غیرطبیعی اشتباه ادعایی، محتویات نامه، بدون هیچ شائبه تردیدی نشان می‌دهد که امکان نداشته نامه در تاریخ مورد ادعای آقای دادرسی نوشته شده باشد. به عنوان مثال، نامه مزبور اشاراتی به وقوع قبلی رویدادهایی دارد که حسب اذعان آقای دادرسی بعد از تاریخی که وی اینک برای نامه پیشنهاد می‌کند، اتفاق افتاده است.

— با آنکه در قرارداد ادعایی صحبت از مهندسین مشاور کن به نمایندگی شخصی به نام آقای دره‌شوری، مشاور مشترک پروژه می‌شود، با آنکه خدمات پیش از قرارداد این مشاور تصدیق و وظایف آینده قراردادی آن تشریح می‌گردد و با آنکه حق‌الزحمه آن شرکت برای کار پیش از قرارداد و بعد از قرارداد مشخص می‌شود، با کمال تعجب در هیچ کجای قرارداد نشانه‌ای از رضایت مهندسین مشاور کن با هیچیک از این ترتیبات وجود ندارد. سند مزبور را آقای دره‌شوری امضا نکرده و دلیلی هم در هیچ جای دیگری نیست که شخص دیگری نمایندگی آن شرکت را به عهده داشته است.

— با آنکه طبق قرارداد عمران تهران با آرشیکتک پروژه، یعنی هاوس اینترنشنال، شرکت اخیرالذکر مسئول هماهنگی کارهای سازه‌ای پروژه بوده و برای آن در قبال این خدمت حق‌الزحمه‌ای مقرر شده است، قرارداد مورد استناد در این پرونده مسئولیت همین خدمت را به آقای دادرس واگذارده است. به عبارت دیگر، ادعا می‌شود که عمران تهران موافقت کرده بابت خدمت واحدی، دو شرکت جداگانه استخدام کرده به هر دو حق‌الزحمه بپردازد.

— با آنکه در توافقیهای طرفین پیش از انعقاد قرارداد، "کلیه تجزیه و تحلیلهای سازه‌ای" جزو مسئولیت پرام قلمداد شده، در قرارداد ادعایی اظهار شده است که "کلیه تجزیه و تحلیلهای سازه‌ای توسط مشاور انجام شده است". و البته در ادامه آن، حق‌الزحمه انجام خدمت مزبور، نه برای پرام، بلکه برای آقای دادرس تعیین گردیده است.

— با آنکه طبق قرارداد ادعایی، پرام صراحتاً "محق شناخته شده بلافاصله مبلغ نه و نیم میلیون دلار، فقط با سپردن ضمانتنامه‌های بانکی به همین مبلغ به عمران تهران، دریافت نماید، و با آنکه آقای دادرس در محضر دیوان شهادت داده است که پرام کوچکترین مشکلی در سپردن ضمانتنامه‌های لازمه نداشته است، هیچ دلیلی، وجود ندارد، بلکه ادعا نیز نشده است، که پرام اقدامی جهت تحصیل این مبلغ گزاف کرده

باشد - قصوری که با هیچ ضابطه‌ای در عرف صحیح بازرگانی قابل توجیه نیست.

— با آنکه امضای قراردادی به ارزش حدود شصت و سه میلیون دلار، که با هر مقیاسی رقم عظیمی است، عموماً با فعالیتهای بعد از قرارداد ملازمه دارد، آقای دادرس نشان نداده است که وی یا پرام هیچگاه اقدامی در جهت اجرای این قرارداد ادعایی به عمل آورده باشند. به عنوان مثال، هیچ نشانی از کسب تکلیف از عمران تهران یا از گزارش پیشرفت کاری از جانب پرام، هیچ اثری از مکاتبه راجع به قرارداد ادعایی، هیچ اثری از اعتراض به عدم اجرای قرارداد از طرف عمران تهران، اگر واقعاً چنین بوده، وجود ندارد. بطور خلاصه، کوچکترین دلیلی، با هر درجه از اعتبار، راجع به اقدامی در دوره بعد از امضای قرارداد موجود نیست.

— با آنکه طبق قرارداد ادعایی پرام مکلف بود سه کارخانه برای تولید مصالح پیش‌ساخته خریداری و به ایران حمل و آنها را در محل ساختمان نصب کند، و با آنکه آقای دادرس ابتدا شهادت داده بود که در تاریخ ۲۹ شهریورماه ۱۳۵۷ پرام به همین منظور قراردادی با آ آی دی سی منعقد کرده بود، وی هیچ مدرکی دال بر انعقاد چنین قراردادی در اختیار دیوان قرار نداده است، علیرغم آنکه کرارا از وی دعوت شد که قرارداد مزبور را ارائه کند و باز علیرغم آنکه وی چون سمت مهمی در هر دو شرکت آمریکایی مذکور داشت، مسلماً باید دسترسی مستقیم به اسناد و پرونده‌های هر دوی آنها می‌داشت.

ادله‌ای که خوانندگان در تائید دفاع خود راجع به جعل به دیوان تسلیم نموده‌اند نیز از قاطعیتی مشابه برخوردار است. صرفنظر از دلایل مشروح در بالا که بسیاری از آنها دلایل مستقیمی بر این دفاع اضافی است، شهادت قاطع و صریح آقای انتظاری، کارشناس اسناد مجعول، در مقابل دیوان قرار دارد، کارشناسی که صلاحیت و صداقتش را دیوان در موقعیتهای دیگری آزموده است. وی که زبان و الفبای فارسی را می‌داند و به اصل

مدارک مورد آزمایش دسترسی داشته - و بررسی هر دو را برای کشف ماهیت واقعی امضاهای مشکوک لازم می‌دانسته - نتیجه گیری کرده است که دو امضای روی نامه پنجم شهریورماه ۱۳۵۷ و قرارداد ۱۸ شهریورماه ۱۳۵۷ که حسب ادعا متعلق به آقای گلزار، مدیرعامل عمران است، بدون تردید جعل شده‌اند. در مقابل این شهادت، شهادت کارشناس فنی خواهانها، آقای آزبرن در محضر دیوان است. وی که اصلاً زبان و الفبای فارسی را نمی‌داند و به اصل بسیاری از مدارک مورد آزمایش خود دسترسی نداشته، این نظر مشروط را ابراز می‌کند که دو امضای مورد بحث "احتمالاً" یا "به احتمال فراوان" امضاهای آقای گلزار است. نتیجه‌ای که از این دو شهادت باید گرفت، روشن است.

و آنچه که به همین اندازه حائز اهمیت است اینکه، آقای دادرس از هیچیک از افرادی که وی مدعی است در سراسر مذاکرات پیش از قرارداد از نزدیک دست اندرکار بوده و در هنگام امضای قرارداد شخصاً حضور داشته‌اند، کلامی، چه کتبی و چه شفاهی در اثبات اصالت دو سند مزبور عرضه نکرده است، - قصوری که باید گفت حساب شده بوده است. آنگاه خوانندگان آقای گلزار و کلیه افراد دیگری را که به گفته آقای دادرس کاملاً مطلع از حقایق ذیربط هستند، به عنوان شهود معرفی می‌کنند، با آنکه هیچ وظیفه‌ای ندارند شهادت افرادی را که خواهانها به عنوان شاهد واقعیت ادعاهایشان نام می‌برند، در اختیار دیوان بگذارند. آقای گلزار هم کتبا و هم شفاهاً در جلسه استماع دوم شهادت می‌دهد که امضاهای منتسب به او روی دو سند مورد بحث جعلی است و کلیه شهود دیگر وجود هر نوع قراردادی را بین عمران تهران و پرام قاطعانه انکار می‌کنند. شهادت کتبی کلیه این افراد، به سرعت و به قصد لوث کردن واقعیات، توسط دیوان از عداد دلایل خارج می‌شود و مضافاً خود این افراد بی‌هیچ دلیل قابل ذکری از حضور در محضر دیوان ممنوع می‌گردند، و عجیب اینکه همه این اقدامات به بهانه^۶ اجرای عدالت صورت می‌گیرد.

با وجود چنین دلایل گویایی در خصوص کیفیت مدارک مورد نزاع، مشکل می‌توان فهمید که چطور امکان دارد کسی به حقایق قضیه، آنطور که در واقع اتفاق افتاده است، پی نبرد.

قضیه‌ای که در آن آقای دادرس بعد از یک سلسله مذاکرات موفقیت آمیز مقدماتی با عمران تهران درباره فروش یک تکنولوژی خاص ساختمانی، آنچه را که در قدرت دارد به کار می‌گیرد تا عمران تهران را ترغیب به امضای قرارداد الزام آوری نماید. از جمله این کارها، تشکیل دو شرکت در ایالات متحده و انجام تغییرات جزئی در نقشه‌های موجود مهندسی اسکلت پروژه است تا به صاحب کار فواید تکنولوژی پیشنهادی خود را نشان دهد. در واقع انعقاد "پیشنهاد" مقدماتی، هرچند عاری از تعهد، با عمران تهران در خردادماه ۱۳۵۷، وی را در آنموقع متقاعد می‌کند که قرارداد مطلوب وی عملاً تحصیل شده است.

لیکن آقای دادرس هنگام مراجعت به ایران در مردادماه ۱۳۵۷ و مشاهده بی‌علاقگی آشکار عمران تهران به وی و پیشنهادش، سخت نومید می‌شود، خصوصاً که به گفته خود وی "با او مثل سگ رفتار کردند". نامه مورخ ۲۰ شهریورماه ۱۳۵۷ آقای دادرس این واقعیت را محرز می‌کند که با این وصف، وی مدتی در ایران می‌ماند و سعی می‌کند موضع عمران تهران را که تصمیم به عدم اجرای پروژه گرفته بود، تغییر دهد. اما این تغییر در قدرت عمران تهران نیست. شرکتی که به علت شرایط اجتماعی و سیاسی حاکم در آن زمان، به خدمت کارمندان خارجی خود خاتمه می‌داد، نمی‌توانست در عین حال به اتفاق یک شرکت ساختمانی خارجی دست به اجرای یک پروژه پانصد میلیون دلاری بزند.

آقای دادرس به جای آنکه واقعیت زندگی را قبول کند که هر کوششی به موفقیت نمی‌انجامد، که هر اقدام در بازاریابی منجر به انعقاد قرارداد نهایی نمی‌گردد، مصمم می‌شود از اسناد حاوی مذاکرات و موافقت‌های مقدماتی خود با عمران تهران حداکثر استفاده، یا به عبارت صحیح‌تر سوء استفاده را به عمل آورد. وی با بهره‌گیری از فرصتی که با تشکیل این دیوان به دست آمده، دو مدرک ابتدایی تهیه می‌کند که در یکی از آنها عمران تهران نه تنها قرارداد مورد نظر ساختمانی را به وی اعطا می‌کند، بلکه بدون قید و شرط متعهد می‌شود بابت کار دو ماهه روی نقشه‌های اسکلت پروژه، تقریباً مبلغ سه میلیون دلار به وی پرداخت نماید، کاری که طبق همان توافقات مقدماتی مشخصاً به رایگان ارائه شده است.

لیکن حکم ادعا می‌کند که به نتیجه‌ای خلاف نتیجه بالا رسیده است، نتیجه‌ای که شرح رویدادها را به روایت آقای دادرس قبول می‌کند. در مقابل اینهمه دلایل مخالف این نتیجه، حکم چگونه این نتیجه غیرقابل توجیه را توجیه می‌کند؟ پاسخ به این سؤال، چنانکه هر بررسی مختصر از برخورد حکم با حقایق پرونده آن را به رای‌العین آشکار می‌سازد، بسیار نگران کننده است.

حکم بعد از آنکه در ابتدا به درستی اظهار می‌کند که دفاع عمده خواندگان عدم اصالت مدارک خواهانهاست - که ادعای خواندگان مبنی بر جعل مدارک، فقط دفاع "اضافی" آنهاست - بدون توجه به اظهار پیشین خود و به نادرستی در قدم بعدی ادعا می‌کند که جعل دفاع "اصلی" خواندگان است و بعداً از آن نیز فراتر رفته و می‌گوید که "تنها" دفاع آنان است. در خصوص این چرخش ناگهانی، زبان از بیان قاصر است.

باز، جزو ابتدائیات است که ادعای جعل، ماهیتاً انکار اصالت نیز هست و بنابراین هر دلیلی که در اثبات آن ادعا اقامه شود، حتی اگر ضابطه اثبات را برای آن دفاع اثباتی احراز نکند، در بررسی ادعای اصالت باید مورد بررسی قرار گیرد. لیکن حکم نمی‌خواهد به هیچیک از این اصول توجه کند و پس از آنکه خواندگان را از هر دفاعی به جز ادعای جعل محروم نمود، ارتباط ادله خواندگان را محدود به ارزیابی آن ادعا می‌کند و می‌گوید که ادله مزبور در ارزیابی ادعای اصالت موثر در مقام نیست. نتیجه اینکه وظیفه خواهانها، بدون هیچ توجیه حقوقی، محدود به کار سهل اثبات اصالت مدارکشان بطور مجزا می‌شود، بی آنکه ادله معارض خواندگان مورد رسیدگی قرار گیرد.

و بعد، حکم آخرین اقدام خود را به عمل می‌آورد. با بی‌توجهی کامل به این قاعده مورد قبول عام در باب ادله اثبات دعوی، که حتی در نبود ادله مغایر از ناحیه طرف مخالف، مدعی نمی‌تواند تنها به حمل "بار اقامه دلیل" اکتفاء کند، بلکه باید "بار اقناع" را نیز حمل نماید، حکم تکلیفی برای آقای دادرس جز این تعیین نمی‌کند که نشان دهد مدارک

ادعایی اش "به ظاهر معتبرند". در عین حال، حکم به غلط می‌گوید که ضابطه اثبات برای ادعای جعل خوانندگان، ضابطه "واضح و متقاعد کننده" است.

اینها همه مقدمات امر است، و بدنبال آن برخوردی بسیار نابرابر با طرفین و تفسیری یکطرفه از ادله تسلیمی آنها می‌آید که در همه موارد، حکم به جانبداری از خواهانها و علیه خوانندگان برمی‌خیزد. این جانبداری گاه تا آنجا پیش می‌رود که بی‌پروا به تحریف مواضع صریح و روشن خوانندگان می‌انجامد. به عنوان مثال، با آنکه خوانندگان در سراسر جریان رسیدگی به اصالت مدرکی که عنوان "پیشنهاد" دارد اعتراضی نکرده‌اند، حکم می‌گوید که بدواً کرده بودند و بدین ترتیب زمینه را برای متهم کردن بعدی خوانندگان به تغییر موضع فراهم می‌آورد.

مشابه همین را حکم در مورد شهادتنامه آقای گلزار معمول می‌دارد. علی‌رغم اظهار صریح خوانندگان دایر بر اینکه آن شهادتنامه فقط و فقط به عنوان "تأییدیه دیگری" بر ادله موجود آنها نزد دیوان ارائه می‌شود و بدین ترتیب می‌توان آن را "مدرک زائد" تلقی نمود، حکم بی‌دلیل جای این موضع را با موضعی که خود می‌خواست خوانندگان اتخاذ می‌کردند عوض می‌کند: و می‌گوید که استناد عمده خوانندگان در دفاع جعل به همین مدرک است، و بدین ترتیب زمینه در حکم فراهم می‌آید که با مردود شمردن صدق گفتار شاهد براساس سابقه‌اش، کل دلایل خوانندگان لوٹ شود. مضافاً، این شاهد همان شاهدی است که اکثریت هنگامی که از عدم استفاده از شهادتش توسط خواهان در جلسه استماع اول اظهار تعجب کرد، از سابقه‌اش بخوبی آگاهی داشت.

حکم در اظهارات خواهانها نیز مداخله می‌کند، اما برای دستیابی به نتیجه‌ای کاملاً متفاوت. مثلاً آنجا که آقای دادرس اذعان می‌کند که در جلسه‌ای با مقامات عمران تهران که طی آن انتظار داشت کارهای مقدماتی وی توسط آن شرکت تصویب شود، خود وی و کارش به نحو توهین آمیزی نادیده گرفته شد، حکم بسادگی این بخش بسیار مهم از اذعان را نشنیده

می‌گیرد و در نتیجه، ارتباط لازم بین مدارک پیش از قرارداد و مدارک قرارداد ادعایی برقرار می‌شود و خواهانها از این وظیفه معاف می‌شوند که تغییر موضع عمران تهران بعد از آن جلسه در قبال کار آقای دادرس را به نحو رضایتبخشی توضیح دهند.

میزان برخورد یکطرفه حکم با بقیه ادله طرفین نیز کمتر از این نیست. بارها و بارها خواندگان و شهودشان متهم به تناقضگویی می‌شوند و به اعتبارشان حمله می‌شود، بابت چیزهایی که نگفته‌اند و مهمتر از آن، در مورد موضوعاتی که هیچ ربطی به نکات مورد بررسی دیوان ندارد. به عنوان مثال، آقای گلزار در حکم بارها در معرض حملات غیرمنصفانه‌ای قرار می‌گیرد که چرا راجع به اینکه اولین تماسش با خواندگان از طریق تلفن بوده یا در جلسه‌ای صورت گرفته، یا آنکه بعد از این تماس یک سفر به ایران کرده یا دو سفر، مبهم سخن گفته است. اینکه اصولاً این سئوالات، با موضوع اصالت مدارک خواهانها چه ارتباطی دارد، هیچ روشن نیست.

در مقابل، تناقض گویی‌های شرم آور در شهادت آقای دادرس درباره یکایک نکات - - نه نکات بی‌ارتباط، بلکه نکات مرتبط با موضوع - - یا صرفاً ندیده و نشنیده گرفته می‌شود یا در نهایت سخاوت توجیه می‌گردد. به عنوان مثال، این نامه مورخ پنجم شهریورماه ۱۳۵۷ است که اصالت آن در نزد دیوان مورد انکار قرار گرفته است، معهداً حتی یک جنبه از این مدرک خصوصاً با اهمیت و ذیربط نیست که آقای دادرس توانسته باشد درباره آن کمترین همگونی نشان دهد.

آقای دادرس بدون هیچ ابهامی، راجع به تاریخی که نامه از عمران تهران درخواست و توسط آن شرکت صادر شد، ضد و نقیض می‌گوید ولی حکم می‌گوید این نکته‌ای است "کوچک" و "بی‌اهمیت". آقای دادرس گفته قبلی خود را درباره اینکه نامه مزبور به چه زبانی دیکته می‌شد تکذیب می‌کند، لیکن حکم می‌گوید که این نیز مهم نیست، زیرا آقای دادرس بعداً گفته قبلی خود را "تصحیح" کرده است. آقای دادرس شهادت پیشین خود را

درباره پیشنهاد اولیه خویش که بعداً راجع به آن توافق و در نامه منعکس شد، تکذیب می‌کند. لیکن حکم این را نیز به عنوان "اشتباهی جزئی" از ناحیه آقای دادرس تلقی می‌کند. در خصوص اینکه حق‌الزحمه مندرج در نامه بابت چه بوده، آقای دادرس بارها و بارها گفته‌های پیشین خود را نقض می‌کند. او که مدعی است حق‌الزحمه‌ای به مبلغ سه میلیون دلار به نفع او تعهد شده، نمی‌داند این تعهد دقیقاً برای انجام چه خدماتی بوده است. این را نیز حکم "موضوعی جزئی" توصیف می‌کند. آقای دادرس شهادت خود را درباره اینکه چه کسی قرار بود خدمات موضوع حق‌الزحمه را انجام دهد - آیا پرام یا خود وی - تکذیب می‌کند، لیکن حکم این موضوع را اصولاً شایسته ذکر نمی‌یابد.

با این ترتیب، سئوالی که مطرح می‌شود این است که اگر تناقض‌گویی‌های یک خواهان درباره یکایک نکات اصلی در مدرکی که مبنای ادعای او را تشکیل می‌دهد همه بی‌اهمیت یا غیرشایسته ذکر قلمداد شود، دیگر او چه باید بکند تا در ادعای خود محکوم به بی‌حقی شود؟ یا وقتی که خواننده‌ای این تناقض‌گویی‌ها را آشکار می‌کند، چه کار دیگری باید انجام دهد تا در دفاع خود موفق شود؟

در حکم صادره در پرونده حاضر، با این روش و تنها با این روش است که آقای دادرس اکنون به هدف ناپسند خود دست می‌یابد. اگر خوانندگان از دفاع اصلی خود محروم نمی‌شدند، اگر قواعد ابتدایی راجع به بار اثبات درک یا محترم شمرده می‌شد و اگر با ادله تسلیمی با کمترین درجه بی‌طرفی برخورد می‌شد، وی نمی‌توانست به چنین هدفی دست یابد.

لاسه،

به تاریخ ۱۶ آبان‌ماه ۱۳۷۴

